

سپا وین

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۷، مطابق صبح پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و یکم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزاردانی نمایند . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کمپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زغونه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
 گهر سرای: قرطاسیه فروشی شمیریز، له‌لله‌نایی سعید
 همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی
 خریدارانی نمید

نشریات کودک و نوجوان : سپاهوش ، جودانام امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی

آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نموده
است.

آدرس: چهارراه
انصاری متصل
نماینده می بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

شریفی

ویدیوکست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدیویی فلپس آر ای

مینمایند
آدرس: شهرنو
متصل رستوران کست
لکس نایف



کست های موسیقی وکت های ویدیویی دلخواه تا از
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قوطی
فروش تابش
مجموعه نخلان دات

بفازید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پهنیه
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتور
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای
تبریکی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسنذیان

قرطاسیه ومجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میکند

آدرس: مقابل دروازه
حنوسی روضه مبارک شهر
مزار شریف ومقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات سیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور وچهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۲۴۶۸

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجدیند
وارد نموده است. همچنان
فلپس آر ای محافل خوشی وکست های ویدیویی
بذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمهوریت

علی کریمز

قرطاسیه ومجلات
مورد نیاز شما
را به قیمت مناسب
عرضه
مینماید.
آدرس: متصل
کلینیک
مرکزی

تذکر

راستنده گان عزیز!

بیرا نشو، اجمده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر، سکه سوا به آوردید،
دل مبارک غنچه نوزاد زنده به بیعت کارگران مطبوعه دو لایه تصمیر گرفتیم، شماره آباء هم در روزم مجبور
در کاغذ نبار چاپ و به سررا بگذاریم، دیده مورد پذیرش خواننده، کاغذ انفرار بر دور آمده بجزیره

ملک زینب بیاری
سال ۱۳۸۸
صفحه ۲۶۱

XXXXX

در یک
پارچه آرایش
شخصی

صفحه ۲۶۱



گل هایی که نباید فراموش شوند

صفحه ۲۴۰



شریه اتحادیه ایرانالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقشبندی
صحیح سعید رحید
معمود
خطاطی : کبیر امیرحسین نانی
تایپ : محمد احق جلیلی
واحد شاه نصیری
مختصم : محمد گل
عناسی : شیراز اوی، تریب
نایب و مایون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان
ادرس: مکزور یون سم بلاک ۱۰۶
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۸۰۰۰۲۳۳) افغانستان
بانک

تیراز ۳۰۰۰
چاپ به وب انست مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد. مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت
میطلبند در صورتی نشر یا عدم نشر و ایسره نویسنده مسترد نمیگردن. نظریات اراپه شده
صرف نظر نویسنده میباشند.

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۵۰۱

صفحه ۱۶۱



ناست
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰۰

مستری
ماد هو با

صفحه ۲۶۱

صفحه ۵۰۶

پایان مسکال اوکی پول
داکتر علی
به امید وصال
هدای



ملکی سلطان
قبال جمهو
احمد ظاهر

کاندید
جمهو

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

ناست
ری بوزیل

سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق ربیع المرجب ۱۴۰۴
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده
یک معلم

گنگوی با مینه بکاش
بلاق رادیو - نلو بیرون

صفحه ۱۴۰

تلفون شماره ۱۵
صفحه ۱۲۰

بنح نارینا او شلم پیری
صفحه ۸۰

من درد مشترکم مرا فریاد کن!
صفحه ۴۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد
صفحه ۵۸

گفتگو
گفتگو
گفتگو

سید اعظم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته
در سر میزنند. بار ستمده و شروع و در کاشفا
شویر.

استعداد
ها

صفحه ۲۰۰

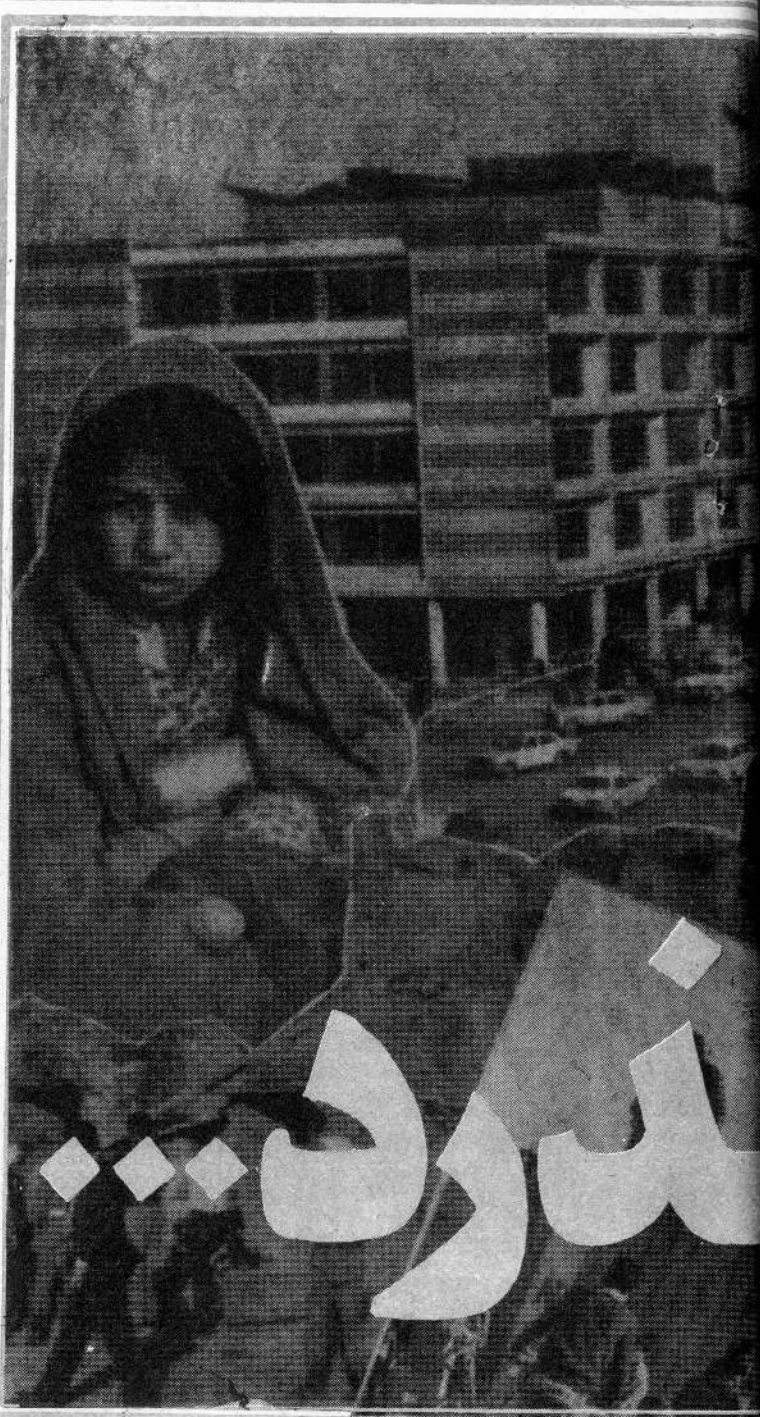


دایره روزگار



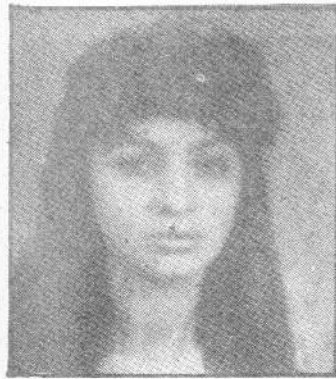
ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

داستان در کابل... مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کدام فلتهد ما ست تصویر کرد؟



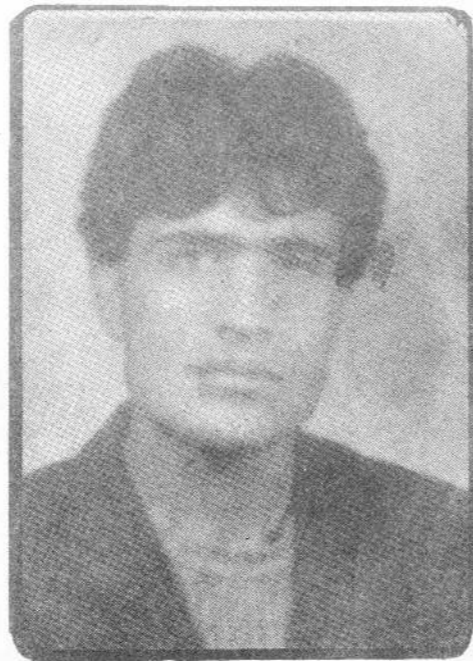
می بینند هزارها سوال از دهنش میگذرد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد. ناگاه در روز به روی لیدک میچرخد نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتزده دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامس بیند که آنها به درون می آویزند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا ریا میسین شهید گردیده است.

در صف طویل نانوايي ها در فضاي خاکستري رنگ سحرگشکس غیرتحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد ونیم قد بسا شکم های به بیشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتگی قرص نانی ساعت ها به صف می ایستادند. کودکان وزنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتگی قرص نانی در تاریکی های شب به سوی نانوايي ها ره میبردند.



عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

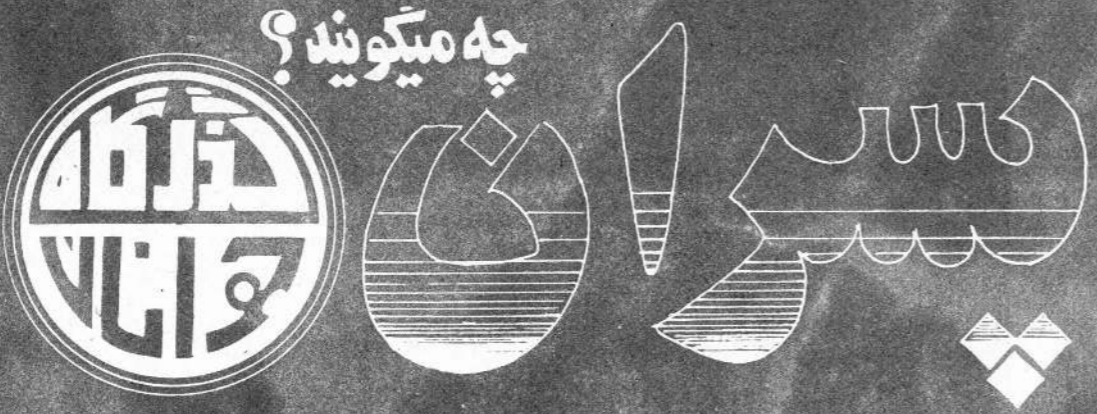
- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی :
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دل بستگی آغاز باشد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز هم باشد. وقتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر والدین نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمودن عروس خسران او است.



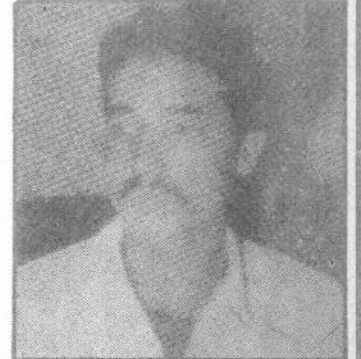
عاشق که نباشی دنیا گورستان است

عبدالله (صادق مل) :
 عشق را چگونه شناخته اید؟
 عشق به معنی شگفتی و دل بستگی است.
 عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکترین دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود.
 شما تا کون عاشق شده اید؟
 بلی.
 عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟
 مشخص بگویم؟
 بلی مشخص بگویید؟
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت نامطمئن است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق



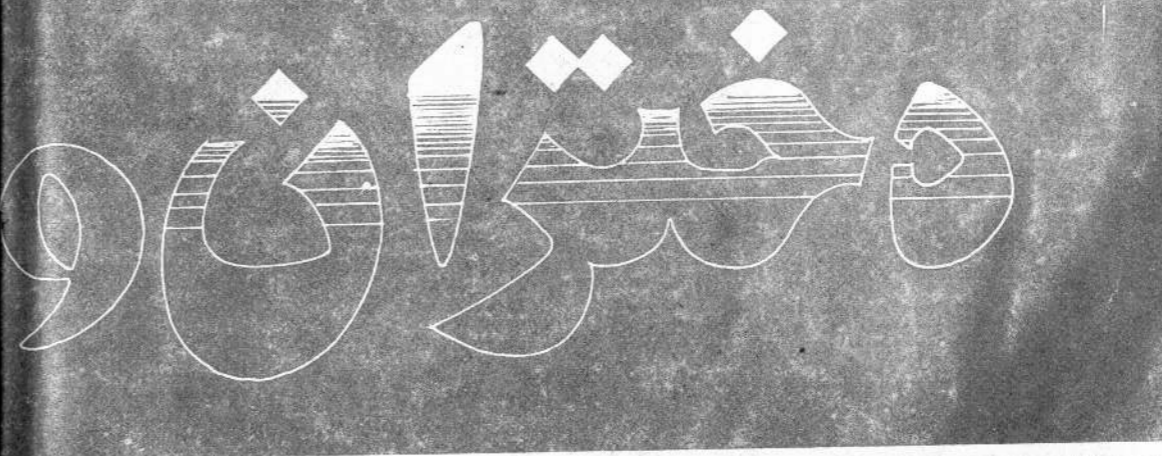
عشق يك كلمه مسخره است!

ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان
 - عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مثل بازی فوتبال است که انسان باید عقب امیدها و هدف هایش همیشه بدو نگاه می دارد. درین بازی انسان مثل توپ فوتبال لگد می خورد و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارد.
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی :
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار می کنم دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش می کنم. لذت میگویم برای دیگران بفرید تمام شرم زور اینجا بهترین عرصه امتحان است.



بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق فروشی مکرریان :
 آرزو ام به اساس عشق و دوستی دو جانبه ازدواج نمایم. البته بایسری که تحصیل کرده، خوش اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد. تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم...
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق یکی را از تعدد دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.
 - و دختر را چگونه؟
 - تا کون هیچ دختری تارهای قلبم را به اهتزاز نیاورده است.
 - ازدواج را چگونه رتبه می دانی؟
 - ازدواج رتبه ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم. و زمین از هم گسستن آنرا هرگز فراموش نمیکنم.



همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوست یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نیویورک را در پیش گرفته تا با ششمین آخرین یادگسار پدرش زندگی نماید و خواهرش زین را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خوشی را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده ببینیم.

مجله سپا و زن از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همچنان مجله سپا و زن باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنونده افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود وقتی ششم هنوز مهمان در راه بود احمد ظاهر سر سرانیده بی همتای ماسروده بود.

اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموشی بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و شبنم به خواب رفت. اینک رشاد احمد ظاهر پسر او جوان است و استعداد

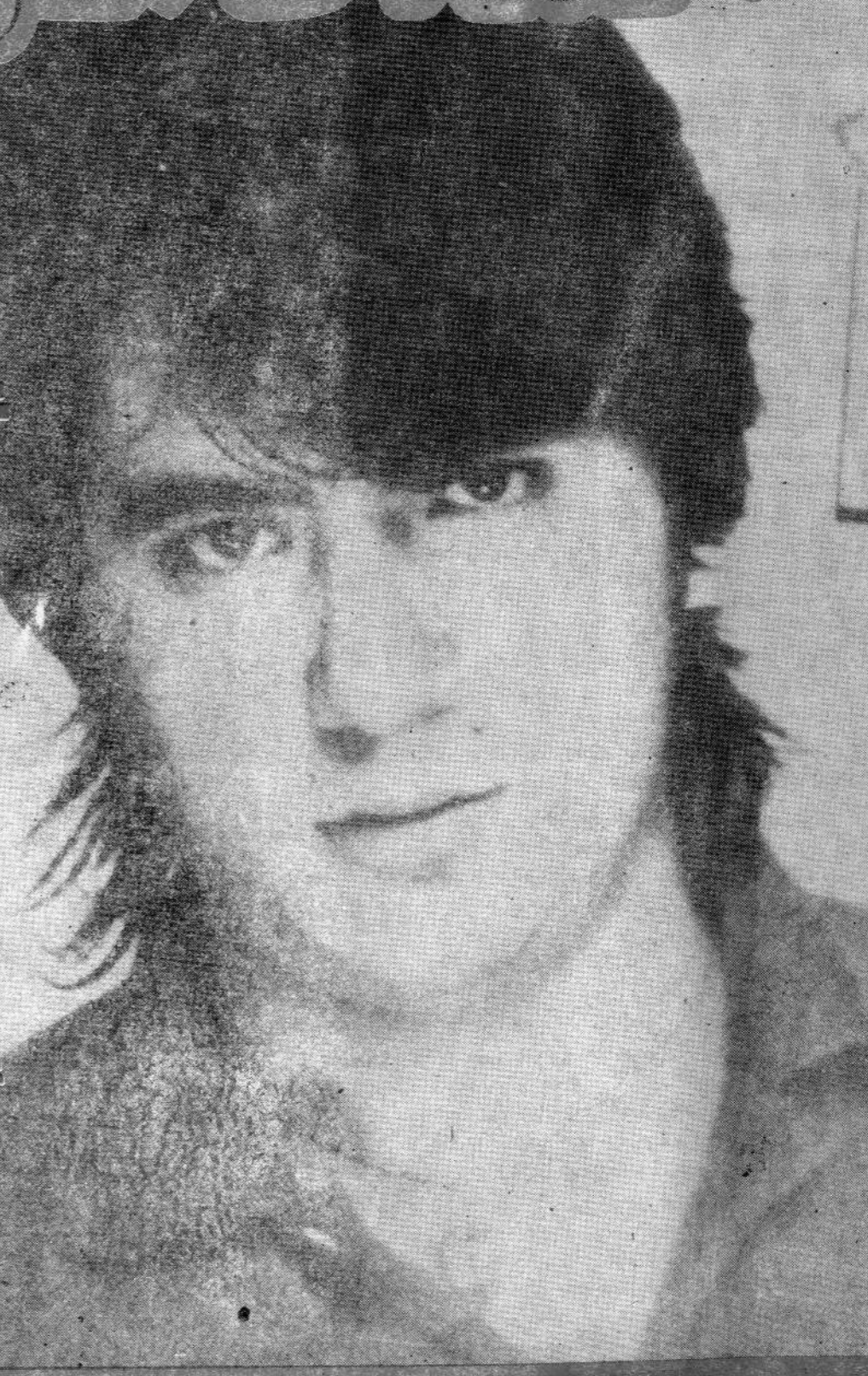
بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

احمد ظاهر با زندگی

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است

راه پدر را در پیش گرفته است





شماره ۱۵



بلی (۱۰) فرمایید [تلفون شماره (۱۰) و هزارها پرسس ! تلفون زنگ میزند : بلی، فرمایید، معلومات [و از آنطرف سیم کسی میگوید : قربان صدایت، چه آواز مقبول داری ! بخوانیم، آنعده دخترانی که از تلفون شماره (۱۰) هر لحظه بدون تا مل پرسش تا ترا پاسخ میدهند، از جوانان ما چه میشوند؟ محترم محبوه با ۷ سال سابقه کار، روزانه بیش از ۳ هزار تلفون را جواب میدهند و و رای سیم تلفون کلمات و جملاتی را هم میشوند که چیزی جز ضیاع وقت نیست.

مردم بیشتر تلفون کدام مراجع را میپرسند ؟ - زیاد تر وزارت خانه ها را میپرسند، اکثر شماره ها را تکراری میپرسند. ما را زیاد آزار میدهند. آزار میدهند، یعنی چه ؟!

مردم بیشتر تلفون کدام مراجع را میپرسند ؟ - زیاد تر وزارت خانه ها را میپرسند، اکثر شماره ها را تکراری میپرسند. ما را زیاد آزار میدهند. آزار میدهند، یعنی چه ؟!

وقتی میگویم بلی، معلومات استه از آنطرف سیم میگویند: قربان صدایت چه آواز مقبول داری و بعد گوشی را میگذارند. فقط همینقدر ؟ نه ! پس میشود آنچه را که در طول روز از و رای سیم تلفون میشوند بگویند ؟ میگویند: نمره بایت چند است، و یا کست میگذارند و میگویند، این کست خوش است یا بد ؟ ما را زیاد فحش میدهند کلماتی که من جرئت تکرار دوباره آنرا ندادم و وقتی برایش میگویم: خواهر نداری، مادر نداری میگویند: خواهر و مادر دام ولی زن ندادم. گاهی هم نمره را خود آنها به حافظه سپرده نمیتوانند و آنوقت ما را بیهاد ناسزا میگیرند. لیلیا فقیری! سه سال سابقه کار دارم هر روز در حدود ۲ الی ۳ هزار تلفون را جواب میگویم.

و شما در مقابل بلی، چه میپرسید ؟ - آیا پرستور و رحیم مهریار امسال خانه خود را فروخته اند؟ سرخ ماگ شده، طرفهای شما نیامده؟ کچالو و بیاز سیر چند است؟ من با خانم جنگ کرده ام، چگونه میشود دوباره اشتهی کم؟ و گاهی هم پیشنهاد ازدواج میکنند.

مثلاً میگویند: من نزدیک سینما بهارستان منتظرت هستم دریشی ام سیاه و بیراهتم لبویسی است، موتر من هم سیاه است، بیابا، یکبار ببین اگر خوش است آمدم، جور سی آبی من، ولی هوش کن که مراسملی کاری نکنی.

و یا میگویند همان اعلانی را که شب از طریق تلویزیون تیر کردند، آیا راست بود، یا نه ؟ چندی قبل یکی از همکاران ما صاحب تلویزیونی داشت، فردایش آزار داد نه اشروع شده، مثلاً میگفتند: بسیار خراب نشده. بقیه در صفحه (۸۷)

اپرتوران غالباً معلومات درست نمیدهند

تلفون

تهیه کننده: مورچل

دستگاه معلوما چه کار فرساینده یی رایش میبرد

بیشترین وقت اپرتوران

را آزار دهندگان آما تور

ضایع می کنند



یک مادریک گوینده

یک معلم



گفتگویی با هیمنه بکتاش

نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی میسببی برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان می دانستم و صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، امکان بود، نمیشود. یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمی آید. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و بر کامر هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش و سایر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته و سایر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد پیدا نموده است.

— برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جراث میکم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکم و بیشتر از همه اینکه زود در می یابم که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکتران اخذ نمایم.

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد.

قفسه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها همگست منسوط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادریک فضای با همی کامل نیست داریم.

— یعنی میکید، هیچ منازعه و مشاجره بین من شمانیست؟

— زنده گی آسوده ای از خواستنی ها و ناخواستنی هاست بعضاً.

ممکنست هر کومگهی زمینه می باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهای در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد.

(انیتونسن) یا فرار و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده می محصل می ایستم. تصوری که خوانم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در میماند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه نمیدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگوید، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کوتیک رادری معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میکید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده در مواجهه با واژه ها و نامها همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره ای از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکیم، در مظنه اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشتید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او ان آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دیپارتمنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میکهد: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد. فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) و سایر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میسازد. گاهی که ذهن بجای دیگری میسوزد، تصور میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمیت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی وفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.
سوال: ((اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوست داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون ((جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-س نثوبارک)) آیا شما پیشنهادی دارید که دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندازید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (پلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: ((اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.

سوال: ((فرانک بودون-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.
جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.
سوال: ((ژان بائیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

والکی سلطان



سوال: ((الساندر روسوری تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

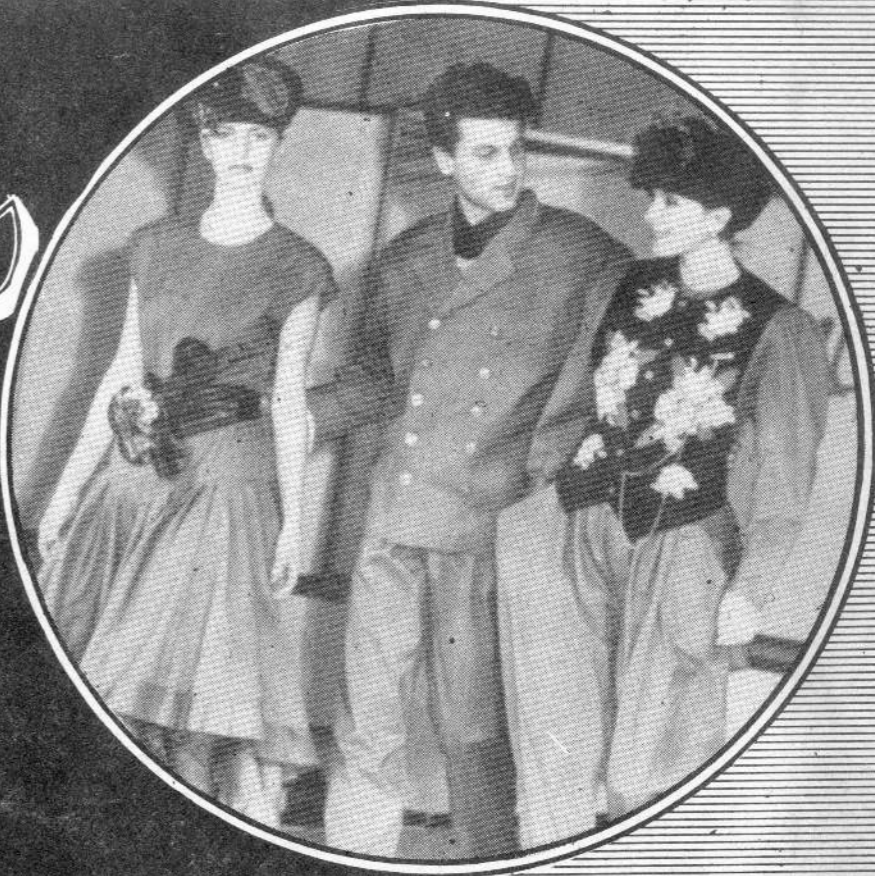
پلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، باز هم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمسود. اینبار سلطان پلی با دست بسته انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوست داران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریه دعوت شعبه سرورتنی مجلسه ((ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیر گردید می از سر-شعهای جالب پلی را برای علا-قندانش به نشر می سازیم:

قهرمان حریف

نایب پرفیبال جهان طی مصاحبه پی به سوال پاسخ میدهد و اینک برگزیده آن به نشر میرسد...



سخته نارینه لوشلمه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه او ښځی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانسې
ښځی اونارینه د پخوا زمانو د ښځو
اوناریناو سره ډیر توپیر لري . ایا
دارښتیا د همدغسې وي ، نو
د اینه د اړکه بد ه ؟
په نارینه کی د ښځینې اوبه ښځو
کی د نارینه خواصو په هکله
همیشه آورو . ایا د ایوازي تصور
کښي اړکه حقیقت لري ؟
د دې مسألې په هکله بحث : که
چیري ښځه وکولی شی د نارینه
کارونه اجراء همیشه دانرزي -
د لرلودونکی ، آزاد او د کارکوونکو
په منع کی د ښه استعداد او -
دوامداري د لرلودونکی وي ، نو
د اړخپله شهادت ورکوي چی

نوموړي ښځه د نارینه خواصو
د لرلودونکی د همدغسې بلنه
پوښتنه کم ، چی ایا د اوه صحیح
وي چی سړي د یگړنه پرمختاس ؟
هو ، د اوه تحمل او دیو هو ورڅیره
د ه . اما زموږ په افغانی ټولنه کی
دومره رواج نلري ، مگر په
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه
په غیوا دي توگه مخ یزیا تید و
دي .
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه
خپل نارینه او همدغسې ښځسې ،
ښځینې خواص له لاسه ورکوي ؟
جواب : تراوسه پوري ډیري
ښځی اونارینه چی هغوي ته
اصلاح شوي انسانان هم وایسې

شته دي ، چی اعظمی خپل -
ښځینې او نارینه خواصو تر اخره
پوري ساتلی وي . دا اجرا شویو
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي
شو چی پدغه تمپ خلک همیشه
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً
ښځه د اعظمی ښځینې خواصو په
د لرلودوسره نارینه او ډیر خپل
نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لري
همدغسې نارینه د اعظمی نارینه
خواصو په د لرلودلو سره د ځوانی
په موده کی پر خپل نفس یاندي د
ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما
بعد له د پوښتنې څخه نوموړي
نارینه د لږ استعداد او طاقت
د لرلودونکی دي . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -
ښځینې اوهغه ښځسې چی اعظمی
د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبوي
یی ، د ډیر لږ شعور او استعداد
لرونکی وي ، اوهمدارنگه تمپیر
منوونکی او د وخت اوزمان سره
اعیارونکی دي .
د رول سیستم په کورنی ژوند کی
بنيادي تمپیرات د خپل انسان
سره راوړي دي . ښځسې ، نارینه
ملاطوبې ، نارینه ، ښځسې مسورا و
پلار خپل اولادونه ، دا څپره
هرچاته جوته ده .
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه
شی څخه سرچینه اخلي ؟
جواب : که چیري د اړتیا نوسو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد -
سې واقع شو چی د کورنی فروتسه
دا جوته نه وه چی کم پوږي د کو -
رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري .
لکه چی تر نن ورځسې پوري ښځه
اوسپره د ژوا او یا اخره د طلاق
تر سرحده پوري دا خبري روینانی
ته باسی چی څوک د فامیل مشر
دي .
د مثال په توگه ، نارینه پخپله
کارگاه (دولتی وظیفه کی) ډیر
با استعداد ه سړي دي ، یعنی
دا چی یار تیس او یا امردی ، مگر
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم
ښځه نیسی ، نو دلته د لږه ظا -
هرې نظره د اسی معلومینې چی
سړي اصلا د کور د کارو سره
دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه
بیا شکایت کوي ، وایسې چی زما
سړي (میره) دوم اولاد دي ،
یعنی هغه خوا هشات چی زما
څخه یی اولاد لري ، همدغسې
زمانمیره هو تر پوري اندازي پوري
غواړي پخپل میره کی د اولاد په
شان نازونزاکت روینسې ، غواړي
هغه وساتسې ، د دې په حالت

ضرورت ه چه همیشه فکرشې ، چی
څوک د کور مشر دي او څوک تر پښو
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی
وي او څوک نه باید ه دي چی پو
د نوموړي جوړي څخه د کورواک په
لاس واخلسې . دلته مهمه داده -
چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر
سره ټول کارونه مخته بوزي او د
تاسف وکړي او ښځه یی کړي .
دا د روانشناسی ډیر مشهور اوریواج
شوي ضرورت دي .
معلومه ده چی نارینه د ښځو
په ذهن کی په درو شپهانو سره
ظا هرینې : لکه زوی ، میره او پلار
په نوموړي حالت کی میره د زوی
په شان دي که چیري ښځه د -
د اسی یوزوي څخه جلاسی ، نو
حتماً نوموړي زوی به بله ښځه
همغه تثبیت شو یو خواصو لوستوي ،
لکه چی د دواړو د رولونو په منځ
کی همیشه توپیر موجود نه وه . او
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی
نوموړي موضوع د اړتیا طویر -
روشانولو منجرشې . دا جوړه اوسا
بود هغوي څخه نتیجی ترسینې
بقیه د صفحه (۱۹۴)



تروشکی ما

استعدادها



کودک پنجساله افغانی

که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

سید محمد اعظم ۵ ساله

مکتب است و همزمان در

بود که شامل مکتب شد چالا صفت دوم پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم ، هوا نقد سرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند . بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بی باورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شد ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه .

بانه سلام میدعد . دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنی که باید خود نی باشد .

خود را معرفی میکند :

نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . به چشمانش خیره میشود . فکر میکنم با ادم بزرگسالی مقابل استم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم . ارزش میرسم :

صفت چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کسوده ، دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد :

هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صفت چند استی .

صفت چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده ه که از طریق تلفون با هم گذارده ایم ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کودک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت (۲۲) پس از چاشت است .

پاغنده های سپید برف ، با عجله بی که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها ، با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهانند .

بانسانی که در دست دارم ، نزد یک در می میرسم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایه عدا در می آیم .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایه رویم میگشاید .

خود را معرفی میکنم :

خبرنگار بخش علمی مجله سبازون وی برسم .

سید اقبال خانه است ؟

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال استم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می روم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورده آمد ، اید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیرا اول بگورم مکتب صفت چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صفت (۲) استم .

در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کودک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بلی ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به علوم می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نورمولیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بگوئید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد .

درست است .

در حالی که سوی بسمت چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است . اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

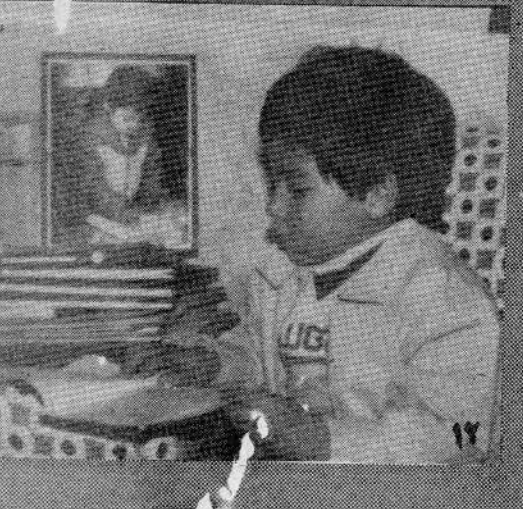
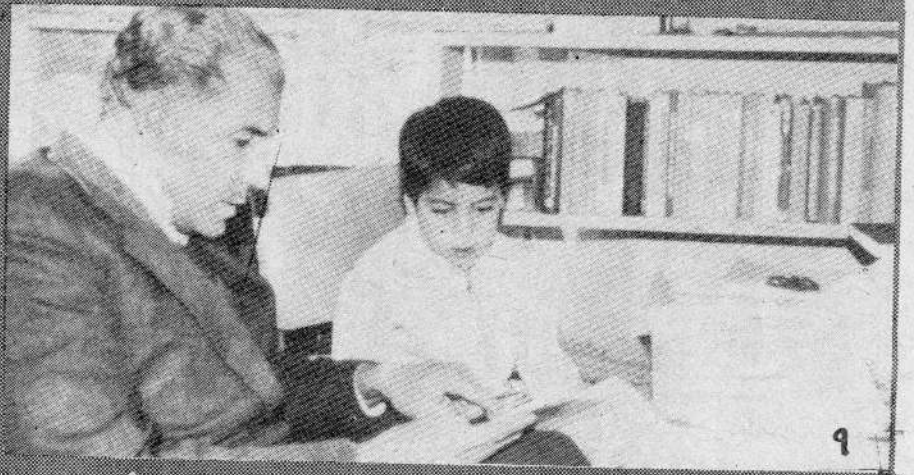
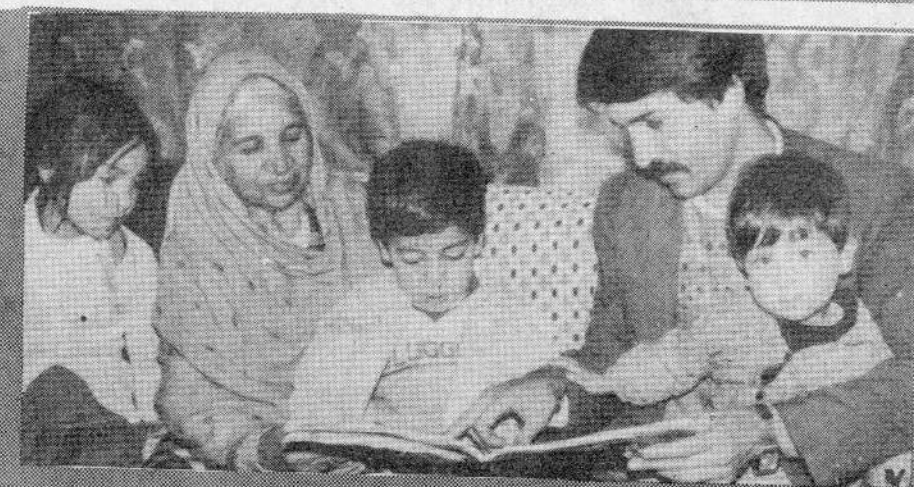
دو دندان در لاشه ، پایین .

دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود . در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم میباشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت . حال آنکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید



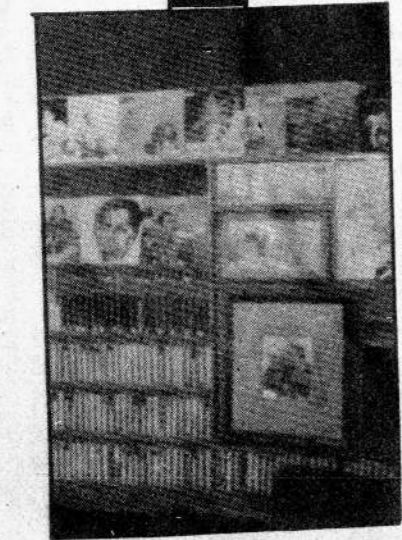
فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در روند رسمه دار الحفظ به حفظ قرآن کریم می پردازد ۳- قاری فاخر اورا تدریس مینماید ۴- در جمع استاد انبیا در پوهنهای روشن ۵- طاهر شمس روانشناختی با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنهای روشن به او کتب تدریس میدهد

۷- سید اعظم باید در «مادر کلان» خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره نهار به او بیولوژی می آموزاند ۱۰- تا بیستی را نیز تدریس میکند ۱۱- اسعاد کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظمآ پیش میبرد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)

دریک آرشیف شخصی

پارچه آهنگ



نزد م موجود است. وهم پارچه هاي از استاد فقير حسين، استاد محمد عمر ياب نواز، استاد بر شناه، نينواز و کيوترا در آرشيف خود دارم.

خلاصه در اين آرشيف از مجلسي تاغزل هاي ناب وجود دارد که پارچه هاي استاد سراهنگ در بين همه فراهايک سر و گردن فراتر است.

خود شما به موسيقي دسترسي داريد؟

من به موسيقي دسترسي ندارم. مدت زيادي نزد استاد سراهنگه فرض دانستن اساسات موسيقي زانوزدم. من موسيقي را لمس ميکنم، موسيقي با زنده گي من گره خورده است. اگر يک روز نشنم احساس عطش زده گسي ميکنم. و صرف به هارموني و تپله دسترسي دارم.

گنجينه پريهاي اين آرشيف را بيشتر آهنگهاي کدام آوازخوان تشکيل ميدهد؟

بيشترين آهنگها از باهاي موسيقي ميباشند. من رقتي مرحوم استاد سراهنگ را شناختم موسيقي را - شعله دار مکتب پتياله در رهلسوي کارهاي شريخ شهنري امتيازات ديگري نيز داشت. در کرم وجوان مرد ي در شحات. در صراحت لهجه مانند مردان بزرگ بود. وي در مکتب پتياله هند نزد استاد - عاشق علي خان زانوي شاگرد ي زد وبعد از شانزده سال دوباره به لطفاً صفحه برگردانيد

در اين آرشيف آثار اساتيد گذشته و هنرمندان ورزیده امروز افغاني وهم آثار هنرمندان خار - جي موجود است که از قبيل کلا - سيک و نزل ميباشند. اما بخش مهم و عظيم اين آرشيف را پارچه هاي استاد توانا استاد سراهنگ تشکيل ميدهد که به هزاران پارچه ميرسد.

پارچه هاي طيله از استادان ورزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و ديگران همچنان در بخش سرود و ستار پارچه هاي از استاد ولايت خان، عبدالحکيم - جمعرخان، رئيس خان، استاد علي اکبرخان و استاد بسم الله - خان شهنائي نواز معروف هند در اين آرشيف موجود است. پارچه هاي هم از خواننده گان فلسي محمد رفيع، مکيش ولتا سنگيشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدي حسن وغيره را دارم.

بخش ديگر آرشيف را پارچه هاي از غزلخوانان معروف کشور تشکيل ميدهد که به ده هزار پارچه ميرسد.

پارچه هاي از احمد ولي، احمد ظاهر و علانند نيز زينت بخش آرشيف من ميباشد. بخود پسر تنظيم ونوم را به پارچه هاي فلکور و مجلسي يک تعداد خوا - ننده گان معروف کشور تخصصي داده ام.

ناگفته نبايد گذشت که پارچه هاي کلاسيک و نزل مرحوم استاد قاسم که به (۴۰۰) پارچه واز مرحوم مرزانظر که به ۴۰ پارچه ميرسد،

و علاقه او به هنر موسيقي ماست و ميتوان گفت آرشيف موسيقي محترم ابوي، يگانه آرشيف در افغانستان است.

از محترم ابوي راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسيقي ميرسم جواب ميدهد:

اگر از من بپرسيد که موسيقي چيست گمانند آنست که بپرسيد اصلاً زنده گي چيست زيرا براي من موسيقي حکم زنده گي را دارد. - مرزهاي موسيقي بچيده - سر و آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب يک تعريف واحد گنجانيد - شود.

پس شما چگونه و در کدام سال به فکر زنده گي کردن افتاديد؟

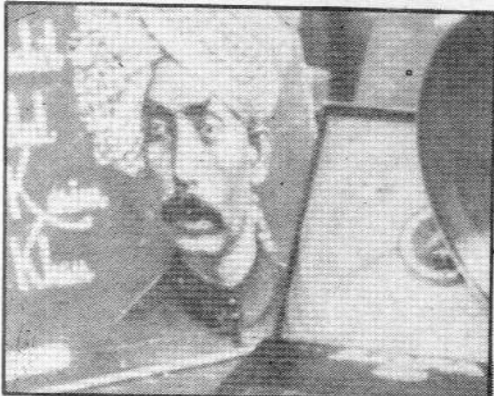
من بيشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسيقي سخت علاقه مند گوردم هر روز از روز ديگر تشنه تر ميشدم، هر قدر بولي که بدستم مي آمد، کست ميخردم. ويکوقت متوجه گوردم که ميشود آرشيف موسيقي تهيه ديده.

اکنون در آرشيف خود چه تعداد کست ها و ريلها راجع آوري کرده ايد؟

اين آرشيف کوچک دراي - ريلهاي فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کدراي سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اينطرف در گوردم آوري آن کوشيدم و به صورت عشق نهفته در سنگ است که ميخواهم جاودانگه حفظش نماييم.

آثار کدام هنرمندان را در آرشيف خود داريد؟

۳



گزارشگر: کامله حبيب

هنر اراقي پارچه آهنگ استاد سراهنگ اراقي گنجينه موسيقي موجود است.

ميدهم سرخي شفق در افق بخش ميشود، رنگهاي زرد و نارنجي به شيشه هاي پنجره ميرزد.

اينجاستل محترم د ببح الله ابوي است. هيمنکه کسي وارد خانه او ميشود از همان لحظه نخست متوجه ميشود که با يکي از دوستان هميشگي موسيقي سر و کار دارد زيرا تزئين جالب اتاق گذاشتن ريلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه ميکنند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لايه موسيقي به زنجير کشيد مانند گذشت لحظه ها را فراموش ميکنم. با بخش هراهنگ که در فضاي اتاق خاموش طنين مي اندازد ياد نامه هاي ازان بزرگ مردان دنياي موسيقي چون ابرهاي سبک از افق خاطر ميگذرد و تصوير هر کدام در آينه چشمان من نشيند.

هوا هنوز هم بوي نم باران دارد تا د پروقت ها به نوای موسيقي گوش



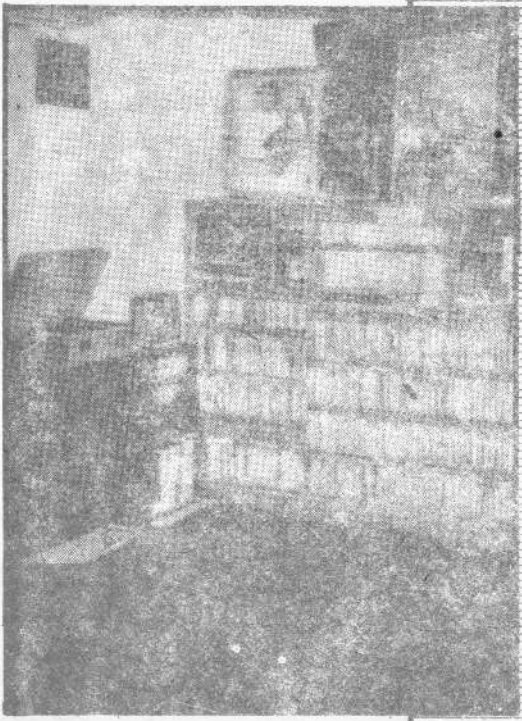
اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می‌کند.

وطن برگشت، من امروز این
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج
موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه
حدود است؟
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با
ارزش این آرشیف را به یکسبک
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -
کست از آواز خوانان داخلی و
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها
بوده از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان
نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)
پارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای
کلاسیک و غزل‌های استاد قاسم
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک
گروه هنری که در ولایات هنر
تشکیل را نمایش میدادند، سفر
داشتم. در رتبه‌های درام، به
دو کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم
آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که
از آنجا توشه بی‌ندارید؟
چرا دام آهنگهای از گوشت
مرغی، دلکش، معارف دام و هم
دکله شعر نطقان رادیو ایران
در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان
همه کست‌ها، کست مورد نظر را
پیدا کنید، چقدر طول خواهد
کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بگویند
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر
شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما باهل هنر
گاهی دیدن میکنند؟
بلی در روزه خانه من به روی
هر روز شنیدلی باز است آنها بی
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی
دارند همیشه از آرشیف من دیدن
میکند. این آرشیف را من به
کلمه دوستان هنرمند و هنردوست
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -
کار با من از نزدیک دیده‌اند
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده
انند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که
آهنگی را خواسته‌اید بولی نتوانسته
اید به دست بیاورید؟
من هر آهنگی را که خواسته‌ام
حتماً به دست آورده‌ام.
بسیار به این حساب همیشه نا
فامیل را گرفته‌اید؟
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا
کم کرده‌ام.
چون بیشتر پارچه‌های این
آرشیف از خواننده گان و نوازنده
گان هندی و پاکستانی است آیا
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید
ولی اشعار او را خیلی دوست -
دارید. چون زمینه رفتن تا کسون
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه
ندارم.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی
کنند؟
این مرضی است که به همه
سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و
وشنوندن‌های آن چه می‌گویید؟
موسیقی افغانی هرگز راه رسته
و سازگاری را نخواهد پیوند. مگر
اینکه جز نصاب درسی مکاتب
گردد. در حالیکه دیگر از جنوف

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط
استادان وزید و دست‌اندر -
کاران موسیقی تدیس میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتساب
معروف استاد سرهنگ که در -
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند
به زود طبع آراسته شود تا از آن -
همه کسانی که به هنر موسیقی
اشتغال دارند مستفید گردند و هم
از موسیقی تانکعداد آوازهای
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف
رادیو موجود است به صورت کست
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -
درسی استاد که آنوقت در لابلای
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -
صورت کست به دسترس علاقمندان
قرار گیرند.
آیا حاضر استید آرشیف خود را
در بدل اخذ قیمت به دسترس
رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف
خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شعر را با موسیقی
چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت
میکند، همان قسم شعر و موسیقی
پروازان حاکم است.
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش
به خوبی احساس نمیشود. شعر
موسیقی را روح میدهد و موسیقی
شعر را شاعر هر دو را و موسیقی آن
هر سه را.



ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



مترجم: ستانک

ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

کاری که تصویر کاملاً -
فهرمادی بود .
(سابقه زیبایی ...)

آنهم اینجادر مسکو؟ غیرممکن است ()

سالهای دراز است که برداشت و تصور مردم شوروی از هنر و برتری زنانه، زن لائق و با کفایت در شغلش بوده است، ولی زمان ایده آل های تازه را بدست انسان میدهد و کار دگر قلب ها بخاطر زیبایی و بخاطر زن زیبا، خوش اندام، فهیمه و رمانتیک می تپد و تپقاه همه اینجا در -
سابقات زیبایی او دیده می -
شوند، ریگا و مسکو، جایگه نخستین روند مسابقه انجام پذیرفت، چشم مخورده برای اکثر این روزها واقعا جشن تلقی میگردد .

هنگامیکه روزنامه نسل جوان، مسکوفکی کوسمولتیز، سابقه زیبایی مسکو را که نخستین مسابقه در تاریخ پایتخت اتحاد شوروی بود، اعلام کرده انکار عمومی در دو قطب متضاد از هم -
فاصله گرفت .
چونکه از سابقه پشتیبانی ممنوعند خوش میگردند که بالاخره زیبایی و نه ظرفیت تحمل آزمایش های دشوار زندگی به

شابه عالی تنهن هنر زن مسوود پذیرش قرار گرفته است . انسان ادعا نمودند که اگر طبیعت به برخی، چهره زیبا بخشیده می -
دیگران باید فرصت تعیین و حظ بردن آنها داشته باشند مخالفین همچو (امتیاز عام) برانفروخته شدند و به خشم آمدند و میگفتند ((چهره و اندام زیبا همه چیز زن نیست . اضافه بر آن ، انسان زنانه را که چهره و پشت و قلب مهربان و -
ذکاوت عالی دارند، ایجاد مبرده به حال آنها انوسس مخورده . چون تا هنوز برای اینگونه مصرات -
پسندیده مسابقه ای وجود ندارد)) در نخستین روند مسابقه -

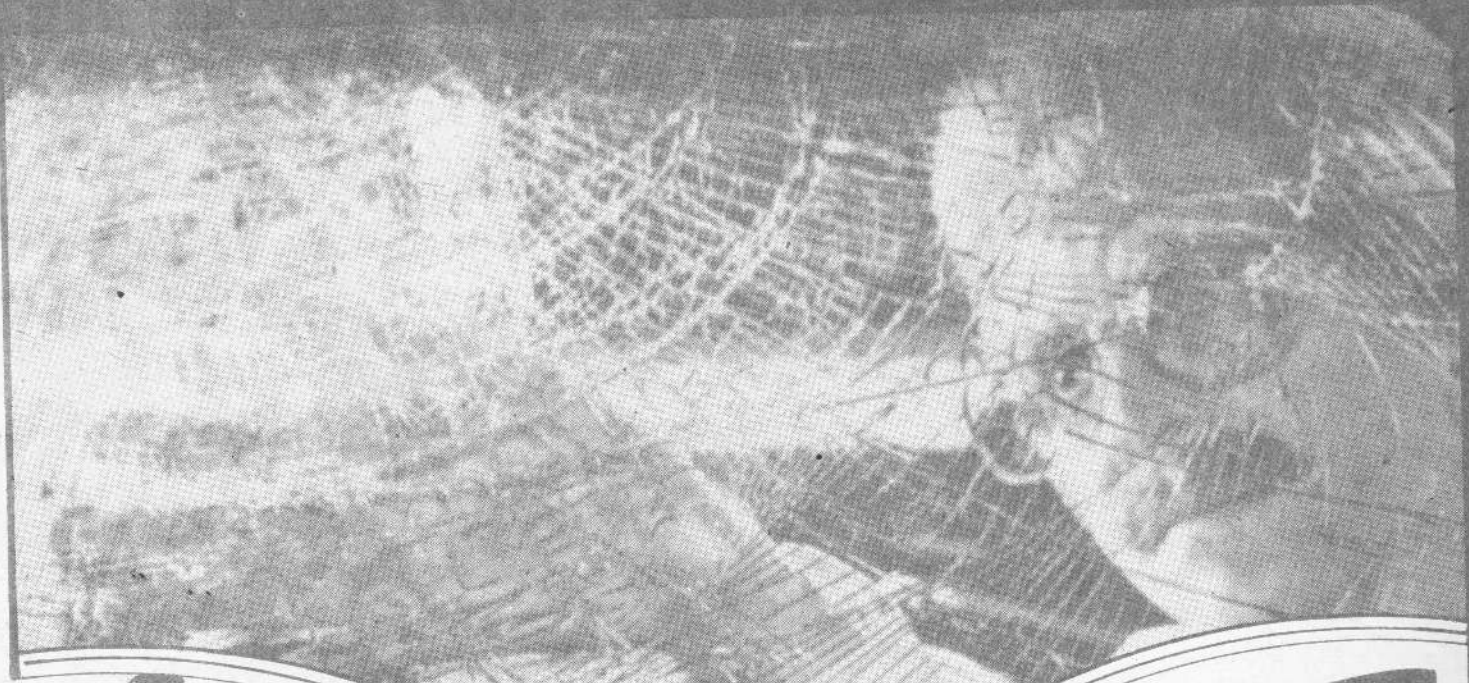
۲۵۶۷ نفر بین سنین ۱۷-۲۷ ساله که در میان آنان شاگردان مکاتب و مادران جوان نیز شامل بودند، شرکت ورزیدند .
از میان این عده صرف شش نفر آنان توانستند خود را تافایتل سابقه برسانند .
این مسابقه یک عمل جورانه و مشترکی بود که چندین کمپنی -
اتحاد شوروی و کمپنی های معرفی خارجی مانند بیوردامودن و سانس سوسی و کارتهرو ۰۰۰ به آن مجادبت

ورزیده بودند . مطبوعات از کفرانص تضمن کنندگان سابقه برانفروخته شد .
انان ملاحظه نمودند همه چیز را با کوچکترین جزئیات آن -
بدانند .
طوری مثال می از لباس ها ورایش موهای فینال هیست ها، کسی مواظبت خواهد کرد ؟
مسئولیت رایش به معده کی خواهد بود ؟
ایا کدام روانشناسی این مسئولیت را بعهده میگردد تا هر نوع فشار روسی را که مسکوت بر او ((زیبایی رهان)) اعناق بیفتد، رفع کند ؟
و -
بالاخره مسکو در جستجوی چگونه ((ملکه زیبایی)) است ؟
زیبا روی دارای موهای کم و باوقار (مانند هر روشنی های قصه های فولکلوری روسی) یا عصبی از ((زن امروز)) -
قد بلند ، باهیک و -
دینامیک ؟

فصله بر آن شد که چهره خوب به تنهایی کافی نیست .
(ملکه زیبایی مسکو) همچنان

د از ذکاوت و تحصیلات انهم سر خوردار باشد .
از اینکه این -
نخستین مسابقه نوع خودش بود ، هیست ژوری در مسا موارد مسا دشواری های مواجه میشد و خود را عاجز احساس میکرد ،
نورا برای انان انتخاب یک برنده با تمام -
معنی از میان اینهمه زنان جوان، زیبا و دلکش کار ساده نبود .
درجهان سابقه هر کاندید باید استعدانش را به نمایش میگذاشت .
خواندن اهنگ می اجرای رقص و خواندن شعرو -
نمایش لباس شبانه (که توسط -
خودش دوخته شده باشد) از -
جمله کارهای این نمایش بود .
رفتار و سلوک و مراعات آداب -
معاشرت کاندیدان یادداشت میشد .
بخش ذهنی سابقه راهبه یقه در صفحه (۲۷)

۳۰



سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد



پروا و ادتربن مادرها

شاید مادري که نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفی ۱۸۷۲ باشد که ۲۷ بار حاملشد و ۶۱ کودک بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگی، ۷ سه گانگی، ۴ چهارگانگی) بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا ازخانم ((فلورانس باچمن)) عکسی تهیه شده که او را درميان نواسه ها، کواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتي هالي که ۱۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندان، نواسه ها و کواسه ها او مجموعاً ۲۵۶ تن است.

چندگانگی ها

تاکنون دوبار از نوزادان هفت گانگی سخن بيان آمده است که هيچگونه گواهی هم آنها را ثابت نکرده است.

آورده اند که در سال ۱۶۶۰ در آلمان، خانم اناروگومر در يك شکم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولی ميدانيم که تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه يي است که در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايه دروغين ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت که مادري هفت گانگی زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت کرده است که در يك شکم بيش از شش طفل، نمیتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگی) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، که هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگی ها بيش از شش گانگی ها که وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميکنند. معهدا علم ثابت کرده است که زندگی آنها طولاني نيست.

دوگانگی های بهم چسبيده

اولين دوگانگی بهم چسبيده (که یکی از اعصاب بدنشان بهم چسبيده و يا مشترک است) در تاريخ، ماري واليزا چالکورسنت هستند که در ۱۵۰۰ در يندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر کردند.

دوگانگی های بهم چسبيده مشهور، سيامي چانک و اونگ بانکر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتي ازدواج کردند و ازان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگی بفاصله سه ساعت از يکديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زاييمان يك دوگانگی را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت کرده است. فاصله زاييمان اين دوگانگی ها ۱۲۷ روز تمام طول کشيد، طاق اول روز ۳ اپريل بدنيا آمد و هفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري که رکورد دوگانگی زاييدن را شکست مادام واسيليت است، معهدا ايکساد رسيلي نيز رکورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگی زاييد، اخيرين دو گانگی هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروزن ترين دوگانگی ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. ((جف)) ۴۶۷۵ کيلوگرام و دانسی

۴۶۱۵ کيلوگرام وزن داشتند.

پروزن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب ترکیه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ کيلوگرام وزن داشت. کوچکترين مولود جهان که تنها ۸۳۲ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحی

اولين عمل جراحی در سال ۱۱۲۶ توسط جراح نظامی پادشاه انگلستان، ژرژ ديم با موفقيت انجام شد.

کهنسالترين مردی که تن بعمل جراحی داد جيمز برت اهل نگراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگی به اثر عمل جراحی سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردی که بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحی قرار گرفته، یکی از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است که در نتيجه انفجار مين مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحی قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شد که بقايي اسکلت ميونهاي انسان نما که ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولی هنوز شواهد دقيقی در زمينه قد واقعی انسانهاي غول بيگرا قبل تاريخ در دست نيست.

بعضی ها عقیده دارند که غول بيگرا ترين و قد بلند ترين مردان روزگار مشخصی بنام ((روبرت پرسينگ وادلوا)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۲۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ کيلو گرام وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردی هلندي است که در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرعه وجود گداشت. اين مرد که ((البرت يوهان کرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمی بنام ((ماريان وهلد)) بود که ۲۰۵ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتیهای آفرينش در خلقت انسان

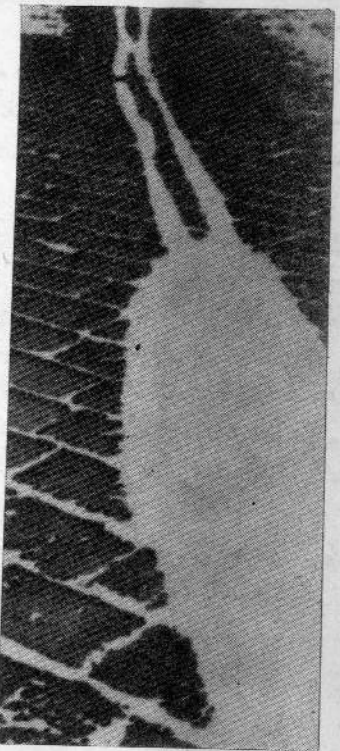
هنوز بدستی معلم نيست که انسان درجه زماني بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سال ميرسد. تعداد اين مورد فرضياتی وجود دارد که بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس می زنند که منظومه ما ۹۵۰۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمی ترين اسکلتي که از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيا بود.

در سال ۱۹۰۶ از ايمپن غار ها بقايي انساني کشف شد که جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس بی . کيلي، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسی نام اين انسان ماقبل تاريخ را ((فندق شکن)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمی اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اکتشافات بعدي در همان غارها نشان داد که انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.

بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخري

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه مرفتم و در برابر تماشاگران می ایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. می شنیدند. آنها را میخنداندم. شور و حال میخشیدم. به شگفتی و امیداشتم. امیدوار می اندیشتم. نگاههای هم میگریستادم. به قدری خوش و سرگشته بودم که سرزبانمی شناختم. هیچانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میرقصیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان می اندیشیدم، تلم دیوانه وار میپندیدم. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرگشته میکرد. خیاط و کیمبر سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر می شدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. میپنداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگسو مگوی آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکتی دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهای شکست. مثل همیشه در جایم خشکیدم. نفسهایم بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لبانش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشمانش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سر و صورت خود بودند. دو نفر بیروت و بهشم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیارینند.

با حالت متعجب و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از رویرو میوزید. اطرافم را کوه های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روحم را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میخشیدم. انگارم را که خیلی دردم و بهرم بودند، منظم نمایم. میپنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مراق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر همروندان روی دیوار خود نمایش داشتند. نمیدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را می شنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبوی و سهمناکی از در و دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکش را سرچشامش انداخته بود، پالخنق شیطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟
 همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می پنداشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیختم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود رفتم و با داد و فیهاد گفتم: توازهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟
 چرا از من پشتیبانی نکردی؟
 اما او همانطور دراز کشیده بود و گپهایم کوچک ترین تاثیری بر او نداشت. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میخشتم.

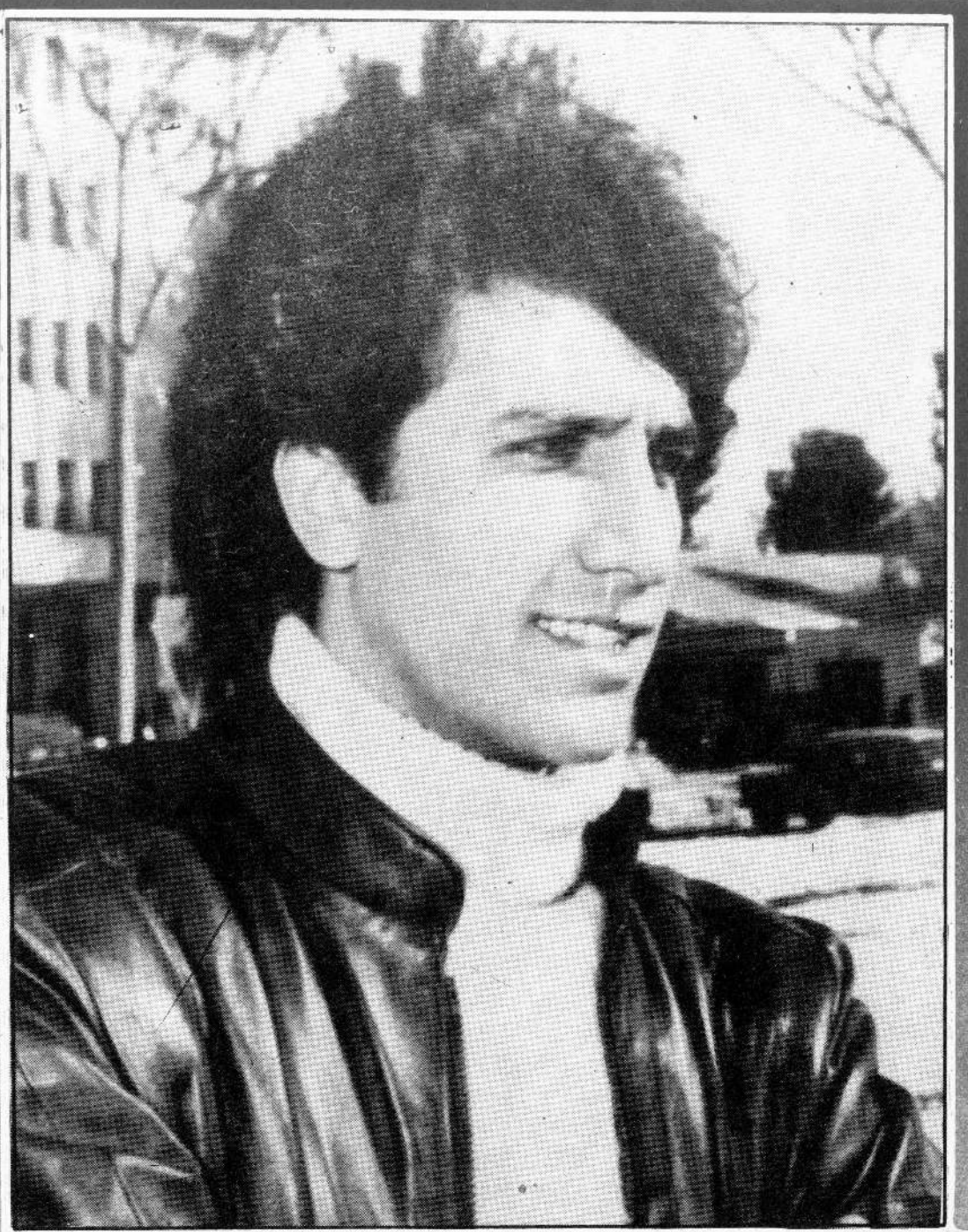
به گذشته های دور می اندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا می شدند. چه تقصیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از در و دیوار و کویچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود می اندیشیدم:
 نباید گذاشت که این طو شود!
 سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست
 بنه در صفحه (۷۸)



دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه
 شريك احساس مالد و چیزهایسی
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد. در پرا بر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه
 در بگوش آدم رامی گویند که
 جادارد دستشان را گرفته چه
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر چه جای شاعر
 رازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((مانیستم)) تارها برده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صد ا
 نیستند و.....



در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از
 فواد رامز که در این اواخر، با
 آهنگ ((دلبر من)) بی مهربی -
 میدانم نمیدانی)) که کابی یک
 آهنگ عریضت، به دلهای -
 علاقه مندانش بیشتر خننه کرده و
 راه یافته است. نباید نگفته گد -
 شت که آهنگ تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -
 آوازش افزوده است. که فکر میکنم
 در این مورد طرز محلی آهنگ بیشتر
 از سایر جنبه ها موثر بوده است.
 فواد رامز جوان نیست خوشه میا
 و خوش نشست سرو صورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ما است. چهره پشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی. از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد و آواز
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد.
 او میگوید: ((من از کودکی ه
 احساس عشقی راد ر خود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید)) -
 خوب، شاید این سخن مکرر باشد
 که هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تاکید نماید. پس بهتر است
 بدانیم که با چپ هدنی بس
 موسیقی روی آورده است. او در
 مورد اینگونه پاسخ ارابه داشت
 بقیه در صفحه (۷۲)

درت‌هایی و یکجایی عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند

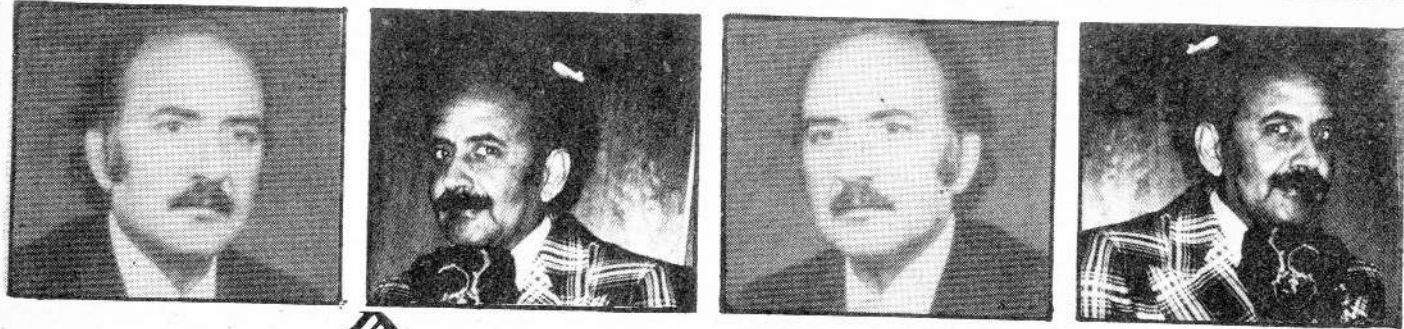
گفتگویی با فواد رامز

چین با لیا جمعوی از روی نوار
 ها، از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید.
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد
 و حاضر به باز شنوی همه آنها
 نباشید.
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را بر میگرد، همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است.
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -
 شمس تبریزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد:
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دهنه نبود دیگران را
 سرد کند)) پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرور یه لید بر
 آید.
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی، این عنر لطیف را -
 هنریست که انسان را، از خود ی
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آیی آدم به بیخودی و فرا
 رفتن تادگرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین چه
 شیرین است؛ وقتی اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است، وقتی
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد؛
 در تنهایی و در یکجایی، این زیبا
 هنر می‌تواند ترابه خویش بخواند.
 به گفته دانشوری: ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبای شناسی خوانند شوی و وسیله
 همان است که هنر را در می یابد؛
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند)) - اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز در این
 سخن دیده میشود، بر آن درنگ
 ندارم. راستی هم موسیقی
 عزیز است که بر احساس و عاطفه
 آدم دست می‌کشد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید. زمانیکه
 موسیقی با شعر در می آمیزد، دیگر
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند. اما آیا هنر نوع موسیقی و
 هنر نوع شعر آنه و هرگز هم نه...
 تنها حدای آشنایی نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنایی
 احساس انسان باشد و بیامنی
 در آن نهفته.
 شما آهنگهای به شمار را -

درت‌هایی و یکجایی، موسیقی این زیبا عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند



پند و اندرز در وقت



دارد؟
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپورت خای قبیله) در این مورد ریاست البیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به مراعاتی البیت بین الطلی برایم داده شده که فعلاً هم موجود است.
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست البیت عرض می تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس البیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شامت سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این انعامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسیدید از بار بایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشریم کن سراپا آتشم خاکسترم کن و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.
شنیدم در عدم پروانه میگفت دمی آرزیده گی تاب و تبسم بخش برشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نستان ازل حذر ای برده تکیان برده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده گی گفت که در حیات نیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره در این مورد مینموده تیغره خای مختلف، تحلیل و تفسیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زدند و میخواندند. بعضی ها شنبع الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بیست و ولی زبان مردم را نمیتوان بیست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلاً هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبازون که نشر شده، تیغره های مردم را جمع به بنده شرح شده، باید چنین باشد که است و میر از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا بایسکل از کابل

مجله سیاهون چند یقبل خاطرات داکتر علی مشتری را بعنوان جها نگرده معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است بهمن شهر ما نید در آنوقت و عد مد ۵۵ بودیم که قصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایتان حکایه کنیم کاینک طبق وعد مبه نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در فیفا به خاطر نداشتیم.
من - آیا عشق شما به ماد هوپالا از همان اولین تماشای آن پیدا شد؟
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا همیروی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم مرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و سیا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میزارادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم ارقبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا معاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵ ملا تحت تاثیر قرار گرفتم.
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان سرا تا تمام گذاشته غم ندید از آنرا پیدا؟
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.
هر کجا عشق است شاعر میگردد آنجا مگان هر کجا حسن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرت هاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیاشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند تهنات آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرجام و بی نتیجه و همچون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:



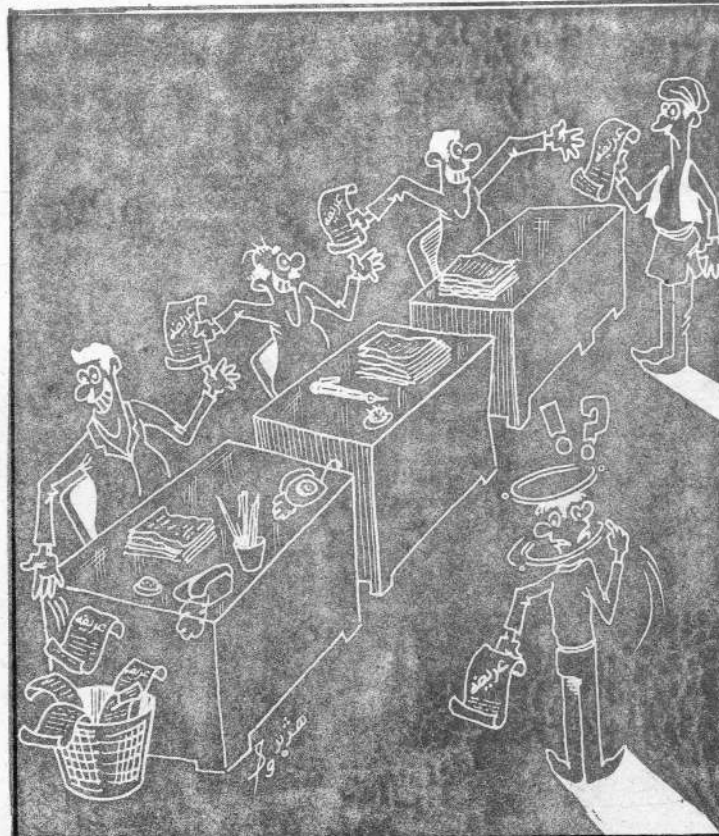
ایا پوهنيزي چي مري خه شي دي ، اوس پايڅه ته وايي ؟ که خه هم مرياله مري خور ده خوچس مري نه وي نور پاي په کوبه خوله وخورل شي . نو په بخاي ي ويلی دي چي :

« مري داري مري پخوړ » .
ما په پخوا نکر کاره چي مري په يوازي په مريکي وي . خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اچارو پشيراوختي په کله نيروا کي هم چي مري نه وي نو د خورا کله هيله يي مه لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه . داپول مريان دوه ډوله دي ؟ که د مري پيژندنې علم وڅيړو نولاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهم يي يي ساه مريان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مريان يي هروخت او هرځاي په مرياد سر ي خوله خور وي . اوبې سامريس لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور او هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مريان له خپل بطن خخه ساه لرونکي او ژوندي مرييان زير وي او د مريانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود . دوي کوي شي چي له مريايڅه اچار اولسه اچارو خخه چکي جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخومر چکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مرياجوړه کړي نو په دي حساب مري دانسان په ژوند کي مهم ټول لوبوي او دغه مهم والي يي په هغو خا پوټو کي پراخ احساسيزي چي هلته چا ته يي له مري خخه مريانه رسيزي . پورخت زه په يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هبل په دغه سترکشف بريالي شوم او عملا مس م وليدل چي رنځتيا هم « مري داري مري پخوړ » په بخاي ويناد .
موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پيواند از پيسې په گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلوسر ورتونويه وخت کي له هغسې



حق په جانيه پنه مې بخان نمونيو ه . گټه يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به ورته تصد يق راوړم چي مويوس د مرگه په حال پرته ده . او که تصد يق نه غواړي شا هدا ن به ورته راوړم . خو په چا دي منله . غواړنيزماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله مې موزناروڅي لاندې کړه او سره شوه . د مري د خپرخيرات لسه پاره مې له يواويل خخه په گټه پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره مې له يواويل خخه په گټه پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره مې عريضه ونه کړه . بلکه چي مويوس ژوندي وه نو د پاکرلو تصد يقونه يي راعني غوښتل او اوس چي مري ده ضروريه دهغيي د نيات تصد يق غواړي . نوي په خوله لاس کيښود او چاته مې دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتونه قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسې امر اميرگل او د فروشاتو د خانگي

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشاتو د خانگي امر د خپلي مور د ناروڅي تصد يق د ماشومانو لکه روښتون خخه ورته را جوړ کړي او قرضه يي ورباندي اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره مې سر راباندي وخرخيد . او که ديوال ته مې تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويد لي واي چي د سترگو په رپکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خو چي گله مې لنځه حال په بخاي شونوترخوړا ناست کارگرت مې مخ راواراوه :
- عجيبه ده . . . چي زما مور مري شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال دا چي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروڅي په نوم قرضه اخلي .
- اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروڅي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

مکالمه ټيلفوني

اين ټيلفون قسميکه د تصوير ديد ه ميشود . توسط اقمار مصنوعي کارميکند . واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتی در قلسب ابحار ميسر ميسازد . لازم است بدانيم قيمت ايښن ټيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايښن ټيلفون براي اشخاصيکه در راه م کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



توليد جديد هوندا

مونترسا يکل ناربه ايکه د تصوير مشاهده مينمايد ، بنام (سکوتر) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايد کيدر عين وقت ظريف ، قوي و سروسرع نيز ميباشد . مونترسا يکل (سکوتر) داري چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل انومات کار مينمايد . د سکوتر چراغ الکروني غير قابل اضحلال تحميه شده ، بايد گفتم اين مونترسا يکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

مسرز های دانش

از منابع مری
ترجمه: پراسح سهاک

مريبي او فريبا

کاتب باخون

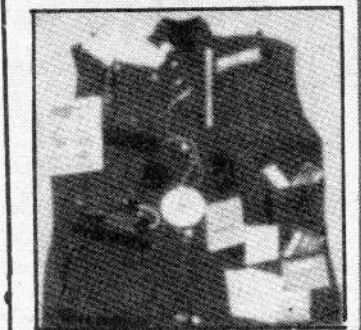
خخه ار و کارگرانوسره مرسته ونسي او د اوز دي مودي پوربه نامسه ورعني گټه واخلو . زما مور له مود و مود و راهيسې ناروڅه وه . چي سمه لاشه يي ناروڅي سخت شوه . د تيري مياشتي معاش مې د کور په کرايه ، چاي ، پوره اوبه کچا ، لانوکي نوش جان کړي او د راتلو نکی مياشتي معاش ته پ پسر ي قوښي پاتي وي . او که دغه معاش مې هم اخستي واي زما د مور علاج له پاره خه نه ورته پاتي کيدل . بلکه چي ټول مخکي له مخکس په پورو توکي ونډه کيده . نوي د يويل دوست په مسلات د شرکت مقام ته خپل دغه مشکل په ليکل ډول

وراندې کړ . خو پواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليوراد روند کړي . کله چي مسول نغرز ما عريضه له سر نه ترمين پوري ولوسته نو يي راته وويل :
- دخپلي ادعا د ثبوت له پاره د پاکر انو تصد يقونه د رسره شته او که نه ؟
- صيب . . . زه د پوره پيسې نه لرم چي مويوس د معاني له پاره د پاکرته پوهم .
- واخله . . . عريضه دي پيرته واخله . چي تصد يق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .
ما که هرڅومره د لايل وويل او

جامه بقا

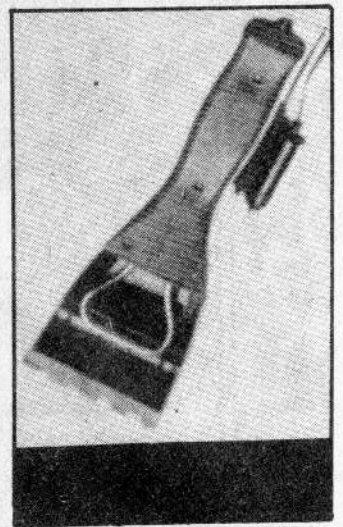
اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين چه در صحراهاي سوزان وجه م د رما نطق ديگر فراهم نمود ما ست که ميتوان آنرا جامه بقا در قييد حيات دانست .

واسکت مذکور داري يك کارده ، اشارات فرماي د رس ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافر و بقاي وي در قييد حيات کمک مينمايد واخيراه گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفرا دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .



آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميد هد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد به عمل آرم .
با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت . قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست



به خاطر آسايش انسان

دراين ضمن اله يي تحيه کردن قهوه با تمام لوازم ان مانند پيا له ها ، قهوه ، شيروشکره ساخته شده که داري ورقه هاي فلتس نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .
جهت اسان ساختن زندگي انسان و ازدياد رفاهيت وي حتي اثناي سفرها ، شرکت هاي توليدي اخيرا مسابقتي را غرض توليد اشيا يي به کارانداخته اند که با زندگي روزمره تعلق داشته باشد و بتوانند سهولت هاي در حمل و نقل بوجود آورند .



متن درنگ مشترکین مکافات

**بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان**

کنگروه نویسندگان آلمان -
((اینترلیت)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
درد ها و رنج های جهان سوم
از زبان نویسندگان و شاعران
پیداخت . احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((من
درد مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد .

این ((من)) همان من نویسی
جهان سوم است و درد مشترک
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم . جهان سوم
که البته مرز های جغرافیایی
محین ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارك
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله . سیاهان با آگاهی از -
محیونیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در زمین روشنفکران
و هنر وستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خرد مند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !
اجازه بد هید نخست شما

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست‌هایی که جنین با انگشتی از پشت رفاه و صنعت به سوی مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش‌مانده‌گی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می‌کند. بعضی برملیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیبانی زیر پل‌ها در حلی آبادها پاره - ساده‌گی در حاشیه خیابان‌ها می‌ولند و از آفتاب سوزان واران‌های بی برکت بنا می‌جویند. انسان‌هایی که جفتگی می‌کنند. می‌زایند و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس‌رهای کند تا اگر نصیرند نسل بی پناهان را از انقراض‌رهای بخشند. بر استی کسی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم اند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی‌یابد. به عبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش‌ها بیوند‌های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد‌های فردی و گروهی نمی‌تواند آنچنان که شایسته است ستاورد‌های مادی انسان برای همگان آگاهی دهند و منی و سرشار از تمدن متقابل باشد. در گودش چهار سده روزگار ماک زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد، سیاست، اران حرفه‌ای فرماندهان نظامی و اد‌مخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تا - سیما تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آد میان آفریده اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به دور مانده است. مادر - سرزمین‌های عقب‌مانده و کم توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سود‌های

کلان از دسترس آنان خارج می‌شود. تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی، یکبار چگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می‌شود.

تصور این نکته که شیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده، آن قندها هم کودکانه تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایش مانده‌گی خود - است. با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز بردازد، بجاید، بروید، بیند و زد، صادر کند، بازارها را به هزارمکروکید بقاید و شعب - واحد‌های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده می‌گیرد که نه جهان - شمول است نه لانم الاجراء آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه بی است که حتی می‌تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد.

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحد‌های تولیدی و خصوصی فراملیتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیش تا از آن از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود. یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین، زامبیا، کشورین - شیلی، کشورین بلغارستان، کشورین بنگله دیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آرتین کشور‌های جهان سوم به شمار می‌رود دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می‌شود - سلطه جویانه و بهره‌کشانه.

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد، کشور شیلی به مثابه تولیدکننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر می‌کند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است. و در حالیکه واردات شیلی از این کشور‌ها در همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم فزونی می‌گیرد. در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان خون‌تای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد. مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می‌گردانند هر سال به نفع انحصار‌های جهانی ارزش بیشتری را از دست میدهند. شاخص این‌ها - ده مایوس‌کننده ترازوی ابلیس است.

در غرب و شرق می‌گویند: ((جای بیس خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده))

- چه رقابتی در تمام این مدت جنگ‌های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبره کرده است. جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورها نیست. آن، جنگ شان را به جهان سوم منتقل می‌کند. کارخانه‌های سلاح سازی به برکت چه چیز می‌گردد. و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌بایست در این کارخانه‌ها را گل بگیرند. عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه‌گذاری در قلمرو‌هایی که حاصلش رفاه و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار ستم‌کنشی بشود که در اینیه تصویری دقیقاً مشابه خود ماد - رند

بقیه در صفحه (۹۴)

گزارشگر: صباح رهش

الطرف

گزارشگر: صباح رهش

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی مانند

وای از دست قیچی سانسور!

توضیح دهید .
- من و کارندان شعبه ام‌سو -
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان - شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما -
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
روصل میشد ، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!
- ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید . مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید .
- خیره میگردند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
- خوب زهره جان (مسئولیت
شما تا که ام حد است ؟
- بی نهایت!
- صلاحیت .
- هیچ ، هیچ !
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالهاست وقت نمودیم .
- خوب زهره جان (صحبت را از
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود .
- درست است ، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از انداز انگستان
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه بی با
گوینده ، راد یو تلویزیون زهره -
رهگذر در تماس شده تا با او -
پیرامون زنده گی ، کار و سایر
مصروفیتهایش گفت و شنود ی داده
شته باشد .
زهره رهگذر فعلا مدیتر
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-
یون است . بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پریش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتی دارید ؟
- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستوری
ندارم . این کار در استان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است .
آنهاد دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند . اما این
دستور تا به حال فقط تمبیر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی
که قیل با ما پور آب بازی است
برای نشرش دل میزنند .
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کند
کارمندان است باز میگویم . زمانی
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونسی
میگوید که : ((همان اهنگه زیر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمند یک بود
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلما نیز این سو تعبیر دادند .
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر

بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید .
- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید ؟
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست
زنج ما از توجیحات ! در اینجا
از عقب میزهای مسولین زیاد تر
فلما به خاطر توجیه های زمانی
از نشر باز میمانند . شبیکه قرار بود
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .
فلم ((خوب ، بد ، زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده ، به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .
در حالیکه چندی قبل به عوض
فلم ((مستر گه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب ، بد ، زشت)) ندارد نشر
شد .

همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است . امیدوارم که نشر
شود . و یاد رمورد سریال
((شری بیی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد .
اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده .
در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شوخ)) نام داشت . گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین است . عرضه ندارم .
- خوب زهره جان ، حالا که
صحبت در مورد فلماست بنمهم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی
منتشره: مجله سپوتنیک

وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسید. اندام چارشانسه و قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خودش را در قطار افراد عادی جا زند.

تنها چشمان کوچک و تیزش بسا رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی سلوازمهریانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از گرایش آن عده اعضای حزب نماینده می میکرد که در گذشته هاودر شرایط موجود خواستار انکشاف و توسعه دیموکراسی سیاسی - اقتصادی بودند و با مسئله اجبار در عرصه صنعت، زراعت و کلتور مخالفت میورزیدند. با وجود ما - نعت های خصمانه موجود در رژیم ستالین با درک همین احساس، آمدن خروشچف روی صحنه قدرت تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او یاری کرد. هرگاه ((طرفداران سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (ونه در جون - ۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند و به مبارزه برمیخاستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسید و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را طی می کرد و پیش میبرد. مسلمانان همه چیز به نفعی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی - کرد. رفویم های خروشچف بسا - سخنی بود به برابر هم های حقیقی زندگی مردم شوروی. بینوا سازی نرزیند. دهات، عقب مانده، تنگی صنایع، کمبود حاد محلاترهای پیش

سطح پایین زندگی، نگهداشتن میلیونها انسان در عقب میله هستی زندگی آنها و کمپ ها، کشور رجزها از سایر جهان - همه اینها الیسی جدید و تغییرات را در یکا ل با ایجاد میکرد. در همین زمان بود که خروشچف سر رسید. او امید خلق و قهرمان عصر جدید بود. سازماندهی امور را بطه به - تد ویر بهیستمن کنگره حزب مشکلا آنها بیت زادی را خلق کرده بود. چگونه خروشچف میتوانست جرات قیام در صفحه (۸۲)

می آید که خروشچف مسلماً طوری عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً مفید و سالم، شخصیتی بس و هیچگونه جاه طلبی، کمپکه منتها درجه آماده اجرای او را مر باشد، جلوه کند. در جریان ضیافت های طولانی شبانه در - اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه آنرا به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز مسکو ترجیح میداد، خروشچف

ستالین در یکسازي رهبري حزب از تمام مخالفين خود چه واقعي و چه خیالی، چه ((راست)) و چه ((چپ)) همه کارها را انجام داده بود. در روزهای نزد یک به مرگش، ستالین حتی در مورد مولوتوف و - میگویان نیز سوگن پیدا کرد. در نزد همین کنگره حزب، بر روی

ستالین، بعد از سی سال رهبری حزب و دولت شوروی به تاریخ - مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف عضو رهبری ستالینی جانشین او گردید. دهه بعد از مرگ ستالین را نخست به عنوان دوران ((بزرگ)) یاد کردند و بعداً - به مثابه زمان ((خود اختیاری)) مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت بیست سال نام خروشچف و رفویم های او را محکوم کردند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کدام کسی دیگری بعد از ستالین

لین رهبري شوروي را به دست بگیرد؟ آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیست شخصیت پرستی خواهد بود؟ پیکر بعد از مرگ ستالین، جلسه فوق - العاده دادیرشد. همه به انتظار بریا، دوست نزد یک ستالین و رئیس ک. جی. بی. بودند. بالاخره بریا سر رسید و لسی مالینکوف که سمت رئیس جلسه را داشت، قدرت افتتاح جلسه را از دست داد. زبانش لال شد. از سخن گفتن بازماند و رنگش پر شد. ولی خروشچف.....

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش رضی او کرایه های هواک را اجرا میکرد. البته نسل که نسال جامعه مشخصات بارز خروشچف را به یاد خواهند داشت. کله بزرگ و طاس سر صورت گندمی بینی بزرگ و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها خیلی بیرون افتاده از جمله مشخصات بارز چهره اش بود. روی خروشچف و ظاهرش به یک دهقان ساده می ماند. هنگامیکه خروشچف و من برای نخستین بار با هم واقف آشنا شدیم، او نشست سائگی را پشت سر گذاشته بود. ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینه و کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینی کبرمن بود؟ به سختی..... در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت استبداد، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود. ((بروتسی هم سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش را احیی بسازد))، چنین به نظر

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و سار ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروی نمیتوان این دهه را دوران ساده بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنستسی مسالمت آمیز، کشیدن درجه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم ها به سوی احیای دیموکراسی در سرتا سر جامعه و کشور اتحاد شوروی در مجموع، از جمله دست آورد - های این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بهیستمن کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار - مسیون سوسیالیزم در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروی نفس عمیق نوسازی میدن گرفت. و به علت کمبود یا مقدار زیاد اکسیجن خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده و گها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسشها پاسخ بگویم، معذرا - بالای یک سلسله یادداشت ها و مفکوره های شخصی اتکا خواهم ورزید. همینکه درباره زندگی امروز و آرزوهای اندیشم، این افکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار در مخزن خطور می کند.

چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبری اتحاد شوروی را بدست گرفت؟ چنین به نظر می رسد که

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

رفورم هایی که در نیمه راه ماند





فریادی از

میان دیوار و پنجر

مباحثه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی
چون همه ما در داستان

زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، در باره داستان نویسی و آنریده های داستانی خود شما، زن و احساس زن در باره هنر و ادبیات چیزی بپشنم.

گفت: زن، بلی زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیکرا بر مشکل آن افزوده است که بار سنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بلی زن - مادر!

میپنی که درد و احساس زنانه مرابه سوي دیگر میرد، نمی توانم مستقیماً به پرسش شما پاسخ بدهم، از همان پاسخهای کلیشه ای قرار ادبی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان منیام. آیا يك مرد میتواند درك نماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود و بی شوهر میماند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگیرد و یا به مباره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در - وقتی که پسرش بهر چه از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پایش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کس درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را - از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پهن راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما ببرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگای پانس قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: بلی!

دارند، میباشند. بلی او کبکست که اساساً مسؤولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویوانه شهرت است که میخواهد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او. از آن رؤا استفاده از توقف و صلاحیتی که برای ما پیوس شده هر نوشته خود را چنند پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. ومن گفتم: اگر گریهای شما در باره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی ماقارو، اورد. زیرا هر چی در وطن مانویسننده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما در باره داستان نویسی و آنریده های من میخواهد

چیزی بشنوید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گیاش داستانی می آفریند. اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارشهای سرگشت همان روزش را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگر داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواهد فضای بسازد شاد میخواهد، آزادی و دموکراسی میخواهد. زمینه مساعد کار میخواهد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و بیخسته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوادگی و اجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب
مینماید
کارگردان فلم
هنرمند سینما
مثل، آواز خوان
و کمپوزیٲور
مورد علاقه تان
کیست؟
نظرتان را برای
ما بنگارید!
کوشش مجله سباوون
پاریس ۶۷ مطبوعه

روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 کلبه در کلبه
 کوجه در کوجه
 سایه شوم یا سرافتاده
 گویی مرگی است به ناگاه فروگشته
 انتظاری که نشسته به بر هر دو روزه
 نه ندایی است بلند
 نه غریبی ز هول
 به سکونستی که در اینجا است
 پایه دستی که فروسته به یاد
 راهش را
 نیتی هست
 و به ما تا معلوم
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم
 میبرد بال گریزند به باد
 دفتر تیره تمام قصه را
 سوی دیگر
 تا که از گفته خویش
 مردمان دگری
 برگهایی ببندند بران
 ای دروغا بر من که چه تلخ
 میشوم دور از آسمان خویش
 روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 سایه بی سرگردان
 سایه بی هیچ نشان
 سر به دیوار سراسر سایه
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم

محل

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
 گردانده مراجعت میخانه به میخانه
 هوشام و سحر امکان نبود که ترا بینم
 بنمای به رویت ماهانه به ماهانه
 ای نغمه نیتانم بنگر که چه میگوید
 در وصف گل رویت برآینه به برآینه
 گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
 هر چند که بالیدم ویرانه به ویرانه
 سودا زده زلفت میگردد و میمالد
 در دوش عشقت را و نمخانه به نمخانه
 یک بسته دهانی را عریضت کمزد و دم
 هیچ است معاش من سالانه به سالانه
 این مردم در نیارایدی همساز و باند
 خندیده به هم میگفتد یوانه به یوانه



مغز

ستاد شرابو پیمانی به خه وی
 دوده در ری لایگی یارانی به خه وی
 جی زده دی نه تواری به زنده وایه
 خوشی بیغایه بهانسی به خه وی
 مادی بر شونوکی کرلی هیلسی
 در زلفو دام او زلالی به خه وی
 سوز ساز زنجینی زما و ستاینه کی
 نونو کیسی دیروانی به خه وی
 بیخود دینی کی و یار و نه دی بی
 دار او گزار دزمانی به خه وی

در این شماره مقاله بی از احمد شاملو شاعر برجسته
 معاصر زبان در میخوانید برای شناسایی بیشتر
 با چهره ادبی شاملو اینک نمونه زیبایی از شعر
 اورانیو پیشکش دوستداران می نمایم :

برف

برف نو برف نو برف نو سلام سلام
 بنشین خوش نشسته ای بر بام
 پاکی آوردی - ای امید سپید -
 همه الودگی ست این ایام
 راه شومی است می زند مطرب
 تلخواری ست می جگد در جام
 اشکواری ست می کشد لبخند
 ننگواری ست می تراشد نام
 شنیه چون جمعه پارچون پیوار
 نقش عمرنگ می زند رسام
 مرغ شادی به دامگاه آمد
 به زمانی که برگسیخته دام
 ره به هموار جای دشت افتاد
 ای دروغا که بر نیاید گام
 تشنه از جابه خاک مرگ نشست
 کاتش از آب می کند بینام
 گام ما حاصل ان زمان آمد
 که طمع برگرفته ام از گام
 خامسوزم الغرض بد رود
 تو فرود ای برف تازه سلام

بازار مینه

ستایارانه جور به بنکلا و یاره مینه نه و
 گل د سروشونلو و موسکاو یاره مینه نه و
 د گل پشانته سرتو یایه دغزل و یاره مینه نه و
 به کرشموکی دی دنیاوه یاره مینه نه و
 حسن دی بازغوند یه زره مرئی پنجوکی نیسی
 خه د حسرت سره فضا وه یاره مینه نه و
 خمارد سترگودی نشی د میگو و یاره مینه نه و
 شوروستی وه اوخندا وه یاره مینه نه و
 اوریل دی خورکر چی زمانه زره کی اوریل شی
 داد اورلویی تاشاوه یاره مینه نه و
 د شونود و تف به دی زخمی زره ته تکور و رگاو
 د بازاری مینی سودا وه یاره مینه نه و
 ماوی چی کشکی زه هم ستابه زره کی بحایولوم
 پوه شوم چی خوشی تنها وه یاره مینه نه و
 (نژنده) سوزه اوله سوزه جاته هیچ مه وایه
 د اجی خبره دی رسواوه یاره مینه نه و

در شب
 و در بلدای فصل سرد
 در تکه تک عقربه ساعت
 و س از آن
 ((تنها صد است که میماند))
 در پاییز
 وقتی به زیبایی های بهار فکر کنی
 تنها صدای جلد جله هاست که از دور گوشت
 خواهد ماند
 و در بهار
 وقتی به پاییز فکر کنی
 تنها صدای شرشر خشک برگهاست
 وقتی شب آهنگ نیزه می میخواند
 آه...
 وقتی صدای رفتن آب زمان را مینماید
 وقتی شعری
 از پشت خاکواره های قرن ها بانگ میدهد
 وانسان آرزو میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 وقتی ابر
 فریاد در آسمان خفه شده اش را
 بارش باران ززمه میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 تنها در قلب من یکصد است
 آنرا با شعرم خواهم خواند
 و آهنگش را
 با صدای تک تک قلم هم آواز میکنم
 آن وقت
 سرود شراب... خواهم خواند

ارسالی : حوریه نظایار

سخن زانوش عشقی تو بختگر
 برون زینتر جبره دلدار اینتر تکسم
 من آن سزفته دردم در دشتینه خاک
 هوای وصل تو از خاطرم ای تو دل نسب
 که دست در گوش حلقه تا سحر نیوی
 اگر چه راه نیم عشق بی خدر تکسم
 مگر حاد نه منتران بچوچه جاره مراست
 مگره اشک منتران بچوچه جاره مراست
 به خون دیده اهر در دلش اینتر تکسم
 روی حاجت هنری کسی بچان تکسم
 طلب ز لبر طناز خود اهر تکسم
 قربانم علی (هنری)

در حریر سبز آب

در کبودی شفاف نیلگون
 همچو ماهی در حریر سبز آب
 می فتد آرام در دایه های ناز
 زنی اوسا به ها چون افتاب
 آیت عشق است صبح خنده اش
 چهره گل میخاید صبح ناز
 تا گذار شد در بهارستان نشاد
 بر زبان هموار کردش با یواز
 سر سبز چشم هریبندد بی
 روشنان برق عریان تنش
 دست هایش چون بلوغ ساقه ها
 اختران اینده در بوسه نشی

مینی سجاد

نه بوسه خلی ارمان
 نه یوه پاکه اوجسینه ارنو
 نه د خوشنوا و سپله خوات
 یوه ناز که بارونکی نمسه
 نه د ویر یوه به آسان کی
 نه د بریننا بلونسه
 نه یوه تانده اوناز که غور می
 زمانه من به و شوکی
 تو کیدی بیسی

که ستاد مینی نسیم
 زمانه خیال به شار و وار و سوره و جلیزی او
 زمانه دقا به غوتیو
 ستاد موسکا نشین را و و سیزی
 هله به زمانه رسیده لوارا نون هیبر
 د پیلتانه به لبه سوی سینه او
 دو - دو را و هیبرزی او
 زمانه ژوند نکالوبه
 ستاد وصال به نازولی او خاموشه غیزی کی
 بی غلسی غلسی
 غزونی وکی

سید منتظر شاه
۱۳۶۷ ار ۲۷

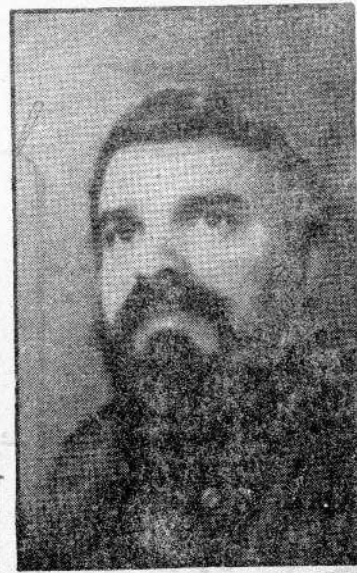
مغز

دامن سرخت چه من زبید به ساقی مرموسن
 دویاشی از گرد چشم بد ای ناز نین
 ای گلستان نزاکت گریبایی
 همچو خاک راه اقتس هجرت روانم
 رجم کن لطفی نما مرامسوزان پیش از رفت
 کی به آغوش کسی ای گلبن پستان نازم
 دیده کردم نوزاد هت انتظام رابین
 دست برد از ازیم کاند رصف دل داده کان
 نیرگیوان می نیایی عاشق زاری چنین
 احمد شفیع کیوان
 از لولای (ه) گارد خاص



نقشی جدید من

عادلہ ادیم در قلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلمبرداری آن محترم نورهاشم ابرو میباشند. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی متر تهیه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقچری کشا-

نیده میشود. زیرا از یک طرف یکی از اعضای خانواده اش به گروپ قاچاقچران وابسته است و از سوی دیگر عاشق پسر جوانی بنام عابد است که او نیز جبراً به این کار کشیده شده است.

این فلم مثل هر فلم جنایی دیگر از حوادث هیجانی و حرکات دینیک میک برخوردار است، که میکنیم به ذوق تماشاگران برآورد و مورد علاقه شان قرار گیرد.

در این فلم فرید فیض، جانمحمد، حمید ری، وکیل نیکبین، اکرم خرمی، ماری امید، داود لودین و دیگران نیز نقش دارند.

فلم هنری عامی برای نوجوانان

یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهد موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت:

در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمدن تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونگی جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در ریلوئی بمباناگوری عاصی بر روان آنان تا نیرات سوو منفی را ببار آورد منعکس شود. در



این فلم دیده میشود که چگونگی اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوشتی و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند.

در این فلم در قاصیل زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواده ماهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر ماهنگری تا نیرات ناگوار جنگ در طوفان لیت و اورا از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه تبدیل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان هیجانی ها - پیش یک تاژ لوجون ببار آورد مورد جریان حوادث فلم او را با نسو اجواب دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کاری که مینماید و بسته است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لاجوج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر و تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلمهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شمارا که ک برمانند.



در ادامه کار توجه لازم از مسو - لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً من د مج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشر گسترده و یامن کمتر احساس میکنم خواهانم.

البته مراد رساختارد و فلم ((پیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟

آنچه تلاش و کاری که در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فحسم



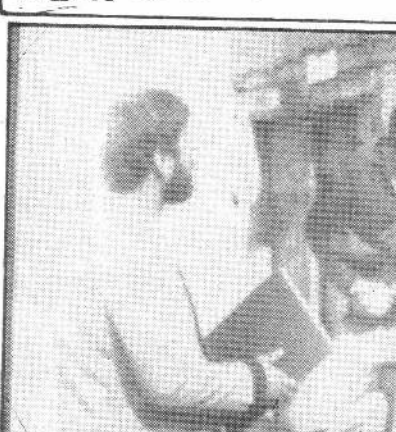
کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان.

این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

این فلم را که امور فلمبرداری آن با مصیبت کامل میونت ما با کمال رسیده تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلمهای هنسری و مستند تلویزیون امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زود تر آماده و سه دست نشر میسازم.

سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد.

سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا عابد زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگذرد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعداً نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد. تراز من فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یک بیش از همه مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

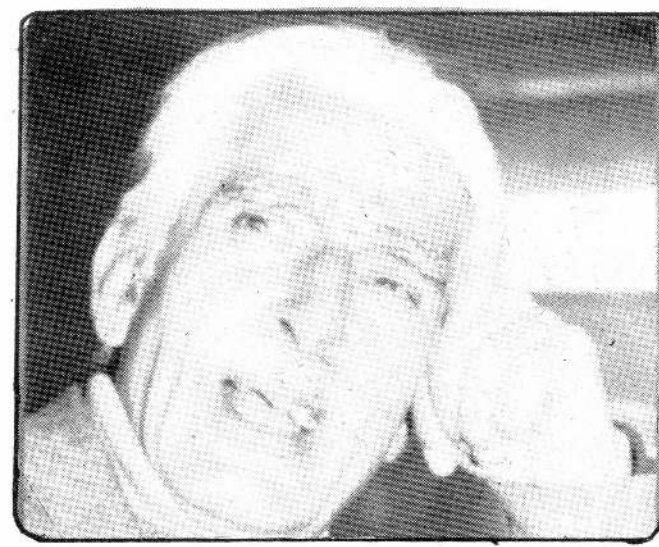
ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزی که ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.

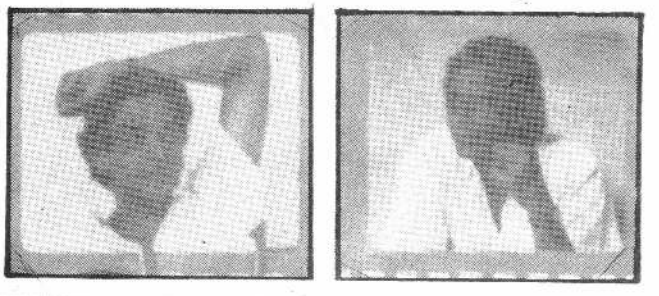


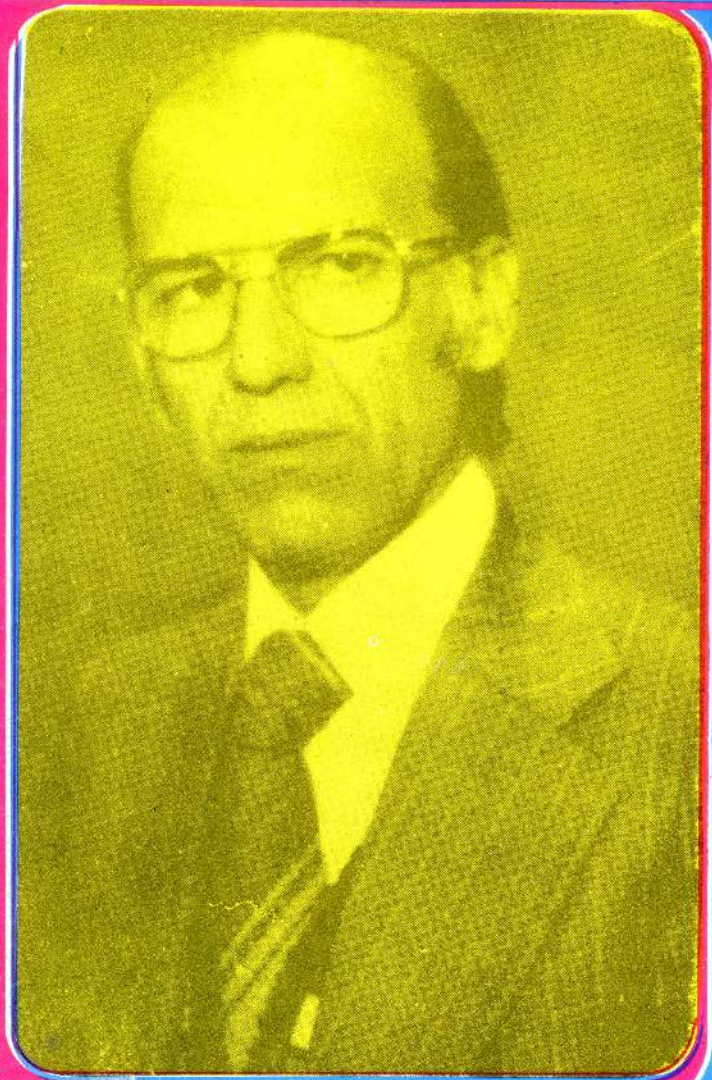
مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

سراز فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کهن و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بله های مردم لکنوسر و کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رقص بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عوام مسلمانان که خود نیزه آن تعلق دام، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیگران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میدانند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه را نمیبرسد که چرا همیشه می نمایم؟ آیا اویت مسلمان در فلمهای شان کلتور هندوها را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((.

نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلمهای میزند؟

هندی بیرون بروزه فلسفم مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی سراسری هران چیزی را که به متابسه، بقیه در صفحه (۸۳)





زهرا رنگر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدازند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا
سخت دوست دارند حاضر نشدند . صاحب نمايندگان عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدازند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم
که تيمه صاحب مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو صاحب آنها را
تعبير چاپي کييم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفتند که من از
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم
 معترازمه اینکه آنها می که -
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
 ندارند چگونه به خود حق میدهند
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -
 هنرمند استم . هنرمندی که بیشتر
 نقش یک زن حساس را بازی می
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته
 نهفته است))

من از سری د یوی پرسیدم که
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
 استفاده ناروا نمایند . او در پاسخ
 میگوید : ((در جهان فلم و سینما
 استفاده های گونه گون را مینمایند -
 سم . دایرکتور نیز به گونه می -
 استفاده میبرد . در هر نمايش

کیف کردن از دیدن سروصورت و
 زیبایی اش به سینما روی آورند .
 امروز رمان ستاره گان -
 سینما می دهند استند کمپانی که بل -
 وجود و د یعه های بزرگ هنری
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
 سری د یوی را بالاتر نه اند . -
 طبیعی است که فقط ((علامت
 سکسی)) او را بدان مرزها کشند -
 نه است . سری د یوی رامیتوان
 به ((ریتم)) تشبیه نمود که در
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان
 مقامی نایل آمد . با این تفاوت
 که سری د یوی باز پرده را آراسته
 و در جاد و کردن طرف خود توا -
 نمندی متنازی دارد . اینک سری
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -
 شگرد های خود شود در پیشگیری
 شیوه های بهتر بیستگی دارد . -
 در همین رابطه خوردش گفته
 است : ((من نقش های خود را -
 پوره بررسی کرده ام ، نس گویم

زیبایی جذابت برآزنده می
 اندام سری د یوی آنگونه است که
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد . مگر
 خودش طوری می اندیشد که به
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
 اتکا دارد .
 این یک امر واضح و روشن -
 است که فلمسازان تا کون از وی
 بچیت سمبول ((سکسی)) استفاده
 برده اند . و او نیز خاموشانه سر
 تسلیم خم کرده است . نشریه -
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی
 او به رنگینی نشرات خویش می
 انزایند .
 سری د یوی با آنکه میخواهد
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
 این خواست را برایش نایل نیاید .
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -
 فلم های سری د یوی ، نه به
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

برگرداننده به دری
م . اندوه

سری د یوی

**از سری دیوی تا کنون
 به عنوان سمبول سکسی
 استفاده شده است**

دیوی

تقاضای جدی آگاهانه ای از هنرمند
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی
 دست او در خیل است . به نظر من
 این کار یک نوع زدی است ،
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
 مربوط به خود هنرمند است . من
 هرگز نقشهای خود به کسی
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر
 ض بهره کشی ناروای خود قرار
 دهد .))

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم
 اگر سخنها می در مورد وجود
 داشته و من از اجرای آن سر باز
 نزده ام ، د لیلیش در آن نهفته
 است که من نخواسته ام ، کامی
 به عقب برگردم . من به انگشت
 گذاری بر کار رقبای خود معتاد
 استم ، شاید هیچ ستاره می -
 دیده نشده باشد که سخن و
 صدای خود را خفه کند . من فکر
 میکنم ، به هر بیمانه می که من در
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش
 های گونه گونه را بازی نمایم ،
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

بنیه در صفحه (۱۱۳)

میخواهند!



هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
کمرش شکست، درین وقت بود
که خدا به دادم رسید ببول اورا
به من دادند از همان روزند مگر ام
باتیتر گروه خورد که تا امروز ادامه
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-
زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟-
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته
باشید؟

- ازمن رسالم نبرسیده مادرم که
خدا عمرش را دراز کند یکصد
سال دارد.

- بحربه این حساب من اشتباه
کرده ام شماخیلی جوان استید؟!
- بلی بکلی جوان استم.
- شمااز کارتان راضی استید؟-
البته مقصودم از اجرای نقش تان
نیست بلکه هدف از هنریشسه
شدن است.

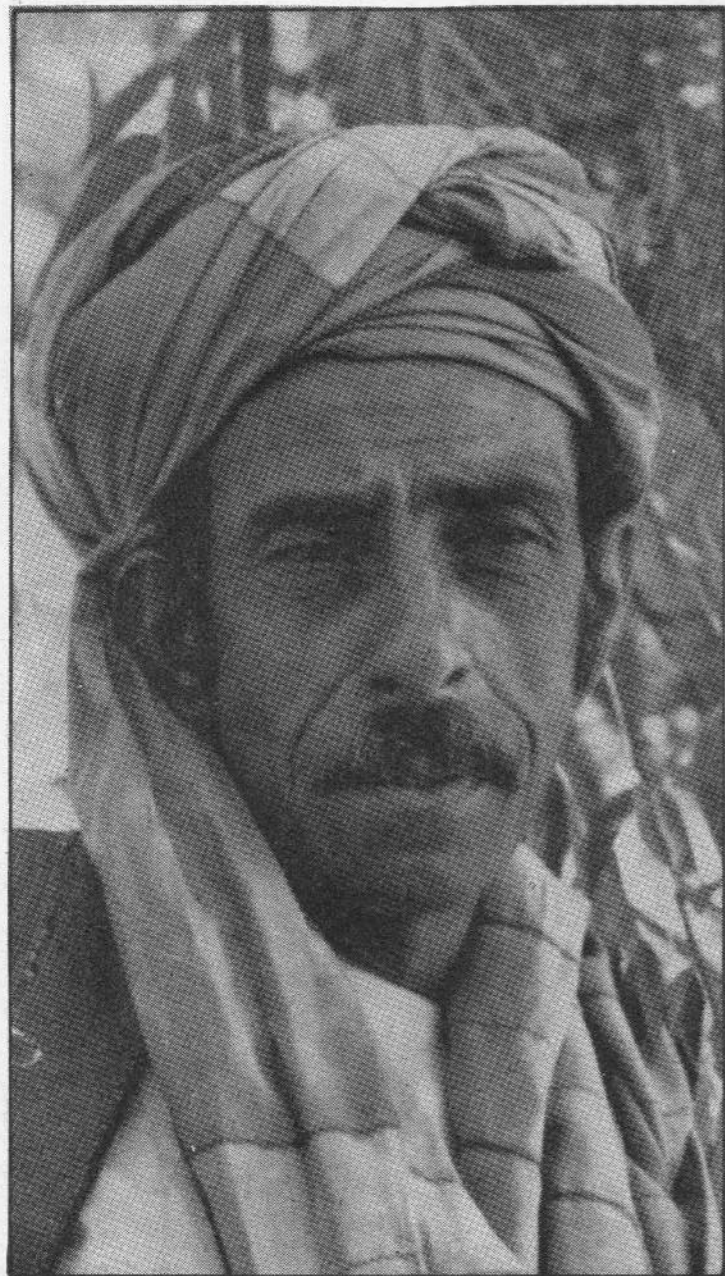
- بلی بکلی راضی استم، فکر نمیکنم
که این راه را اشتباه پیموده باشم،
حقن به مسلک خود افتخار هم
میکنم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه
کار کرده اید؟
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
نقش داشته ام.

- نمایشنامه نویس هم استید؟
- همین یک کار را نکرده ام.
- شماقبلا در فلم نیز نقش بازی
میکردید، در این اواخر در فلمها
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-
بگذار حالا جایی باراد رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
پیدا کردم.

- جرابه مشکل؟

- به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله
هدف در افغانستان میاشد، به
امان فلم رفتم، گفتند شاید
به روی سنیو کابل تیاتر پیدا این
کنید، به روی سنیو هم نبود یس
بالاخره سرتقسیم کردن نشان
پیدا ایتان کردم.

- بامن چه کار داشتید؟

- میخواستم درباره کارهای هنری
از همه داروند ارتان برایم
بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه
- باید بگویم که شما نقد در
کارهای هنری پیچیده اید، به
اصطلاح گد خورده اید که نمیدانم
از کارهای سینمایی تان بیروسم
ویا از تیاترونما پشنامه!

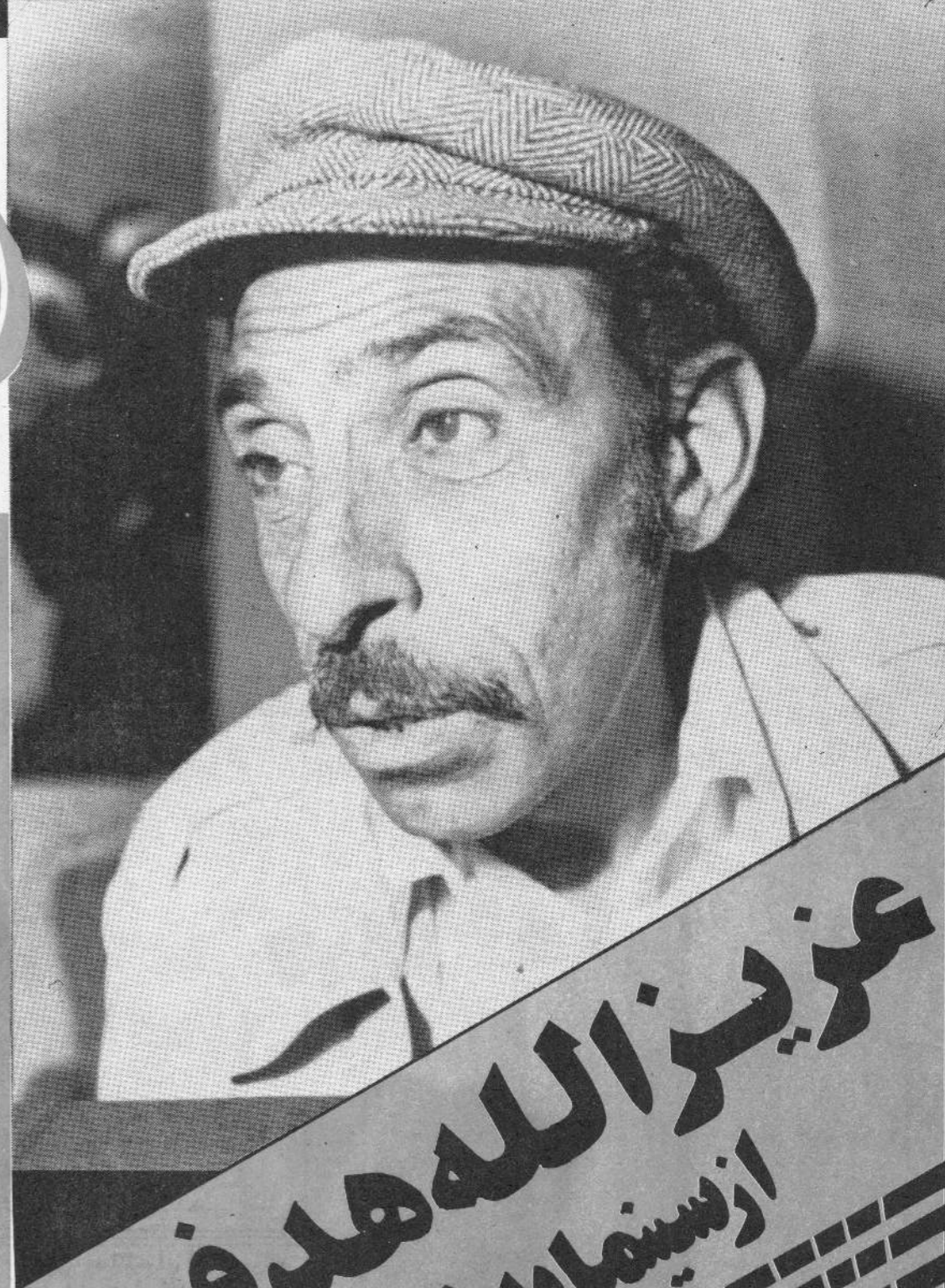
- در هر قالبی که هنرمند خوششان
آمده از همانجا شروع کنید.

- شما هنریشسه استید یاد راسه
نویس زیاد ایرکسر؟

- من عنقریب جامع الکمالات من
شوم!

- من تابه خاطر دادم شما در
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،
چگونه هنرتمشیل شما را به طرف
خود کشانید؟

- در آنوقتی که من مامور شرکت
برق بودم تعدادی از دوستان
کمرهت بستند وتیاتر (لشکرنداری)
را ایجاد کردند ومن تقریباً یکسال
مشق وتمرین آنان را تماشا می کردم،
سید شریف حارث هنرمند توانایی
کشور که جزاین هنرمندان بود -



عزیزالله هدف از سینما به تیاتر تبدیل شد

موضوع: انجمن علوم

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصیت است

دهنده منزوی بودن

دهنده نشانی شویخ

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و مصروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همان پیمانه رنگهای اصلی - آبی، سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت زن شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماع سخنر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوسی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متمایلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کمیک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دسیلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منعمات و رسوم باشند.

دوستداران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صیق اند از نگاه اجتماعی، صرفیتهای خارج منزل را دوست دارند، متکلف پابنده قواعد و نظم زنده گی و اید آل های مادی اند.

ملاقمندان رنگ آرزوئی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستداران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اطمینان و اطمینان است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و اتاق خوابی برای اکتیو خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنسی شماست. رنگ تناب مین این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد.

زنانیکه از رنگهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سیاه و سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس یک یا دو رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شکیفاتی عمل میکنند.

با هم خواندم که:

زیلی وایو هولند دودل داده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند.

هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا پد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا پد.

زیلی نگران است که می‌آید هولندا سیرام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند.

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین حتی به بستر مریضی می‌افتد.

زیلی خود تروراید ان ایالتیز هولند می‌رساند. سرانجام هولند صمم می‌شود که سفرش ادامه دهد. هولند پیران انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و روملین اقامت گرفت.

او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنا یان زیلی رازنا پد بد شدنش را جویا شود.

یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکسریخ ایگ لوی را بنام های تینزاد بامن، همیلوترنی، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا مرفری کرد.

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بد ست آورد است.

یاون پس از تحمل شقاقت زیاد خودش را موقعی به همیلوترنی رسانید که وی نقش زمین‌گردیده وحسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود.

سرانجام زیلی با زنی بنام پترانداز دوستان همیلوترنی آشنا گردید. پتراندی مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زیلی که به عشق قبلی خود تونیوترنی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلوترنی منم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام جعلی به سر میرسد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر می‌برد.

و اینم ادامه سریال:

چشم‌انداز نواح غیر طبیعی و متحیر کننده بود میدان اینبار با پترابود و جملگی پول روی میز راجع کرد. جلد روی سینه اش که چون نقره شفاف بود، شویس آفرید، او ستارت و بد می‌کرد، باهای قشنگ و خوش تراش داشت. گمان آدم میشد که هیچ‌گاه در هیچ گوشه جهان چنین مجلس گرم و هیجانی وجود نداشته است.

به زودی وضع پترانقلاب شد و سالون راه سوی بارتک رفت.

بلافاصله رفت، کنارش زانو زد، گفت: شام خوش!! باسخدام: شام خوش! شما چه مینوشید؟

کس شامیابین...

منم و سکی مینوشم.

پترابرسید: هنگام بازی متوجه ام بودید؟

گفت: بلی!

ساقهای زیلی پترابود روی هم دور داد، تنیاکسوی سگرتنراتکان داده، گفت: گفتم: شام خوش!! منم شما را از نظر دور نگه‌اند داشته ام.

پترانزود: شما اینهمه به چه می‌اندیشید، به زیلی لورید؟

بلی، مایه نگرانی ام، گوشواره ایست که متعلق به دوست و درخیایان مشجرکاسی به دستم افتیده، اکنون... اکنون نمیدانم چه کنم؟

پترابیک اش را بلند نموده، جرعه ای نوشید، گفت: تصویری از خانم لورید و دارید؟

بلی!

بکس جیبی ام را بچرون آورده و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشتم، به دستش داد. عکس زیلی را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه به تن و خنده پر لب داشت. آن فوتو برام زیاد عزیز بود. به یکباره گم شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتیده و شکست، متعاقباً زن جوان به هوشش شد.

بکس جیبی ام را بچرون آورده و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشتم، به دستش داد. عکس زیلی را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه به تن و خنده پر لب داشت. آن فوتو برام زیاد عزیز بود. به یکباره گم شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتیده و شکست، متعاقباً زن جوان به هوشش شد.

نمایم: بایست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپشنوید.

کدام حقیقت؟

حقیقت درباره ویکتوریا

ویکتوریا کیست؟

زنی که عکسش را با خود دارید؟

نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزنم

بیچ بچ کان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و!

اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه، بلکه ویکتوریا است و در پشت این نام دروغین، خود نرا بنهان داشته است.

۱-

ناگه پرودم برای پتراندی حقایق را بگویم، حقایق زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط به نام زیلی لورید و می‌شناختم. حالانکه در حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها گذشت و من با ادعاهای پتراندی متقاعد ترمشدم. صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته میشود، در برابر من مجسم گردید.

صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سیاه داشت، مورد توجه همه خوریان، از جمله پتراندی که جلد شفاف و چشمان آبی به شگفتی آب داشت، قرار گرفته بود.

آتش کلتوری به پتراندی گفت:

خدا با عاشقان است

به غیر از ما دو نفر دیگر نیز در بار نشسته بودند. لحظه ای بعد پترابودش آمد. رنگش مثل برف سفید میزد. پترابه من گفت:

جناب هولند، لطفاً مرا با خود به اتاق تان ببرید. حرفهایی باشما دارم. پول مشروب را بردار. خسته با او از راه سالون سرگرمی هتل، به طبقه بالایی رفتم. همیشه به اتاق سکوتی ام پا گذاشت. موزیک را قطع و بدون هیچگونه درنگی گفتم:

اکنون من ملتفت ام که همیلوترنی را کی به قتل رسانیده است.

کس؟

ادامه داد: و هرگاه دستش برسد، مرا هم میکشد!

منظورتان کیست؟

زیلی؟

او سرش را تکان داد، ماهر و مقابل هم نشستیم به حیرت افتیدم: کس را که همه فکر کردیم بود، مگر یک قاتل؟ به نظر زیاد غیرقابل تحمل و نامسکن به نظرمی آمد، پرسیدم:

پس زیلی را دقیقاً می‌شناختید؟

آری.

کجا معلوم که شما عکس را عوض گرفته باشید. بسیار آدم‌ها با هم زیاد شبیه اند.

خیر آقای هولند، نشانی میگویم، زیلی در زیر بغل جیبش به اندازه یک سکه، داغ داشت و از گوش چپ کمی ضعیف بود.

بلی، بلی!

دو سالگی که بسیار شوخ بود، سگ سرد زیلی در آن وقت در نتیجه، لکت و کوب مرد بیر، این لکه بیرونی را از خانم لورید و دارید؟

پتراندی داد:

منا سفر که طور شد و باید نمیتوانم باشما همدردی نمایم. بایست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپشنوید.

دوشیزه قشنگ، شما زیاد مهربان و جوان استید و از قاضی سرشناس شما به ریم دعوت استید و آنجا، آنسایک بخوابید بالا یان خوش میگذرد و پترابرسید: بدون هیچگونه وظیفه و ماموریتی؟

چرا این دوستی نشانه محبت هایمان است. میتوانید همین فردا سفر کنید، سفره (فیا ایبا)!

اما من که پول ندارم.

فراموش نکید که شما همان استید، میتوانم برای تان بانکوت... پتراندی دو قوزه و وقاطعانه دستمال داد.

این، این دلچسپ ترین سفر روزندگی منست.

پس میتوانید سفر کنید.

و جواب پترابیت بود.

۱۰-

در المان، دوران پدوران جنگ بود. پتراب باهما زندگی انسان هارابه ساده گمی میگذشت. چند روز بعد زمینه سفر پتراندی تارک دپده شده بود.

دعوتنامه به اتاق ۳۱۴ در طبقه دوم به دست پتراندی به وسیله جان هلموت گاردارد رسفارت. ایتالیا، رسید. جان هلموت متذکر شده بود:

امید وارم سفر خوش بگذرد.

هم... حتی میدانید در ایتالیا هوا گرم است.

پولیس در این میان گفته بود:

دوشیزه وند، شما نمیتوانید به زودی سفر کنید.

بعلت قندی به لبان پتراب چشم دوختم حاضر بودم - حرفها پترابرا با پشنم چون مطلقاً این او بود که مرا به سوی زیلی رهنمون میگشت.

اینبار پرسیدم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه ایتالیا کار کنی؟

بلی، شما همینطور؟

تونیو را موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های ایتالیایی با آمریکایی ها در ارتباط اند...

بدین حساب شما به امور د پیلوماتیک برداختید؟

بلی!

به عشق تان کی خیانت کرد؟

بکنم.

جرعه د پتراب نوشیدم. پترابنده، گفت: زنی که به تونیو خیانت کرد، ویکتوریا برونشویک بود.

یعنی زیلی... زیلی من، چه ماجراهایی...!

۱۳-

یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست پد طولاد است. از طرفی به خاطر نگاه های نامزد و جدایی پیش همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به او گزارش میدادند. از ۱۹۲۹-۱۹۴۵ حدود سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند.

باری چنین اطلاعاتی را خاتمه قرار گرفت: در هر ماه رسال دوتن از این قماش زنان در روز می‌آمدند. یکی از سالن ها به پتراندی متعلق بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.

پتراندی برای چندی معشوقه تونیوترنی بود. این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد ((بیبا)) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه نموده بود و آنسوی تریک الهه روس تراشیده از سنگ جلب توجه مینمود.

بلری زیلی لباس برشمنی سبزه تن داشت. موهای سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس به شمول زیلی نمیدانست که تونیو عاشق منست، زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیوترنی از آشنایان منست.

انگاه پتراندی متذکر گردید: بود:

تونیو که از آشنایان توست، مراد یوانه وارد دست دارد و من نیز عاشق او استم. اما دوستی ما، چون د دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده، همیشه با هم درسی آموختم.

زیلی سگرتی را روشن نموده، گفت:

برای من بی تفاوت است که تونیو به تو گفته که دوست داشته به توشق میوزد و یا هم تو به او شق میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی.

پتراندی فریاد برآورد:

تو کون د وی عقل استی، من ماموریت یافته ام که یا او دست بمانم و هم هلموت جان از شره ایمن آشنای گمراش بد هم تونیو... در غیر آن هم من هم ترا از اینجا د بیاره خواهند فرستاد و ماموریت ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیو یاره گو و بر حرف است و حتی در لحظات هیستریک ن بازمان نمیتواند بد هوش ریخته کند و اسرار را فاشی سازد. گیزاری فرانک، پروفسور زولش، الیا کارنیل افرا د مطمئن برای آقای جان استند. اما تونیو تا کسون از این اعتماد تاحدود می‌گاسته است. پتراندی لال کرد:

شما میدانید به مردی که واقعا، آدم دوست دارد، خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد داشت؟

بپشنخدی که جای را سو میبرید، آنجا سرو کله اش

بپشد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است انگلوس؟

بپشنخدی جوابه داد: پوزش میطلبم، میخواستم خبر بد هم که آقای تونیوترنی آمده است.

۱۴-

زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های سفید داشت، همچنان پیراهن و نکیس آبی، در برابر زیلی زانو زد. ترنتی با احترام تمام دستان هردوین را بوسید و گفت:

از هر دوستان غمخیز خواهم هم از تو ویکتوریا و هم از خود پتراندی!

هر دو زن بهت زده به مرد چارشانه با سکو و نگرسیستند. مرد جدید، ادامه داد: پتراندی اکنون باید بدانی که من بدت زیاد را با ویکتوریا گذرا نیده ام، زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن محبت وجود ندارد. اکنون به تونیو پل استم. پتراندی و انگاه تونیو به سوی زیلی رونموده، گفت: چنانیکه قبلا هم برای تان نمود ساختن آنکه تنهارا پست میکم، معدوم بدار. من خیال از داغ با پتراندی را دارم. سکوتی در اتاق حاکم گردید. پتراندی سکوت را شکست: زیلی به ما خیانت خواهد کرد، همه اسرار را به فاشیت ها قاصه خواهد کرد.



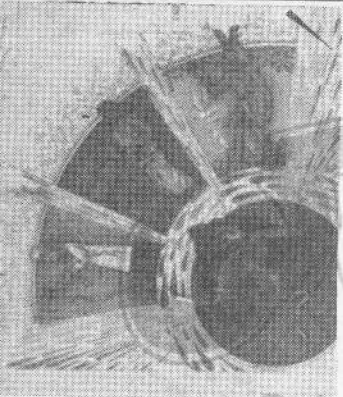
زیلی گفت: این که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، چیزا، انبراک توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، تونیو پلنخی پرسید: چرا اینهمه تعذ پد؟

زیلی جوابه داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان استی.

انگاه تونیو دست پتراندی گرفته، هردو به سوی ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، اما فریاد زد: تونیو لطفاً حرکت نکن، لطفاً... اما تونیو فریاد های اوراناد پده گرفت و دست به دست با پتراندی از لاله های زینه به بیرون رفت.

و شام همان روز مشاور سفارت تونیو را سگرت کرد. ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود، به تکرر فرار از شهر برآمد. بالای هر دو مامورین کرد، اما اصابت نکرد، د یگران را اسب پد پراخت، ترنتی را به سوی هتل ((میزا)) در محلی که رهبری گشتاپو در روز موقتیت داشت، بردند و ساعت ۲۰ زیلی بسود.

روز بعد زیلی ناید پد شد. در حقیقت او دیگر به روم برگشت. جندی بعد ترنتی و دوستانش به برلین فرستاده شدند و پتراندی پگرد روم را چینی نه شنید. مجدداً زیلی برای نجات تونیو و پدرش همیلو - ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم (ادامه دارد)



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود مسوميت پيسه حساسووزنگو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ډيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي کي د ((صنوي زړه)) او ((صنوي پښورگي)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونوکي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اومکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولسف) په تصفيه اوتجزي کي بڼه گټور واقع کيدافاسي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحاد کي په نيموال پراکټيک کي مصنوي سگار چي د لوپرواښو هيموسور پښورگي دښت او اساس په توگه شى خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښويه علاج کي چي طب شى په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپويه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عمليا توکي داسي بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتيا گړندي کوي . د يوه خاص سيستم له هغي د سکرو فلتره ددي له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپونه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوي بايد تل د ناروغ د هيني سره متابليت ولري ، اوکه نه پونډيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شى . داکترانو د زهرياتواوتو کمميتو دپا موزونوگړو کاربولني اوگولي ساده ټپوتسه سترگي په لاري دي .

انتراسورپانټونه

پورتنى نومونه د درولونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوي دي ، او ټپا په شى په انډي ډول ده: «انټرو کولي اوسورپو» جذبه کالغه کوپښي گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر . ملي متره قطرلري اوشوروي کيپا پوهان شى په ترکيب اوچوړولو بهالسي شوي دي ، د هغيب اوسورانو تکي خصوصيت لرونکي دي . دوي د وجود زهرجن ډول شى اود معدى اوکولمو په ټوله لاري چي له گسټي اومعدى لځني ټپيږي ، خپل تاثيرات بندلي شى . اود کاربولسن په پرتله اوتپهر ډير ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دى امله هغو د کولمو په ټپتواولټپيښو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دى پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيماوي مناصر وډيونونو

له ډير پخوا راهيس ، درمل جوړونکو په طبابت او علاج کي رنگار شيان کارولي دي . هيموکرات چي له ميلادي پيري نه يي ډير کلونه پخوا ژوند کاوه . انپه هماغوکلونوکي د ((اوريمي)) هغه نارغ چي د ادرار د نيابتدو سبب گرځي ، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهيا نونو لځني درغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب اود لځنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتوانا شى لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهيا نونو سگار د بدن د داخلي برخي د پريمختلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواځي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمې پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ډول سره پيل شو . خوياد زياته شى ، چي د سکرو استحصال څومره چي دسکري اومحصولاتو د توليداتو په قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تصم ، ددرندو فلزاتو په مسوميت بر مزمو گاستر يتو ((تيزايي)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولوپيري نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتنيک اوانتي باکتريا ، ترکيبونه چي په دى وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار ددرملسو له ډلي اوقطار لځني نشي ايسکلي ، داځکه چي هغه د بشري ټولني د ژوندانه د ژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولی شى . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ډيرو وگړو ژوند له پريښي وژغوره . اود آسيائي يامعمولي کلورا اوبطني محرق څخه يي ډير انسانان بچ اوخوندي وساتل . د سکرو لځني ډولونو اود هغو پيسه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار هغه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ډيودو داکتر يا تيسيديو نوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنې له هيني څخه پيسه مستقيم ډول د زهروي مرکبونو شيرلو او تجزي په نامه يادېږي ، وړاندې کړ او هغه شى د ((سکرو مپټورگي)) په نامه ياد کړي نوموړي د فعال کاربن دغز او طبق له لاري د ناروغ د هيني د تپيدو آزمونه او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشپاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصا ، به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملا خواند و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملا با تمام جزئیات حفظ کرد و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوزم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چطور ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برای درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ،

باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم

اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می

دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های

مختلف آنرا میخواند و وقتی ، برایش املا گفته می شود ، بی هیچ

اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار

می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته

با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی

معرفی میدارند . لطفا صفحه برگردانید

ن را کمی ورکمی توان لری ، که به دیگسکروماندی د وجود ارتها
و پروپونونه نهات شی . دهنوی به مرسته په هته کی د مالگبی
دمحتوا اوه حجروکی دننه دمایعاتولنف سم او برابریدی شی .
نن وریخ کولی شو ، هته د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی
حالتونو مونه واخلو ، چی د انتراسورپختون د داخلیدوله لری او -
قاعدتی معالجه کیزی اونی او لوی ریختیانی نتیجی تری حاصلهیزی .
د خور و درطو ، کیچاوی اسپابوسخت او حاد صومپوتونه ، سختی -
سونی ، د مفصلوهغه پرسوپوتونه چی تداوی بی هته اندازه په
سختی ترسوه کیزی . برانشتی سه لثوی ، د حمل توکسیکوز ،
د شرایینو د حلب اوختی قلی او صهی ناروی هم د انتراسورپختونو
د پورتی قاعدتی په مرسته له منخه نی .

نن وریخ د طبابت پوهان انتراسورپختونه ، د هغو نارویو ، -
چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی په چاپیریال کی د زیانمنو مواد
ودیتوالی او ککرتیاله کبله باب اونخته راغلی دی ، هم په پراخه
اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان په بدن
کی ننوزی ، یعنی ناروی لکه د زره اسکیک ، د معدنی او کولمو
پینتورگو او هگر ناروی چی د معاصر تمدن د نارویو لقب ورکم
شوی دی ، منخه راوری .

د پینتورگو د کیمیت مزمنه ناروی یوه پیره سخته او خطرناکه
ناروی ده . اوس نوموړی ناروی د ((هندوی پینتورگو)) په مرسته -
چی له یوی خوا پیره قیمتی آله ده اوله بلی خوا شی پروسودرا و
د معالجه طرز هم پیر خطرناک او پاروکی دی ، تداوی کوی .
میکروسفیروکی کاربونلروکی انترایستونپوتونه په آسانی او ریمکی -
میتابولپوتونه چی باید له پینتورگو یعنی وایستل شی ، را باسی .
اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورپشن د قاعدتی
په مرسته هم په پولیکاینیک کی او هم د کوریه شرایطو کی کولی شو -
نجان تر تداوی او معالجه لاندی ونیسو .

د نوری ۱۵ فیصده وگړی نن رالژیکی نارویو سره ، چی د -
نخنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان نن له هغوی سره په تماس کی
دی ، اوس اوگړیوان دی . الرژیکی ناروی هله له منخه تللی شی او
هله د نوری د اکثران کولی شی ، په مدی برخه کی ژور هیپالپوتونه تر
اسه کړی ، چی دالرجن ډول په دقیقه توگه ثابت کاندی . خوپه
دغه حالت کی هم د پوره هیپالپوتونو هیله که لیدله کیزی .

په ورستیدوبه ، څلورولگونوکی د شوروی اتحاد په منسو
طبی مرکزونکی دالرژیکی نارویو په نیسیو ډولونوکی د انتراسور -
پختونو دافیزی شمزی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصدو پوری -
نارویان له رختیا څخه برخمن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی
هم راتیته شو .

طبی اونجوبوی شمزونه ثابته کړی ده ، چی د سکرو انتراسور -
پیمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب داسکیک -
نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا څنگه چی په هته کی د -
کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لری اندازی
د نشتوالی او کمینت په صورت کی هم کیدای شی ، داسکیک د پر
مخگ د خطر سبب غنی . دغه حالت هغه همنوی سکبارو
چیمپی د کوچنیو نیکرو عناصرو د چارج شهوتونو یعنی منخه
راغلی وی ، معمولی اوله منخه وړلی شی .

خود سکرو د نیگسوپه باب خیری لثوی هم پیری دی اوه
دی هم هرڅه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد اوسناد چمی
په نخنو حیواناتو باندی د تجربو او آزموینو په اساس منخه راغلی
دی ، شته چی په زینت کی د انتراسورپشن افیزی تعدیقوی .
ایا هغه په د طب په منخه کی ټولو نالوژیکی نارویو د علاج
اوتداوی په برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخه کړی ؟

بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیپ می نیند .
 بالآخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه در جریان گذاشته نیند .
 زیرا صاحب پیر از مطالعه شدیدا شغبا مختلف به صورت
 فوق العاده امری بر نهادن بپوشنخی روشن انوف غف می سازند تا
 این کود پنج ساله را جذب و اموزن درسی انرا به وجه احسن
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ان از طرف صاحب مکتب
 میروید بعد از عمر ن روغنخی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهند که حاضرات طالبی از پسرش را
 در بوغنخی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام حریسان
 درسی این کود پنج ساله را در بوغنخی از زبان استادان آن
 برای خواننده گان گرانقدر مجله سبایون تقدیم بدانم ، موسوع را
 عوض کرده میگیرم .

خوب اما صاحب اثر اجازه نان باشد که چند سوال را از سید-
 اعظم جان بپرسم .
 - هر چه دل نان است .
 - تشکر !
 کود پنج ساله که تا اندک کنجگاران به سخنان ماگوس میداد .
 خود را آماده می سازد تا به بر شمشا باسخ بدهد .
 ازش میپرسم :

- به کدام مصامین دلاقه ریاد داری ؟
 - به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .
 - در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
 - می خواهم داکتر سوم .
 - چرا داکتر ؟
 - به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .
 - چرا نی خواهی مثلاً انجنیر شوی ؟
 - انجنیر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .
 کدام معترت است ؟
 - هر دو .
 - نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !
 - چرا مگر انجنیر هاد ر خدمت انسان قرار ندارند ؟
 - دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .
 - خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

در جهان ؟

بله در جهان !
 - چار چیز : آفتاب ، انسان ، کتاب و ماد رنگلام را .
 - چرا ؟
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته بر میکند . انسان
 را به خاطری که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه
 میرساند .
 - خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
 سوال عن کنم ؟
 - بلی !
 - چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی
 استدلال قوی یا سخ میدهد در حالیکه از استدلال و منطقتش
 خوش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱۱) تمام است .
 قلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیه میدادم ، از جا بر می خیزم ، خیلی
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رو سیر
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان
 نوازی شعره اند ، می بینم .
 اما من ناگزیرم با انما حد افاضتی کنم .
 هر دو تا دهن دروازه حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
 گذارم که فردا به خاطر تعذیه تزارش از بوغنخی روشن و مدرسه
 دار الحفاظه بوغنخی و مدرسه که سید محمد اعظم جان در آن درس
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن بو-
 هنجی داشته باشم و هم به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزنم .
 طاعت پیدار را در بوغنخی تشییع کرده ارم جدا می شوم .

خلاف دیروز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
 فرستاده بود ، به شهر ما تابون های روز گذشته را آب سازد
 و رکودت سردی را درهم بشکند .
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده آسمانی وات
 در جریان بود ، و آب این حوضچه انسوراهی بود ، سویی در سیمای
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که دست
 در دست پسر داده ، سویی بوغنخی روشن در حرکت است .
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بوغنخی به هم
 بقیه در صفحه (۷۲)

رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -
 بید پیر .
 غنچه گل : برای نخستین بار
 قلم به خاطر تو توتیید .
 گل میخک : قلم راه تو
 هدیه میکنم و س .
 گل شقایق : زنده گیم تنها
 به خاطر عشق تست .
 گل بنفشه : همینه به یاد من
 باش .
 گل همینه بهار : عشق تو
 برای همین در قلم لانه ساخته .
 ارسالی :
 شکره حسین ظفیری

باور کنید

چند روز پیش در خانواده بود -
 فتوف که در سایه سکونت دارند
 طفل قوی الجته می متولد گردیده
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده
 گرام میباشد برای طریکی از ضخیم
 شدن وضع مادر طفل توسط
 هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه
 مرکزی انتقال داده شد .
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت
 فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
 و سرتش هرد و صحت میباشد .
 ارسالی سیماکوهستانی بارز

پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)

پالی !! ای این ضعف کار ترینان
 بازیلی نیست که یکتعداد
 زیاد آنها ، در کشور های همیسی
 و افریقای به سمت مرئی ایفای
 وظیفه مینمایند ؟

جواب : من باشما موافقی
 نیستم ، زیرا بازیلی قهرمان سه
 مرتبه بی جهان فوتبال است
 و دارای فوتبالستان و ترینران
 ورزیده میباشد و هلت استخدام
 مر بیون بازیلی در کشور های
 افریقای همی ایست که آنها
 خواهان استفاده از تجربه آنها
 جهت رفع عقیمانده گی خویش
 در جهان فوتبال اند . چنانچه
 ((زاکالو)) که در هرستان سمو-
 دی به سمت مرئی ایفای وظیفه
 میکند ، سه بار قهرمان جهان
 گردیده است .

سوال : ((دیچادی محمد و
 سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
 و تنیکه مافقرو گریگی جهان
 و مخصوصاً ((نور دوست)) بازیلی
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .
 جواب : نه ، زیرا این رهبران
 حاکم بر کشور ها از جمله بازیلی
 اند که سیستم نادرست اداره را
 در کشور های شان اختیار کرده اند .
 من خواهان و طرفدار این سیستم
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
 مادی بالای افراد جامعه هستم
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
 نذا میگیرم هرگز مردمی اندیشند .

سوال : ((بلیز گولو - سوئیس))
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی
 نسبت به عصر شما بسیار خشن
 است ؟

جواب : نه ، فوتبال بطور
 کل خشن نیست ولی بعضی
 از فوتبالران از شدت و خشنونت
 گاری گیرند .

سوال : ((سٹیوان لانسول -
 سوئیس)) لطفاً نظر خویش را در
 قسمت برگزاری مسابقات جام
 جهانی جوانان ، تیم های امید
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این ین اقدام نیک
 و شتر است زیرا جوانان برای
 مسابقات حقیقی جلم جهانی
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .
 سوال : ((مر توهیبی - الجزایر))
 چرا آفاغیر عادلانه نخواهد
 بود که فوتبالست در سطح شما
 تا حال در کرسی رهبری FIFA
 (فیفا) قرار نگرفته است ؛ آیا
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری
 فدراسیون جهانی فوتبال شده
 است یا خیر ؟

جواب : تا حال از جانب FIFA
 کدام پیشنهادی بمن صورت
 نگرفته ولی به نظرم آنسای
 (جاثو هاوا لانوا) رئیس فعلی
 (FIFA) رهبر بزرگیت .
 از جانی برای من وظایف
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت
 فرسایده است .

سوال : ((عمر تانکی - شوروی))
 به نظر شما ممکن است که فوتبال
 بازیلی در مدت کوتاهی درخشنده

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
 جواب : فوتبال بازیلی بازم
 در جهان بی رقیب و شمشاره
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه
 دهند .

سوال : ((رو بور توگالس -
 هسبانیه)) لطفاً نظرتان را در
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟
 چرا تم بر زیل به دورنمایسی
 مسابقات راه نیافت ؟

جواب : جام جهانی ۱۹۸۶
 مکسیکو برای من یکبار دیگر
 خانه فراموش نماندنی جام
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
 و بر زیل باید بازم در دور-
 نهایی بایست حضور می یافت .
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی
 فرانسه غیر عادلانه بوده است
 زیرا تمرات بنالتی هرگز راه حل
 درست برای شناخت تیم فاتح
 نیست .

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره
غمزده کودکان و نوجوانان محروم
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر
یک جامعه نابسامان و نهایت
عقب مانده است انعکاس بد هم
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم
به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ
است و همچنان اثرهای دیگری
تحت عنوان ((اندیشه های تلخ))
((دیوانه و بر تو بیدرین))
آماده چاپ است امید که روزی
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری
های خانواده کی، مسوولیت
شوهر داری و اولاد داری با وجود
شرایط ناساعدت توانسته اید
اینقدر داستان بیانی بنویسید
و چاپ کنید قابل تحسین
و قدر دانی است. به خصوص که
شما زن استید و در کشور ماکه
نویسنده زن انگشت شمار است.
برای تمام مردم و به ویژه زنان
کشور پایه خرسندی و افتخار
است. میخواهم در زمینه داستان
و داستان نویسی گهای بیشتری
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت
و بعد از لحظه بی چند گیسو
هایش را از دور گردنش بیس
زندنگا هایش را بین دو خست
و در مورد چنین به سخن آغاز
نمود .
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده
هنری همد تا به ساهیل عاطفی
و احساسی انسان سرور کرد ارد
نویسنده بایست به طور جدی
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش
داستان بر احساس و حافظه
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر
گذاری طوری باشد که جهت
زشتی و خصلت های زشتی انسان
را تضعیف نماید و نیروی نیکی
و انسانی را در انسان بپروراند
انسان را از بیعدالتی بیزار
سازد، او را صلح خواندگان با آر
از جنگ و جنگ اندیشه روزی
و آدمکش متفر سازد و او را به
سوی یک فرهنگ و الای انسانی
رهنمون شود .
طعارت و نظافت را در او پرورش
دهد، ذوق زیبایی بسنبدی
و عدالت پروری . آزاد
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد
دش بیدار سازد و پرورش دهد .
نویسنده ادبیات و خواننده
ادبیات بایست به هیچگونه
اسارت تن درندد و به طور
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز
اسارت مادی و معنوی ببرزند
و نویسنده در وجود خواننده اش
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر
و تشویق نماید .

خواننده و با خواندن داستان
خوب جوهر ادبیاتش پاک میگردد
و جلایش میباید و هر چه بیشتر
مطالعه کند به همان اندازه
به سوی انسان والا شدن گام
بر میدارد .

هنگامی سخنهای توربیکسی
قیم نویسنده جوان کشور ما درین
جاریسید، از روی پرسیدم :

- درباره انجمن نویسندهگان
چی گبها دارید ؟
توربیککی قیم آه زنی از دل
برکشید، لحظاتی خاموش ماند
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی
بود چسبید، لحظه ها خاموش
بود و انگار که درباره چیزی
در اندیشه، سپس نگاه هایش
را از گلبرگ برچید، از اندیشه شدن
بهرین آمد و به سخن آغاز کرد :
- انجمن نویسندهگان اساساً
یک سازمان صنفی است، سازمان
صنف نویسندهگان و شاعران .
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر
دفاع و حمایت نماید و به شا -



هران و نویسندهگان نیازمند
یاری برسانند و از هیچگونه
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه
های گوناگونی منوع القلم
می سازند و از چاپ آثارش جلو
گیری به عمل میاورند، انجمن
وظیفه دارد که از حقوق همجو
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک
نویسنده و یا شاعر را در زندان
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد
که به خاطرهای وی مبارزه
و بجاده نموده، از هیچگونه کسک
مادی و معنوی به او خانواده اش
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده
و یا شاعر مریض میشود، انجمن
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه
وی مساعدت های لازم را به عمل
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد
که در کارایی به وی کمک نموده
مساعدت های لازم را در دورویی
کاری وی معاشی، به او برساند .
انجمن نویسندهگان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه
و به خاطر آزادی قلم به طور
بیگرو و تر بخش مبارزه نماید .
تمامی نویسندهگان و شاعران و اهل
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -
مه ادبی کشور را هرچی
گسترده تر و شگرفتر سازد .
مجله انجمن (مجله
ژوندون) را از انحصار چند نفر
بهرین کشیده، در خدمت چاپ
و نشر همه نویسندهگان و شاعران
واهل قلم قرار دهد . در معرفی
تمامی نویسندهگان و شاعران
واهل قلم کشور و آثارشان به درون
همچگونه تیمیزی و تعصب از طرف
مجله ژوندون و سایر مجاری
ادبیات جمعی اقدام نماید .
در تمامی برنامه های ادبی، همه
نویسندهگان، شاعران و اهل
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی
به خارج و در چاپ و نشر آثار
ادبی و استفاده از هرگونه
امتیاز باید نوبت و عدالت
را مراعات کند .
وقتی سخنهای وی به این
جاریسید از وی پرسیدم :
- درباره خود بگوید، برخورد
انجمن نویسندهگان با شما
چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد :
- بسیاری با وجود یک من
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه
کمک و مساعدت نکرده است .
چند وقتی که من در انجمن کار
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه
نوشته مرا نخوانده، کمک
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نکرده
اند، هر وقتی که من نوشته های
خود را به شخص مسوول داده ام
با پیشانی تشر و برخورد مایوس
کننده گفته است : قابل چاپ
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت
یک نویسنده جوان و انم یک
نویسنده زن این بود که شخصی
مسئول انجمن که وظیفه اساسی
اش همین است با من یا پیشانی
باز و تشویق کننده برخورد
مینمود و از رهنمای های استادانه
اش در رخ نصیحت مگرم -

نوشتن ادامه دادم و داستانهای
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم
جدی دادم که اینکار را تا گه
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -
مه ادبی کشور سهم باشم .
- میخواهم در اختیار این صاحب
- باره زندگی خصوصی شما چیزی
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :
اگر قصد از زنده گی خصوصی
دردهای درونی من باشد، یک
مقدار در آثار من منعکس شده
است . به عقین که خواننده دقیق
چیزهای از انهادری باید .
اگر قصد چیزهای بیرونی
و ظاهری باشد، چندین سال
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی
بودم خانواده ام مرا به شوهر
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک
پسر و دو دختر، فرزند ام همان
در مکتب میروند و خوشبختانه اول
نمره هستند . شوهر کارمند دولت
است . تقریباً دو سال قبل کار
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت
یک زن خانه به انبیزی و جمع
و جاور مشغول استم و گاهی کسه
ازین کارها فارغ میشم، دست
به قلم میبم و چیزهایی را نقش
کافه ها میبم . از لیمه آنرا نسا
فارغ شده ام و در شهر کابل،
زادگاه پدری ام، در یک خانواده
روشنفکر چشم به جهان گشودم
شروع کارم در مجله زنان افغانستان
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد
به حیت معاون مجله مذکور توظیف
گردیدم، مدت هم مسوول بخش
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار
رسمی ام در انجمن نویسندهگان
بود . خیلی توقع ها و امید ها از
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی
یک جای ارام و یک میز تحریر برایم
میسر نند و یک کلمه هم از نسو -
پسندیدگی تیمارم .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو
رخصتی بدون معاش گرفت و تقریباً
دو سال می شود که مصروفیت
رسمی ندارم .

انجمن رهنمای خانواده

ولاد تعالی شیریه شیرام است
بلند رفتن و نیات طفل و ماد ر میگرد
د جهت ایجاد فاصله بین
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات
اطفال و مادران و تامین سلامت
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -
اده تان میتوانید به نزد یکترسین
کلینیک انجمن رهنمای خانواد
محل زیست تان مراجعه نموده
وازدما تان که طور رایگان
عرضه میگردد مستفید گردید .

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار
مهربانی میکند، نیداتم چه
کم بسیار بریشانم
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او
هم بریشان شود

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو
سال می شود که با دختری دوست
استم. هر دو میخواهیم با هم
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما
راضی نیستند، نیدانیم چه
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید
جواب: بهترین راه حل اینست
که با هم فرار کنید

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق
دختری ام که یک سال تفاوت
سنی بین ما موجود است.
هر قدر برایش نامه نوشتم، -
جوابش را نفرستاد، نمی دانم
علتش چیسته لطفاً مارا راهنمایی
کنید

جواب: شاید دوشیزه مورد
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش
کنید با فرستادن نوا سه های تان
وی را آگاه سازید

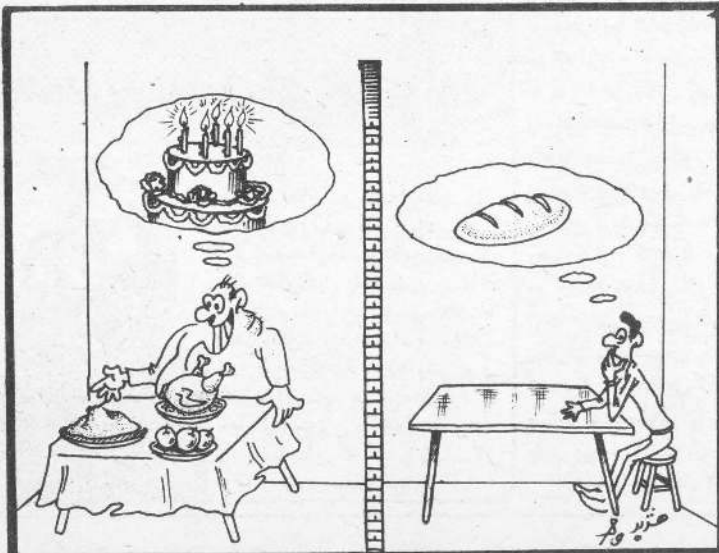
نطاق: نامه داریم از خواهر
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-
هر خوشم یکجایزندگی میکنم



گفتگوی دو تپل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال
چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،
و تو سال چند دفعه حمام
میکنی؟
اولی: جاری یا پنج بار
دومی: وله گفتم ماهی استی
ماهی
ارسالی: محمد نادردی



کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد
عد و کشته و عد زخمی شدند
یکی از کسانی که زخمی شد بود
ناگهان شنید که کسی چیزهای
در گوش او میگوید
وقتی خوب گوش داد، این
حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات د
هند و نواسم پنج سال پیش
موقع افتیدن از اسپه چار-
سال پیش در جنگ و بالاخره هفته
گذشته از آتش سوزانی ترانجات
دادم،

مرد زخمی در حالی که به زحمت
از جای بلند میشد، باناله
گفت:

ای نجات دهند عزیز، پس
شبی که من خواستم زن بگیرم،
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث
زن: از چه نوعی که مؤنث
بودند؟
مرد: به خاطر این که پیش روی -
آینه نشسته بودند
ارسالی: مسعود و شتیق

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی که ازدواج کرده بودند مصاحبه میکرد. از مردی که حلقه ازدواج در دست داشت پرسید: ببخشید آقا... ایا شما از خانه زننده گسی خود راضی هستید؟ مرد جواب داد: البته... من پنجسال است که از زننده گسی خود رضایت کامل دارم... در اینصورت معلم میشود که شما پنجسال است ازدواج کرده اید... مرد بلافاصله جواب داد: نه جانم... پنجسال است که زنم فوت کرده و من تنها زننده گسی میگویم.

دوستدار جمله: شفیق حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب با نوشیده و مست به خانه آمد پدرش با دیدن وضع پسر خود سخت ناراحت شد و شروع به لت و کوب پسر خود نمود. وقتی مادرش از موضوع باخبر شد، به شوهر خود گفت به لت کردن اصلاح نمی شود، چرالت میکنی؟ شوهر با عصبانیت جواب داد: آوزن، تو بد اخلاصه نکن. این پسر امروز شراب خورد، فردا فانتا میخورد، پس فردا کوک کولا میخورد، بازکی اصلاح حس میکنی.

فرستنده: بنامهید نظری توخی

رودندان

اولی: با من جنگ نکن واگر نه ۴ دندان را میشکام.
دومی: دندان جمله ۳۲ دانه است تو چطور ۴ دندان مرا می شکنی؟
اولی: بخاطریکه حتما ۲۰ دانه دندان از من هم از بین میرود.

فرستنده: عبد الجبار زبیری



وقتی مرخص میشوید... نزد اکثر بویید و پول نمیشود آوردن... از حق دارد با استناد از این پول زننده گسی کند... وقتی نسخه را گرفتید به دو خانه بروید... پول در راهم ببرد ازید زیاد و فروش هم حق دارد زننده گسی کند... اما وقتی دو را از کتید... از آن استناد نکنید... زیرا شما هم حق دارید... زننده گسی کنید.

انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای خود را بلند میکند.
جواب داد: زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکشد می افتد.
صالحه (مخ) متعلم آمده فدیوی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و طلبک و تعارف از او می پرسم... حالتان چطور است... خواهد گفت: امروز یک کسی بهترم میگویم الحمد لله... می پرسم غذا چه میل کردید؟ خواهد گفت: شور... بای رقیق یا فزنی خواهم گفت: نوش جانتان... می پرسم طبیب تان کیست... لابد یکی از دکورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک... وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفتا... حالتان چطور است؟ گفت: خیلی بد... نزد یکست بسمیر... گفته الحمد لله... پرسید غذا چه میل کردید؟ گفت: زهرمار زدم... گفته نوش جانتان... بالاخر پرسید طبیب تان کیست؟ گفت عزیز امیل گفت: قد مشمارک... ارسالی بلقیس خندان... محصل بوهنسی علم طبیبی

موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع چهیدن سبب ها چنی وقت است.
احمد جواب داد: موقعی که باقیان از باغ بیرون رفته باشند و سگ او بسته باشد.

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدمهای پخته بود ناگهان شخصی بلند شد و گفت در تمام مملکت آدمسی پخته تر ازید من یافت نمیشود... گفتند دلیلی هم برای گفته ات داری؟ گفت چه دلیلی... محکمز این که بدو در مسافرت به جنگل های افریقا بدست قبله آدمخوران اسپوشد و او را در میان دیگ بزرگ پختند و خوردند.

توگر جدید

خانم به نوگر جدید شان گفت: خوب گوش کن ماجای صبح را به ساعت هفت صبح میخورم که آقا و بچه ها به کارشان بعد از صبحانه میروند.

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا آن ساعت بیدار نشدم چای صبح را بجای من نوش جان کنید.

پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب میروند؟
- برای نشان دادن کتابچه؟
- خاطر نشان به یکدیگر.
- یک دختر مکتب باید چی صفات را دارا باشد؟
- باید گلکسیون بوستکارتهای متن را داشته باشد و بداند که مایکل جیکمن چند آهنگ دارد.

- قهرمانان سرکس در افغانستان به چه کسانی اطلاق میشود؟
- به آنهایی که بالای یک باسکل پنج یا چهار نفر سوار میشوند.



مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شوی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشک شوی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً پان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا نیکی خواست جاده راهبوزنما شد ترافیک اشپلاق کرد اما اعتراضی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در رهاوی دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

اشاره سرخ نه دیدین
همشهری باد ریشی فولادی
اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : ((برو بی کارت))
ترافیک وظیفتم خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :
لطفاً دلبره جریمه تاد بکبید
همشهری تمعجب کرد :
ای گاربه نقص تمام میشه
... تونید انی که مکی استم
تذکره تا نرانسان بد مید
بقیه در صفحه ۲۹

چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوانم خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم .

چون فراموش کرده ام که تا ترم یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم :
متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم .
اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برام بگوئید .
حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .
تھا گوشی تلفون را بر جدام .
چندی قبل به دکتر معالجم تلفون کردم :
الوه دکتر فکر میکنم درین اواخر جاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است . گوشم که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید !
نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباتی مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قاصد برایت بفرستم ؟
انزمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم هک بهانه دروین جاوم .
رفیق آمره امروز به سرکار آمده نمیتوانم تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .
امرجواب میدهد .
فرق نمیکند ، تشهش ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .
وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، مورت هک صلا کویک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها الاخره هم شماره آزاد باحل شدن این معضلات حق دارم انشاید دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی استخنیکی رانداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکهد :

تلفون که نداری چگونه معنای هواسائل دوستت کم ؟



گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عرواقف واحسان...
ت درونی ام را به پلوسه به مر-
دم بازگوشم . وازده سال به
اینسوسما به راه پوتون پون
پاگ داشته . و تا هنوز نازده آهنگ
در آرشه های راه پوتون پون
ثبت نموده ام که از ساخته های
شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو
الفت آهنگ می باشند))
از نواد رانزی سپیدم که خود فری-
که ام یک از آهنگهای پیشتر است-
همه دل بسته است . او می آرزید
نگه کوتاهی گفت ؛
((با آنکه همه آهنگهای راه دوست
دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی
مهری . میدانم میدانم به بیشتر
مورد توجه من است))
چرا نواد جان رانزی بیشتر به لبر
پی هم علاقه مند است . چیزی در
اینجور آواز نشنیدم .
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود
است .

من تکی کمی که ده سال و -
پانزده آهنگ . آنگونه که رسم بره
آوازخوانان قرار دادی را می-
تلوینون است خیلی کم به نظر
می رسد . نواد رانزی در اینصورت
خود را بر ابرایت بخشید . گفت ؛
((از این مدت ، چارسال و چند
ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم
به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی
نمایم))

در شمار سایر بخش های موسیقی
شرقی ، یکی هم موسیقی غزل است
که در ده های نزد یک گذشته
رونق بهتری گرفته و علاقه مندان
بیشتری یافته است . در کشور
های هند و پاکستان و پاکستان
خودمان ، هر روز از روز دیگر
بر شمار علاقه مندان و خواستاران
این مکتب افزون میگردد و آواز -
خوانان جوان و تازه کار ، از این
درجه سرپوشی می آرند . نواد -
رانزی یکی از دوستداران و -
سببی غزل است و میگوید ؛
((به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه
مندی ویژه ای دارم))
گفته ، نواد رانزی یک بردم . زیرا
اگر چنین است . پس چرا تا هنوز
غزل نخوانده است . پاسخ او در
مورد چنین است ؛

((از اینک بیشتر نه در محافل
شاد و شهربان ، به آواز خوانی
می بردم . و وقتند آن محفل ، مو-
سیقی جاز و آهنگهای جاز را بیشتر
ترجیح میدهند . پس ما هم
میخواهیم داشته باشیم برابری
ذوق آنان باشند))
عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر است ؟
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر -
برابری موسیقی غرب ، پاسخی ندارد ؟
به اصطلاح ((کم آمده)) است ؟

استعدادها ثروت ملی ما



سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر
در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ،
آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر
به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمی کرد ، در حالی که دست
در دست داده بود ، سوی اداره ، پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا
صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن :

بنابر امریه ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را
شامل موسسه خود ساختیم و فعلاً او در یک دوره آماده گی پوهنسی ،
تحت تدوین استادان قرار دارد .
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پی
و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم
ناوقت به درسش نمی آید .
اداره ، پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد
کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی
سپید اعظم جان را تدریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان
درس شانرا پیش می برند .
دروس این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده
می شود و برای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه
آموزشی اش منظمآ تعقیب شده بتواند .

چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درس می خواند
ماتفاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند
تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظمآ تعقیب
خواهیم کرد .
استاد عبدالرزاق امر د پیارتنت ریاضی پوهنسی روشن ؛
هر چند ، ما درس منظم و سیستماتیک از ابتدای ریاضی
با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست
که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سوم پوهنسی
(صنف پانزدهم) بردم .
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته ، انتگرال و توابع مربوط آن
بود ، وقتی از صنف بر آمدم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال
کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .
دقیقاً انجنیر فرامرز کرهنیاری ، استاد بیولوژی پوهنسی
روشان :

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من -
از بازگاه خداوند بزرگه برایش آید ، خوب تمامی کنم .

نی برایش میدهند دیگره کسی
بالای سابقه کار هنریشه حساب
میکند زنه بالای استعداد ولیاقت
او ؟
- گاهی هم تقدیر شده آید ؟
- بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی
کلتور را به دست آورده ام ، میلوم
افتخاری اتحادیه هنرمندان را -
برایم داده اند . همچنان بدال
صداقت ، بدال افتخار و بدال
دوستی افغان - شریوی رانییز
تعیین شده ام .
- تازه نایب رییدست دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار
شاه) یک نقش کیدی خواهم
داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شله) !
- بلی !
- بر سر رفتن ملی که پرسشهایم
خسته تان کرد .

((شغل گزول))
از این برسیدند آید رلندن تحصیل
کرده آید و یاد آمریکا ؟
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی
من در شورویا زاریوده است .
- چه نکریمیکید در انتخاب نقش
باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده
خوش آمد ؟
- گاهی هر چه پیش آمد ، و خوش -
آمد ، و زمانی هم باید نه تنها حساس
بود بلکه باید دقیق هم بود .
بیا باید یک کمی عم از بر ابله ها و
مشکلات تان صحبت کنم ؛
- حق الترجحه روی که ام معیارها
به هنریشه داده میشود .
- معیار ، معیار وجود ندارد ، چیزی
که لایحه حکم میکند همانطور اجر -
ات میشود . برای هنریشه تیاثر
روز ، ۲۰۰ افغانی پرداخته میشود
ولی شب اول نمایش ، هزار افغان -

مدت
بقیه از صفحه (۶۰)
باید گرفتیم . من می دیدم که او
هنگام صحبت کردن مانند یلنگه
میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود
را در داستانهای دنباله دار -
را دیویمحیت ملک بازی کردم
خیلی موفق بودم .
- شما همیشه در نقش های سپرده
شده موفق بوده آید . میتوانم از
تحصیلات هنری تان ببرسم ؟
- جراته ؛ در وقتش در شریوی -

بقیه از صفحه (۸۳)

مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکاموتو) جاباتی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به صورت علی باین نقیسه است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جاباتی رانکارگاه است، میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه. همه شد)) زمین انزاید: ((لگریه از زمین کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست. به علوهایی سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارمن علاقه من گیرند. پس به خاطر جذب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کنم. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کارفرم برآن دشوارر میباشد.

((خوبیخانه یا بدیخانه بمن یک نفس هم هستم، بنا براین تصویرگری برام از درجه یک دارد. هرگاه چشم انداز مناسبتی میسر نشاند، احساس راحت نیستم. از همین جا مونی تلم ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلم که میری با رقص بسیار بازنای بی یاید که برای تلم کسب بهر تراز آن بواج شده نمیتواند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود.

همچنان از نظر روانی اوسپار کنجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخص دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است.

در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت.

مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتند بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم. باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، وی سید محمد اعظم جان به مجردی که به من نگاه کرد، با گریه آرام و مو د ب که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟

برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟

او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بزنم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.

و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.

خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درسش در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کسی باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.

هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.

بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.

در جریان راه از سید انبیا پرسیدیم:

- یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟

بقیه در صفحه (۹۴)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ام، اوبه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.

- ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟

- بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲- ۱۲، مخصوصاً از صنف ۲- ۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست پیش از مرور کردن تا خلاصه درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محاسب است.

در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند.

من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های باصلاحیت دیگر به خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کلم کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.

روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان :

((من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیست و لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور د

میخواهید کودکان

بقیه از صفحه (۸۹)

است که عزیزستان در کشور ما بسیار مریک و مریک میگرد. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، فایاد، انغان می افتد. هم باید نام برد. چنانچه باید دانست که با دانستن کودگان به استفرغ تنفسی و وقتی مجاز باشد آهسته آهسته که در حال بیخوشی نباشند، به درعیران زمان آهسته آهسته وارد او شده. جیب های آنرا به بسیار خطرناکی خواهد کرد.

در انامورود در سرسیرامون دو مویتر به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مدد می ندن با ما. این تیل در وی میباشد. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودگان نشان به بدن آنها بود و راس بدنه آنها از این بود.

کان باد اوزغانی مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه. این که انرژی یا حساسیت وجود دارد در زمانی حساسیت بوقت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از اوزغانی حساسیت مملکتی هم باید نام برد. به ایما سیرکاتگاه سبب سمومیت کودگان میشود. در این مورد بیبیان نانا ای تویسه میباشد که سر خاواده باید همیشه این بوتل شربت ایبیا ن در اختیار داشته باشد. این شربت تویسه آبر بود براد بیخ شده و از عهده کود ک خان میسار. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک نشانی مخاطسی دهن بایست است.

عامل دیگر سمومیت استنشام گازات از قبیل تاین موناو رساید

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات حیوه بنابرین برای اطفال کودگان از حلقول غلیظ مرکب نرم استفاده نکنید. زیرا مرکب غلیظ می تواند جذب شود. در اطفال باید بدانند که اکثر مساجات اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرگ به علت جمله قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودگان از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساجات خاکی ادامه خواهد داشت و ضرر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

در دسترس مردم قرار نداشته. میباید بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میباشد. تا به تندی دیگری سبب سمومیت کودگان میگردد در فصلی حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود بند ماند و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود



د سهاره هفتي

خو وړځي د مخه د آواز مجلې دريمه گڼه لسه چاپه واوړنه او په هغه کې يې د هماغې روانسي مياشتې، يانې د جوزا، او راتلونکې مياشتې، يانې د سرطان دراد يواو تلويزيون د خپرونو (تقسيم اوقات) خپورکړي و. حال دا چې مجله د همدغه کال د د لوي په مياشت کې د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکي نه پوهيزي چې د خپرونو دغه معرفي دراتلونکې کال د سرطان د مياشتې (پيش بيني) ده، او که دروان کال د سرطان د مياشتې (پس بيني) ؟

که مخه هم په خپله مجله په دې هکله چوپه خوله يانې شوي ده، خود حالاتو گونکې اومبصرين په دې نظر دي چې دغه کار د مجلې د کارکوونکو يونونست دي. لکه چې د تير سرطان په مياشت کې د برينسا وضحه چندان ښه نه وه، او امکان لري چې د بېروليدونکو او اوريدونکو هغه وخت د لوييزيون او راد يو خپرونې نه وي اوريدلې. د دې لسه پاره چې خوک په دې برخه کې هم بې مالوماته يانې نه شي، نو دا لوي (پس بيني) ضرور برينسي.

چې ديس بيني
چې ديس بيني

تر ټولو مهم

په رسمي دفترونو کې تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د نيمې وروپې و د مازد يتر خصن ده.

محتکر

محتکر هغه د خاورو دې چې په دوه پښو حرکت کوي، طبيعت او مجاز يې د پروج دې او يا سمان کې د ورپه يو په ليد لوسره د پسر ژر متاثر کيږي. وچکالي، د لار و بنديدن او د بيو لور والی يوازينی مساعد محيط دي چې دغه د خاورو بکې خوب او خوشاله وي. دغه عذيب او غريب ژوندي موجود نردي حده حريم دي چې که خلوړ کونجه د نيا هم په خپلو زيرمو وزيات کړي، بيا يې هم سرگي نه مريږي.

اعلان

نطاق : د غيږي نيولو په زړه پوري لوبی.

نطاقه : هغه لوبی چې کلونه کلونه رواني دي، خود اتلوالی جام يې چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق : دغه لوبی د سهار لسه شپږو بج وڅخه د ماښام تر اوو بجو پوري، بې له حد نه روانی دي.

نطاقه : مينه وال کولاي ش چې هره ورځ د د غولوبوننداره وکړي، او هم کولاي شي چې برخه پکې واخلي.

نطاق : نوسره وکړي او ځانونه د سرويسونو تر ټولو نيز دي تم ځا يونونه ورسوي.

نطاقه : د ټکنو بيه يوازي يو افغانسي.

پا سپور څه ته وايي؟

(پا) په دري ژبه کې پښو ته وايي، او سپورت ادمان ته ويل کيږي. اوس نو بې له ځنډه بويلاي شو چې : پا سپورت يانې د پښو سپورت.

د ما مور پته

که کم مامور د چاپه کاروي، نو لومړي دي په کور او د وظيفې په ځاي کې وليدل شي. که چيرته په دغو دوه ځايونو کې نه وي، نو حتما په د نانوای، کيوڼی مغازي او نيلوټا نك تر مخې ليکه کې ولاړوي. او که په دغو دري ځايونو کې هم نه وي نو هغه په ماموريت باندي هرومرو شک په کار دي.



JGMMO

هتي وال کتاب پښتون



د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو ورس ته درلود، نو د پلوه خای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوهم د دوی وچی او سپوری کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چی دغه ډله خلک د ژوند وړخنی خړخ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چی د ((خیال پلو)) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه خوک چی د بنار په لورویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولی شی چی د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره ډوډي ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو بوکیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی بیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوخی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوخی یا یوه خمخسی خیالی غوړي، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکروبیبه ډیره لوړه ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی ډیزلی شتوپ او وچه خیالی ډوډي چی هرڅومره خورلای شی.

د پخولو ډول: له خیالی مینه لوروسته خیالی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزدې او خیالی غوړي پکی سره کړي، که چی غوړي سره شول نو هغه خیالی بیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دي نسر هغی یوړي په غوړوکی سورکړي هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوډای سره کړي او بیا هغه خیالی کچالو چی په خیالی چاقوسپین اوغخ شوي دي، د یگ نه ورواچوي، له خوخله لرلو وروسته پنځه شیز خمخسی اوبه هم پري ورواچوي، که چی دغه یوړته کارونه په ترتیب سره ترسره شول، نویاد نیم ساعت له پاره انتار ویاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو باخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د سترو خان وغوړوي او وچه خیالی ډوډي په مزه - مزه ورسره وخوري.

خودي ته موپام وې چی له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگریده، نو په خورلوی سرته مه کوي، بلکه چی ډاکتران وایی چی: ((له ډوډي وروسته تازه میوه گټه لري))

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چس دگرځنده بلورونكو او ترانكو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به خه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که خه هم داساله به بناروالی پوري هېڅ اړ نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چی په یوه بیت کی یی خلاصه کوم: ((هر سر ی پیداد ی خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چی په بازارکی د مواد وپیسه له کنترول و تلی ده د تاسو په دي هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله ډیري نسی مسالی سره تماس ونیو... باید زمان اونوست په ډاگه شوي وای... هو... ما په دي برخه کی یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چی متن یی داسی پیل کیزی: چی په رسد تفتیش خه کارونه شو خه ضرور چی ریاست وید تفتیش خبريال: تاسو وایاست چس ډوډي پخوونکی ترسخت کتسر ول

لاندې دي آیاد اخبه سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیزون له لاري د اکار کواو خوموز په خپله خان ډوډي پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی ډوډي مویه کاروي... ځکه له دي متل سره سم ((اول خان بیارام))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی دواخله دا ځکه چی په هرڅه کی تقلب رافلی... په متلونوکی... د اهم زمانو نوست دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتنه د ملی بس په باب خه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي داساله به ماخه... اړه لري... ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د امتل دینه دي... اړیدلی چی وایی: که دي خپل کار هم وړي، قلی اوسه... هو... دا باید هیزه کړي چی د امتل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که خه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چی زه نور خوابونه نه لرم... زه هم ځکه د بیو د ټینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن
مترجم: ستاره



• مواد مخدره قرآیدی بزرگ نسل جوان

• تجارب سوئدین این کشور پستگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقبسران و دست اندرکاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تشر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دود کردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تعقیب و مقادیر روز افزون کاتایز و امپتامین هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متصل نم گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تقلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)



تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگوش در قاب صبر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بر او تسلط بر خفتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیروزشد و قفل نهانش را - گشود. چنان به گریه و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگاهدارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکش. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دوستم باید کوتاه و اندام چست و چالاک اقبال - صبر با راهبردی کسیده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کسانیدن هنرمندان به دور ما - گسستن شهرزه کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خود ماندیدیم؟

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشتیم برایم سخت دشوار بود. نماندیم چند روزی منتظر بمانیم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشتیم و هنوز امید را بگلی نپهنده بودیم یا از درود یاران خاطر هائی تلخ و شومین نهادی به خاطر داشتیم. هنوز به ام در آن جا - داشتیم. آیا میتوانستیم از دیدار بگلی چشم بپوشیم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستیم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنیم یا از آن - بگلی بگذریم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمدیم. در گوشه خلوتی می نشستیم. کیک میدادیم. چهره ها را از دور جستجو میکردیم. با سر روی بپسجده - کردار کردیم. صبر میگفتم. سینه ام را از هوای آن - مانتاشتم. با چشماتم در دیوار رنگ رفته آن را - صمیمیدم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتیم، میبندیدیم که سراسر زنده گیم مثل سایه لرزان و سرگردان درختان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که - دوستم کسیده بود و چیزهای را که ندیده بودیم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را مسموم صفاخت و مرا بر همانیکش تاهر طور شده انتقام را بستیم. کم کم این فکر توئی و تهر گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود در انکار و خالهائی بود که از سالهای - سال ز هنر را نهانشه بودند. گاهگاهی به کارمن میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسوئی داشت. گاهی برای سر گذشت ام انوس صخورد و آن را هدر رفته میبندید.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوس ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حس میکردم که جان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم - سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی کسیده که از آن به شدت تفسر داشتم.

سر انجام به سرم تریس را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید. مدتی ساکت بودم. نماندیم چی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبراید. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را جان زمین و هوا معلق میبنداشتم. هر چه در آن - لحظه نتوانستیم برآید، کدام صلی و ادا و ولی از همه چیزهای قدیمی روگردان کردیم. در هوای نیکو نفس میکشیدم. به تدریج کعبه ای ز هنر را از زیر پای تازه انباشتم. سر انجام تصمیم گرفتیم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

با امداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش سوره ادا می میبافت. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صفاختیم. دیگری خوش راه گزین میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات میبنداشتم. خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد - تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هائی که خود خلق کردیم بودیم، و زخوره میکردیم. شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه میبایستیم. صبح به چشم میزدیم. کلاه و لنکی به سرم میگذاشتیم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردیم. صدام را بر روی میدادیم. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادیم. سر انجام یکی از تئاتر هائی شهر را افسار به گرفتیم. روحه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا - میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها - به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گرد خاک و سرسپاها را سرسام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگفتند و مسجور بودند که ساعتها در دلهای انتظار بکشد. بیگاری، گرد خاک کم کم تاثیرش را بر صبر و صبر دیگر شور و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتبت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره هائی هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن نشده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه هائی شان به گوشه و کنار صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه هائی خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گاهی را شرح میدادند. گاهی هیچ و هیچ. زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد هائی دور و رسا تر صحنه تسلط داشت. سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریاضت و به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشتیم. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهسته کی خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفت: - درد تئاتر و بازیگران اینها هستند. وقتی نظر انداختم خوش بود. کارگردان - سایه و از بر ط کتبه چون مید جلزید و در پهلوش چند بزغی با هم، طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صبر منظره، بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگم شده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تعلیم شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سراسر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تریس و نشانی از جای خستیم. بریدیم و در میان سبیل تماشاچیان کم ضبط شدیم. لحظه هائی اولی سکوت مرکبائی در سالن سایه انگند. همه کج و صبران بودند. سپس مردم به درون صحنه دزدند و آدم میخوانست بیهیتم که در - اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از همه هائی توام با خشم بود. بازیگران، بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جار و جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک محل نداشتیم.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند، همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمیشد که با من بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از - خشم غنی انداخت و با صفاخت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز ضعیف با سینه جوش و تفرت مرا میگوشت و هالسن فضاکی گفت: - سی یعنی چی حال دایم؟ با حوصله مندی گفتم: - چرا، چی شده؟ - چرا، نمیفهمی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم. - کجا میرود؟ - هر جایی که دل ما شد. - صبر کنید، یک هفته بعد دیواره کارها برآید میشود. - پس است دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره را بایتم. همه را پیش با هایشان انداختم. دوسه نفر هیچ - بردند. وقتی پولهای تمام شدند، یکی صدا زد: - دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم. بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم ضبط شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و فکون در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پیشان. مرا میگویند. با ز هیچکدام شان از من دفاع نکردند. دوش با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صورت کسیده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح هر انگار تلخ و غم انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس بر از نهرگ، انگار معیب و باور - نکردنی، کابوس زهر و ششمر هلنگ و ازدها و از کسبه پشه ها، همه از سر نو جان میگرفتند. ماتبت سوال هائی نهادی ز هنر را پر کرد:

چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کسیر کدام فلفلی درین بود؟ ... از این انگاری پایمان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودیم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمیشد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتبت به سوی صبر منیم. هر چه بردم، به سرم آن را از دیوار کدم و تا نتوانستم - بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ هائی پاره، گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیکن شیطان را بر لب داشت.

با امداد آن روز در زمین جانم شدیم. راه رهائی و نجات میبستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدیم. بی فکر هائی ارا ده و آهسته، فاصله ها را میپوشیدیم و میبنداشتم که چه وقت مرمم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتیم. نماندیم که به جایی برسیم یا نه رسم. دوستم پیر مردی بود با پشت برآمده و لنکی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و ریش میبچید و تارهای ریش بهش دانه دانه تامل شعر من بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان زلف و نافذ و روشش هر کسی افتق - گشده و مراد و مطلق را میبانت.

پیر مرد چندان تروتی نداشت. چند تا بزگو گفتند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. اوضح تا شب ضلالت را مسمی نداشتند. زمین را قلبه میکرد. از کسبنداش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی گله و قفسه مرفهائی - برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالائی قله ها میمانند. بود. سبزه و طلفی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد. دیر یا زود بیماری وضعف آنها را ازنا مانتا خست. اگر هم نمی مردند، دیگر نه پیشی میداشتند و نه گوشتی.

بره هائی بی مادر کنی را نداشتند که ششمر بدهند. موشها نمیکشند که بره هائی بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره هائی سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گوی میمانند. با به دنبال ما میدهند. با چشمها و نگاه هائی تضرع آهسته سرخ گشده شان را میگردند. دوستم چیزی نمیکشید یا میگفت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم. شویس - صبری را دیدیم. مرقان دم کسیده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدت کنگان خود راه به دور - دیواره، سیمها و چوبهای قفس میگویند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بهماری نبود. وار و صیانهان به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینم، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه، چند تنی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش مسمومی داشتند. پاهای کسیده میشدند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خاچه میبافتند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده، بر کوههای نهادی میلهیدند.

دوستم نگاه مضطربش راه به سهم گشاند. ما لمن اندیشناکی گفت: - می بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکن بد دارد. هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کنگان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مرا به کمک میطلبید، گفت: - چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را میخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است. هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم دیگر جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بهمبارد و چهره اش بپسیده رنگ میبند. انگار شرم داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین و زمان نقش و دشنام میداد. دلش میخواست با جوب و لگد به جان مرقان ساده بیفتد. من هم حال چندانی نداشتیم. دامن را لگه هائی خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدیم از من - نیروی و دامنه آن وسع و وسیعتر میگفت.

در حالتی خوابگونه میبندیم که تئاتر ما به شکل قفس بزگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تنی به جان هم دیگر افتاده و سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقان بی چشم میبستم. مرقانی که یکدیگر را با از زخم تمام میبندیم. لیا میبایم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میگوید: - این کار شکن بد دارد. ...

فم گنگی در درونم زناه کسید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشماتم میکید. از انگار قبلیم دلم بهم میخورد. میکشیدیم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنیای روشن و صقیلی تا یکی شب در ز هنر حکمفرمای داشتم -

است. کابوس که با چنگال توئی و توش گهم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگش و سوز آرایش را میچشمیم که از چند سال پیش به این سو میبستم اما نماندیم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حس کردم که چالاکتر و سبکتر شده ام. حس میکردم که از چند های زنده کی رسه ام. دیواره راه شهر را در پیش گرفتیم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتیم، در نزدیکی دیوارها گردان بامن قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدیم چیزی در درون ما مانع میشد.

با احترام رسیدیم. یا کسی بود که درخواست ما به هم دیگر برسیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگویند. کم کم دیوار کشته درز برداشت. با چشمهای سر زش بارش این که گناهان پیش نا پذیر هائی از هر دیو ماسر زده باشد. دیگر را میگویند. ناگهان دیدم که گوشه هائی نور رفته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدیم و دست - دیگر را نشردیم. شانه هائی ماسک گت ولی هنوز بازیگرانی از اندوه را بر دوش میبندیم.

مرونی شناسین

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دیدیم. متوجه شدیم که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ هائی مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترافیک با اشاره رؤس تشرفاتی، گفت: - پس لطفاً به اداره ما بریم. ایا تمجب بیشتر گفت: - توحی نداری، تو میدانی که به کی است. در میان تو خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنین.

صبر کنین، به سلاوی پانا پوتوف است. در دفتر پولیس باز بگوین. خواهش میکنم. این ترافیکی دیگر نمیتواند حرف مرا تایید کن. رویش راه طرف مردی که در آن - شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد: - بر سین اگر بایزند این ترافیک در نظر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید. کسی از شما اورا میبندد؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بآنت. کی گفت که مره نمی شناسه. به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما بر من رای دادین. چطور میرو نمی شناسین.



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوان برگزار شد.
 — ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.
 — کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.
 — پله ، سیلر آزالمان ، وولاد سلانو زمودا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند

بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴
 — هنگری ۱۰ — السلوان دور (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴
 — ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هالند در سال ۱۹۲۸
 — ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲
 — ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

جام جهانی فوتبال و گمنامه های از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانهل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سا — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.
 — پایه شمر رسانیدن گول چار رخ خوش در سابقه هسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.
 — ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واترمرون از سویدن در سال ۱۹۳۸
 — ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰
 — ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴
 — ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴
 — ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲
 — ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶
 — ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



یگانه بازیکن خورده سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فاینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است.'

یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در — ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده — است.

— خورده سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفلی ۱۲ روزه مکزیکوی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود'.
 — مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پهر مرد ۹۸ ساله * مکزیکوی بود که برای تماشا ساق سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود.



صاحبه : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟
ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبنسند
داشتم ، همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیسه خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبه
بودم ، همه ساله تیم مادر -
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی
بود ؟
ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، زیرا اقربا
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزش
در کشور است و به همکاری
اعضای فایبل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود و بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

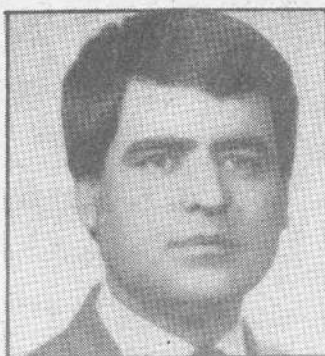
اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و تریبون ورزشی نیز
میتواند باعث تشویق ورزشکار
گردد چنانچه تشویق تهر
ورزیده کلب ما محمدریفق
محمودی دربرویش استعداد
های ورزشی نقش اساسی داشته
که افتخارات انزونی از باعث
تلاش های نامبرده تهیه کلب
گردیده است .
س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟
ج - شغل آزاد دارم .
س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟
ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .
س - بجز از عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چارسال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که درین
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان درین -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکو قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و هدیه نامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم ، مدت چارسال راه
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و
سپورت نمودم . در تیم ارد و واقعا
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشته و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقد شده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد -
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .
س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟
ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .
در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل
بثیه در صفحه (۸۳)

حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



آرزوی پیرزاد از کاره ۲ و ۳ پیرزاد :

- س - چرا ظفر شامل مل درین اواخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
- ج - خویش میگوید آداه میهدم .
- س - آیا تینوس نامزد شده است یا کی ؟
- ج - با نامزدش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

- س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
- ج - به صاحبه * ظفر قی قمل مراجعه کنید .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

- س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لیسنگ آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرس میسازند، علت را واضح سازند .
- ج - چون وارخطا میشوند .
- س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
- ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

- س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
- ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
- س - روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را میشنود و تلویزیون را نمی بیند .

فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

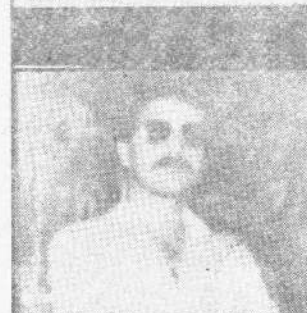
- س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستر مرضی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسه مهم :

- س - چرا درین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

س - از طرف آصفه صدیقیار امید متعلم صنف دهم لیسه عایشه درانی :

س - آرزوی من که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشعل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

س - الله رحمت نبرد محصل سال اول پوهنهی انجنیری -

ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیزند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیمت مجله سهاون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه از بازار سپاه است .

وضع مقررات بالقوه بمنظور علاج اساسی معنادین :

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میازد : ((کستی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم از دوستان خوش بگویم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . در آن روزم که مسئولین امور انجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهاره ام بر سر کردم .))

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن طرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانوادگی های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکنند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده شد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانوادگی کی کاملا تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفته را باید تلقی کرد . اولیها که اکنون ۲۷ ساله و - فاخر التحصیل ژورنالیست است میگفت : ((من تمام صبرم را در گذر و دروغ سیری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .))

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . چهار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره)) در بوته تون لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثری را بردارند .))

ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژورنالیستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در مصاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نباید ترکمز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهائی ۲۰۸۸

اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بختر از هر کس دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهائی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . متعلم مکتب ((ماشاکالینینا)) که پیراهن ساخت کمیته بود را موردن رابرتن داشت بانوار برنده که روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیته چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جانتس تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نبرد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهایی ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهیک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله ای که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت الی او ، تحفه کمیته لیس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینینا)) در مقابل این پرسش نهاد میگفت : ((اوه ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگر این تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .))

فوتو راپورتی که ((ماشاکالینینا)) رادرسابقه مودل سال گذشته در خانه فشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوتزکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همیشه دخترم را در میان اینهمه دختران نهایی دوست داشتی ندیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالا همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مخور بسازد .))

دو هاکردن در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانوی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیری)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلیچیکینا)) جایزه ((قدر دانی عامه)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوئسکی)) از اود هوت بعمل آورد تا به استدیوی تئاتری اودر ((نیکیتسکی روتتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چجان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایز اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا آنتیپانک وای گیری عمیق شان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک



سخنمان

نزدیکان زود ترازم فاضله می شناسند

میکند گویا میخواهد عشق را با منشود بکسرت

تلاقی بدهد

مشنوره بگرس بازار او تاسیب

مستقم دار

بخون نزد یکی سازی ویس از اردو

وسوسه از خود در سازی

محبوب

نزدیکان زود ترازم فاضله می شناسند

میکند گویا میخواهد عشق را با منشود بکسرت

تلاقی بدهد

مشنوره بگرس بازار او تاسیب

مستقم دار

بخون نزد یکی سازی ویس از اردو

وسوسه از خود در سازی

باید

مکن شناختن دانا بر سن

نادان باید از پناه بنشد

بگردد و هوشیار از هر دو

هر تجربه بهایی وی طلبند

وهایی آخرین تجربه زندگسی

است

ترجمه از: رهتاب

بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: «جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد»

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم «سرنوشت یک انسان» بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسراراز دست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست داشته است، او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در «حماسه یک سرباز» اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است! (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.)

فیلم های «ستاره های روز» (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان «موسفلم» در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شواری های فراوان روبرو بودند. فیلم «آزادی» اثر «یری اوزوف» و «آنها با علم و مین جنگیدند» اثر یانید ریچوک میتواند نمونه های از شواری کار کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیراه آورد، بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژتاکار میشود. الم کلیوف در فیلم

«بیا و ببین» از کسوجناینگارانی را که تمام خصلت های انسانی شانرا از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر دوزخ نازیستی گذشته و در هول و راحمل کرده ولی روح تناسکس را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه نازیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

«چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند» این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود... پاسخ ساده به این پرسش اینست: «روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند» آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یار دیگر اتفاق نیافتد. «زیرا جنگ ها و بخصوص جنگ جهانی دوم جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان ها را گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویشرا از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژ همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم «صلح بسرای تازه وارد» نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله «کودکیان» از اندر تارکو-فسکی «مان» نیکلای گوینکو-راه های تازه

در ساله ای جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویمتر با توجه ویژه اوبه زنده گی روستا بیان مشخص گردید. اولید زوانوف با نخستین فیلم خود «شب کار» (نیوال) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم «چهل و یکم» ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی «رومانیسم قهرمانانه» اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و یگور تالانکین کار خود را در سینما به سمت معاصران

«اوژنی گراند» پس از نمایش آن در «ماله تیاتر» توسط سرگی - الکسی یف، فلم ساخته شد.

فیلم های کوتاه داستانی روز، دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچیده تر آغاز گردید و «سریال های تلویزیونی» تولید گشتند. «سریال (ماروی خود آتشی گشودیم)» در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

موسفلم

انیا) ای انتون جخوف توسط اندری میخائیلوف کجالیوفسکی و «جنگ» توسط سرگی باندوچسوک، فلم ساخته شدند. بدیعی است که در کنار کلاسیک های ادبیات شوروی فراموش نگردد و فلسفایان فیلم های متعددی از روی آثار آنها تهیه کردند.

تاریخچه بین المللی موسفلم از طریق تولید فیلم های مشترک با سایر کشورهای جهان تشبیهت گردید. شمار تولید اینگونه فیلم ها روز افزون است. در ذیل نام چند کارگردان و فلسفای معروف جهان را که با موسفلم همکاری مشترک داشته اند ذکر میکنیم: اکیرو کوساوا کارگردان بزرگ سینمای جاپان در فیلم «در سوازولا» میکولاس - بانچوفو فیلم «سربازان وستاره ها» و تئودر سیکا کارگردان موسفلم سینمای ایتالیا در فیلم «گل افتاد - پرست».

آغاز کار سینماگران تازه وارد موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتهای خود میتواند افتخار کند و آن «دبیت» است. جاییکه فلسفایان تازه کار استعدادشان را در پرود کشتن های کوچک مس ازبایند. این محل نام های

بیچیده و باتکنیک های جدیدی در یگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار گردیدند. سریال های «میجورسکا» و «اجودان عالیجناب» اثر ایفگی تا شکوف بنج فلم از «ارواح مرده گان» گوگول از میخائیل - شویمتر و همچنان «تازید ی های کوچک» از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه ای که از آن شما رسریال «میخائیل لومونسو - سوف» اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از «سایه ها در ظهر نایب» (میشوند) و «ندای جاودان» از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا یولسکی - نام برد.

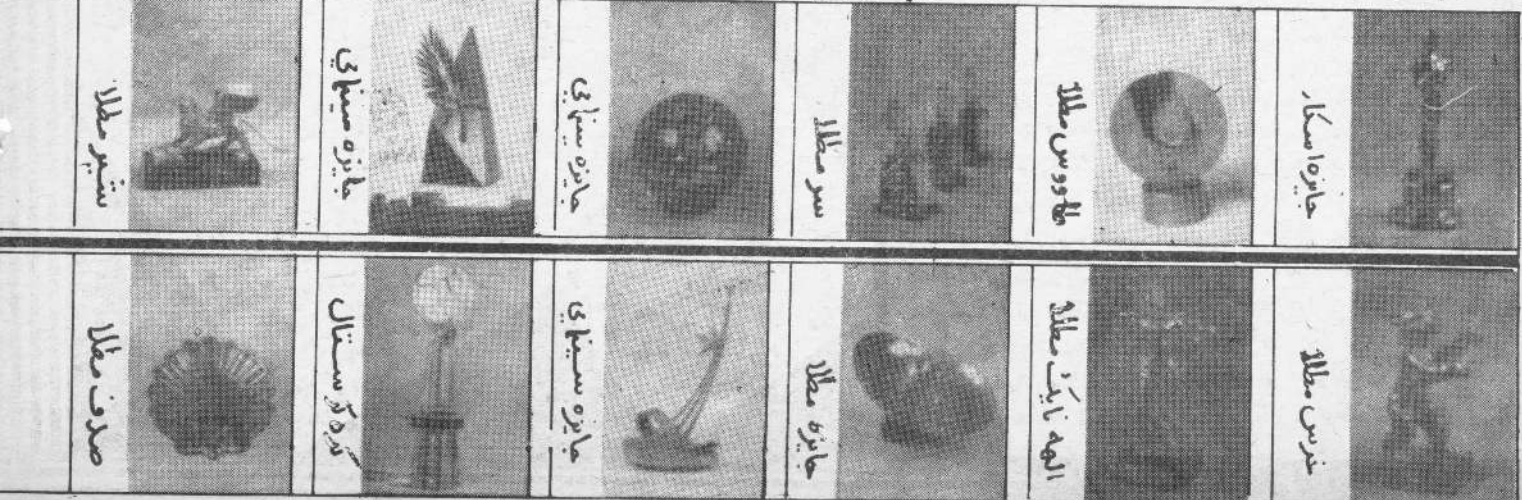
انجمن تولید فیلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فیلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد.

درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمای توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. «در سرباز رفیق هم بودند» اثر ایفگی کارلوف

کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام «سریژا» آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم «کودکی ایران» فلم «اندری رولف» را فلمبرداری کرد. فلسی که هنر از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ما ست. اندری میخائیلوف کجالیوف - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم «سرو آسیای» اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فلم «خوش آمدید» لاریسا شینیکو با فلم «بالسا» (الکساندر ریبا) با فلم «کسی زنگ میزند» در بار بار کبید (ا) فلم دیگریش «تیم» استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای پرده تلویزیون موسفلم درد دهه شصت به تولید فیلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید. نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً



تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟
 - چرا بتو ربط ندارد ندان
 هستی لم به آن چسبیده بود
 ویا در شعبهای که تو کز میستی
 میروندی ؟
 منم تا هنوز بیدار استی ؟
 من همین لحظه به پهلوی دیگر
 فظلمم . و یا میگویند : فلان
 ولایت را برای ما رخ کشید بروقتیکه
 میگویم با (۱۱) تماس بگیرم
 ما (۱۰) استم بفرستاده میگویند :
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می
 بودی چه میشد ؟
 اکثر آنان که شماره را غلط
 میگویند ، دویا به تلفون کرده
 میگویند : بشرف ها برای چه
 شسته اید ؟ تم روزهای میخوبه
 بافت میکنید و معاش وقت میگیرید
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴
 ظهر جرق خوردن یک گیلانهای
 راه نداریم
 بروین مدیر سوچور ؟
 شماره اداه گفته های
 همکارانم ، چه میگوید ؟
 من توقع دارم آنانیکه شماره
 تلفون را خودشان غلط یاددا
 شت میکنند و یا شاید به نسبت
 خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف
 اپریتر مانوره غلط گفته شود ،
 جانب مقابل نباید با الفاظ
 و کلمات ترکیب و زشت اپریتر های
 ما را توهین کنند .

بلی ، بفرمایید معلومات
 - کار ما را چطور کردی ؟
 - کدام کار ؟
 - چرا و ده ندادی که پکسی
 از همکارانت را برام میگی
 - امشب به یگرام داری ؟
 ویا میروندی باقی دلبر
 کجاست ؟
 - میروندی و جدان چیست ؟
 میگویم : بن نمیدانم ، در جوابم
 میگوید : ای بی وجدان ، ویا
 میروندی : چرا منی زوب باز موند
 نمیشود چه کنم که همیشه جوان
 باشم ؟ ایامالعه میکی ؟ مالا -
 لعه را چکار داری ؟
 میخواستم بیروم کتاب سایه
 اسلحه را خوانده ای ؟
 و یکی دیگر میروند : قدر زور از زور
 میداند ، قدر جورا کی میداند
 ویا میروند روز اول که مکتب
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟
 روح افزا خلیلی ؟
 - نمیدانم که ام پرسش انهارا
 زود تر برایتان بگویم
 - مثلاً میروندی :
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟
 کوچه دست راست پهلوی خانم
 ظلم سخی یک خانه است بگو
 نمرو آن چند است ؟ همان مغازه
 که اموال خود را لایم کرده آیا
 دستکول صد شب را هم دارد ؟
 ویا میگوید : دو روز شده که
 ساجی خود را رگم کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل
 می نشست ، کاش من هم بهلولیت
 می بودم .
 سعادت عطا می ؛
 - باشما هم این قبیل پرسش
 مطرح میشود ؟
 - بلی ، من روزانه هزار شماره
 تلفون را جواب میگویم . وقتی
 میگویم بلی بفرمایید معلومات
 از انسو میشنم نمرو کمرت چند
 است ، امشب کدام فلم است ،
 پیچه و دختران کجاست ؟
 - بلی ، بفرمایید ؛ فلم امشب
 بد ماشی دارد یا نه ؟
 - بلی ، بفرمایید ؛
 اینجا حمام زمانه است ؟
 - بلی بفرمایید ؛
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن
 پرسش را چندین بار تکرار میکنم ،
 وقتی برایش میگویم ؛ برادرم یک
 زن شوهر دار است اطفال دارم ،
 میگویند تو هم چند فرزند شوهر
 و اطفال کنی ، کم شان کن ،
 هر چیزی که گفته شد باید جای
 آنرا تو بگیرد .
 گلزار ؛
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره
 تلفون را جواب میدهم بیشتر
 نترات را دیو راهی پرسند ،
 زیاد آزار میدهند .
 بلی ، بفرمایید معلومات
 - آیا مروس کرده ای چند طفل
 داری ؟

جوابی :
 تولیدات موسفلم جوایز متعدد
 نستیوال های بین المللی را کما
 کرده است . تعداد این جوایز
 به صد هاست . در کنار همسه
 جوایز در دنیا مشکل است فقط
 برخی از عده ترین جوایز را نام
 می بریم :
 جایزه اسکار :
 - ((جنگ و صلح)) ۱۹۶۸
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۶
 - ((منگوه اشک باورند ارد))
 ۱۹۸۰
 جایزه ((پالمه دور)) در ششمین
 نستیوال بین المللی فلم (کان)
 - ((لنگه های پرواز میکنند)) ۱۹۵۸
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی
 فلم (ماسکو)
 - ((پروینت یاف انسان)) ۱۹۵۹
 - ((آسمان)) ۱۹۶۱
 - ((جنگ و صلح)) بخش اول و دوم
 سال ۱۹۶۵
 - ((کله شیرین - آزاد))
 ۱۹۷۵
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۵
 - ((مینو)) ۱۹۷۷
 - ((تهران)) ۱۹۸۱
 - ((بیابان)) ۱۹۸۵
 جایزه خرس طلایی
 - ((صمود)) ۱۹۷۷
 - ((تم)) ۱۹۸۷
 جایزه گره گریستل در نستیوال های
 کارلوی واری
 - ((سقوط برلین)) ۱۹۵۰
 - ((سال فراموش نشدنی)) ۱۹۱۹
 ۱۹۵۲
 - ((دوستان واقعی)) ۱۹۵۴
 - ((سریر)) ۱۹۶۰
 - ((نه روزانیکال)) ۱۹۶۲
 - ((اطفا فی آتش)) ۱۹۷۲
 - ((رمانسها شقان)) ۱۹۷۴
 - ((ناقوس های سرن)) ۱۹۸۲
 جایزه گولدن دوف (نستیوال
 بین المللی فلم های مستند و فلم
 های کوتاه لایونگ)
 - ((فاشیم روسی)) ۱۹۶۵
 - ((مارش)) ۱۹۶۶
 علاوه بر جوایز فوق فلم های
 موسفلم مفتخر به کسب ده ها
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده
 اند . فلم های زیادی که در سن
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند
 جوایز بزرگ نستیوال های بین
 المللی را برنده اند . به گونه
 مثال ایوان دیکورچی هایسترو
 ((گراند پرکس)) را از نستیوال
 کراکوف به انجمن ارمان آورد .
 هنگامیکه این سطرها بنیستنه
 میشوند موسفلم به دوره جدیدی
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .
 بازسازی راه خود را به سوی
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود
 موسفلم و کارگردانان آن در
 طول تاریخ این موسسه به اثار
 کلاسیک های ادبیات روسیه
 وفادار ماندند . قبل از همه در
 میان نویسنده گان بسیار معروفه
 آثارشان در فلم هار زنده می دیاره
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتووان
 نام برد . از سازمانهای تولستوی
 آثار وی فلم ساخته شد ؛
 - ((جنگ و صلح)) توسط سرگی
 باند رچوک (رستخیز) توسط
 میخائیل شویتسر (اناکارینینا)
 توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)
 توسط ایگور تالکین .
 همچنان ((آشیانه نجبا)) ی
 ایوان تورگف توسط اندری میخا
 لکوف کجا لوفسکی (رومانوید)
 ناک ((الکساند راستروفسکی
 توسط ادره ریزانوف (برادران
 کارامازوف) فیودر استایفسکی
 توسط ایوان پیرف (پرویسگو)
 دانف ((الکساند روشکین ، توسط
 سرگی باند رچوک)) (جت هادر)
 آسمان ناید بد میشوند)) ماکسم
 است و این به معنی تجدید
 بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی
 سازمانی و اداری است . هدفاز
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح
 هنری فلم هاست .

آنطرف پرده

بقیه از صفحه (۴۲)

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم ؟
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 به راهن خواب قرار داشتند
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعانم آنی منی
 براینکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجرائتیکست که بعد از ما
 ست ۷ شب پدرم موجودیت ما
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها
 چنین نگوری شده اند : بروسه
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق
 و بروسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان دیده میاید
 سوا لاتی دارند ، بفرمایید

کرده سانسور نمایند . روتیکه
 پرده های تلویزیون سیا میشود
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین
 کنند و غلیظ به تصور می آید .
 در فلم ((ایه)) روس نمستی
 از یک صحنه دختر فلم بالباسی
 که در تن دارد کاملاً بی پروا -
 عادی نشسته و کوچکترین اثری
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره
 ۴۷۸ همین فلم را که یادداشت
 های کارندان از نیایی نوشته شده
 بخوانید .
 - در اینجا آقا ی ظفری یک تن
 از کارندان از نیایی این جملات
 را نوشته اند :
 - دقیقه نهم : ((دختر فلم
 خراب نشسته))
 - دقیقه چاردهم : ((بنسل در
 معلوم میشود))
 - دقیقه سیم : ((سینه زن کن
 یک مثال دیز :
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم ؟
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 به راهن خواب قرار داشتند
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعانم آنی منی
 براینکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجرائتیکست که بعد از ما
 ست ۷ شب پدرم موجودیت ما
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها
 چنین نگوری شده اند : بروسه
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق
 و بروسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان دیده میاید
 سوا لاتی دارند ، بفرمایید

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم ؟
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 به راهن خواب قرار داشتند
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعانم آنی منی
 براینکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجرائتیکست که بعد از ما
 ست ۷ شب پدرم موجودیت ما
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها
 چنین نگوری شده اند : بروسه
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق
 و بروسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان دیده میاید
 سوا لاتی دارند ، بفرمایید

جایزه سینمایی
 جایزه سینمایی
 جایزه سینمایی
 جایزه سینمایی

میخواهید کودکان تان

زنده و

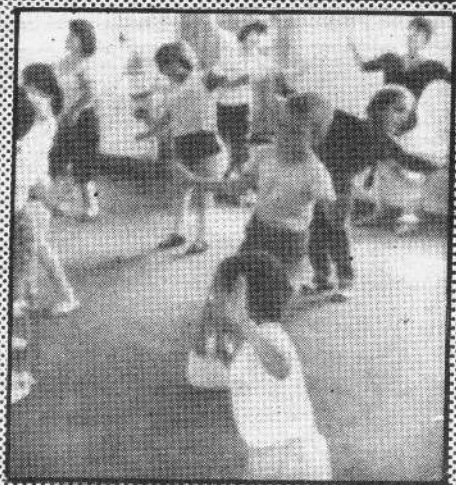
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده‌گی کودکان را
تهدید میکند •





بسیار از حمله قلبی (سکته) و سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل می دهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدوم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می مانند. به همین دلیل اخیراً رگانه ها اگر رشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانگی و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند سقوط از بلندی در صدر لیست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کاناडा منتشر شده حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله است که از زیر پسا در می رود. بخصوص از زیر پایی مادر کلان ها. به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید. خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه در کودکان کاناڈایی توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدوم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت صدمات دماغی دچار (میرگی) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هر ثانیه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. علاوه بر این میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوریا کاناڈایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگارند و کودکان شان را با خود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همومیت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه تردها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسبب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کاناڈا در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد در آن کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات باارنگی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد دانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلند ی آن بحد ی بود که کودک میتواندست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیه را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقررات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها کاسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ث بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیزین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

پولد اهارا رکت مرشعا برتند
 - پس شما از سینما بریده اید؟
 - نوشته کنید: پلی، از سینما بریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!

خاطر خود میگویم!
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟
 - بخاطر چهره غایب شما
 - استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.
 - در خانه چه کسانی علاقتند - دامه راه شما اند «خانم» اغفال واهیچینک!
 - واهیچینک، وقتی مشق برتند - میگردم مادرم برای میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس - میخواندی حالا بر میرسی بوی - و خانم و اغفالان در دیار عشر شما چگونه می اندیشند؟
 - شش اولاد هائی نانی دادی فریاد برآمدند ازت بودند - جیور ندیدم به نانوای بروی - رفتی در لست نام نوشتی بیویان را د بود، گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند، من زیر پا شد هرچه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا - خرد درین بیویان خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود - فریاد زدم، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندانم - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در باهر گری خورد - اید یعنی که در لایلاهی هنسر خود را گم کرده اید؟
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد اید میگردند - من بیشتر اکثر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض - مصاب هستید؟
 - حسادت کله زشتی است - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلا هنرمند نیست - هنرمند جایی خود را در هیچکس نمیتواند کرد یگری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق - سید شریف حارث، استاد بینا و غیره در گذشتند ولی هدف جایی نداشتند - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که یگری باشید؟
 - پس رفتی نقش خان و ملک را در نوبدا بازی میگردید خودتان نبودید؟
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

گل جهنم

بقیه از صفحه (۷۷)

رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معناد با تهنیق مهر و مومن و امتیازها - ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلا صفر است.
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مسئولین مواد مخدره پروفسور گابریل ناهای از هفتون کولمبای نهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:
 ((با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است.))
 هنگامیکه ساله "زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند - با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کامله درخور توجه و نهایت در نظر داشت اینکته برای سالیان متفادی زنده گی افراد معناد به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته، سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم - دیگر جهان در مو تق بهترترین قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.
 تا به آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۹۶۰ میگرد - در یک جهت قضیه والدین معنادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معنادین نسل جوان انتطخ کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند - در راه مبارزه بمنظور حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن، نقش بارز دکتر نلزی بهیروت، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد - او استدلال میکرد که بدون معنادین، بازار تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد - نامبرده اظهار میکرد: ((ما هدانم آنهاکی استند و در کجا میتوان آنها را جستجو کرد؟ بنابراین میتوانم عمل گیم و دست به اقدامی بزنم))
 ولی در جهت دیگر قضیه، دیگران به نام آزادی فردی، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند - او ویسن گهن و رئیس اداره " پلی سهدن بخاطر جامعه فایز از مواد مخدره اظهار میدارد: ((لیبها التهمت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معنادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از نرسندگان دوره گرد جمع آوری میگردیم))
 یقینا راه حل لبرال بی فایده بود ولی چگونه میتوانستم مردم راه این نظر مقامد ساین تا اهمیت موضع را درک کنند.
 بالاخره، همینکه ساله به مرحله "حاد خود رسید، چشم و گوش مردم باز شد، چنانچه یک مسئول امور اجتماعی اظهار داشت: ((همینکه در جاده ها روزناری به شعارجوانک های معناد انزوده شد دل ملبال فرزندان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم مبادا آنها نزم معناد شوند))
 همینکه توجه عامه به مسئله جلب شد، همه وخامت آنرا درک کردند - رای گیری هاشان داد که تهیه همه از ایلیسی شد - ضد مواد مخدره حمایت میکند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی وصاله گارآ تهیه باشد.
 برای آغاز مبارزه، تفاوت میان مواد مخدره ((شدید)) و ((خفیف)) وجود نداشت - شمش مانند مهر و مومن خطرناک شخصی گردید و مسئولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قائل نبودند - چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره قاجایی و منتهی منتج به جرمه با حضور در محکم میگردید و نرویش آن معمولا شاه هدف خاصی بود - پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود - در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) مسوود گردید - در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سو استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند - همین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است - شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: - ((خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل باشکلی مواجه خواهید شد))
اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین، بد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره مسوود میگردند ولی غالباً تلاش های آنها - بسنده نمود - آنها نوجوانان تند خوئی آنها، از جمله معنادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگردانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیخطر کفتر دارسیه میتوانند بگویند؟
 هر سال مورد ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، هشیه ((حشوش یا جرس)) رای فرستند - دهن هشیه بی پرده هدین تعارف آمده است: ((جرس اگرچه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعت ها رانیه شکل انحراف شده آن احساس میکنند ...
 تا به تیر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در سدن دود کننده باقی میماند))
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلاسها، اشاعیه های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن انزوده میشود - بمنظور مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر حذر کننده مواد مخدره تشکیل گردیده است - کود تیمپل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقامد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن - زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد))
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان وضع و شدیدترین جلوگیری از افتتار سازمان داده شد.
 در جهان صحبت های منظم، شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسطه به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفتش سفتهان حشیش دود میگردند - مصر میگوید: ((در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معنادین وجود داشت - ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا به حد بزرگ بود، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مسئولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزی را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند - شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد - در حوالی آخر سال لکچر های شاهه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.
 تمام بزرگان اینکته با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند و هدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در - سزا تاسر شهر وسعت پیدا کرد.
 معلین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند.

الیهزایت و سبتر بزرگی از زنانیکه نوجوانان معناد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضما به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میورد - زن موجود بعد از اینکه دیفات دختش میوا در سن ۱۴ سالگی معناد به حشیش است با سهر شمه معلی ((سازمان ضد مواد مخدره و والدین)) را سازمان داد - او توضیح کرد: ((هجا اکنون دیگر یکسک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میوردم، هرگز دخترم به حشیش اعتیاد پیدا نمیگرد))
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میز کنند، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد - هر گاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند، مسئولین امور اجتماعی زنده گی آنها را تا مدت یکسال تحت نظارت قرار میدهند - بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشاور آموزده در تماس نزدیک قرار میداشتند - بالاخره، مسئولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا ((کولکف)) معالجوی دویتر از صل رست بفرستند.
 از جمله ۹۶ نوجوان معناد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظون گیر افتاده بودند، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند - از جمله (۱۱) نفر که کوپس های مربوط را تکمیل کرده اند، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند - کنت لامن جوان نرزه ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: ((این بهترین چمنست که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است - من حالایک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد))
 تا دایر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آهز بود که برنام های مشابه جلوگیری از مواد مخدره از آنزمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میورود که همه کشورها را در بر میگرد.
 پیلاگروستروم تنظیم کننده برنامه ((سهرمان ضد مواد مخدره)) که در قوا صلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند، میگوید: ((قانون هیچگونه تنطی را نمی پذیرد - اگرچه مواد مخدره معناد شهید، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید))
کک های قانونی:
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مسئولین امور اجتماعی اجازه داد که از طبقه مساکم، جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند - کالین نلم سترم، راهنمای اجتماعی در کلتیک ماهاکه سالانه با تهیه (۶۰۰) واقعه نهایت شکل ساحه سنگلم سروکار دارد، میگوید: ((مفهوم قانونی آنست که اهد هشیه وجود دارد - ما هرگز نباید خود را قف بکیم و مرگ معنادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند، تا شاکم))
 مشکل است پیرامون اقدامات تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر نراند به مناقشه پرداخت - اولیگان بزرگ از سنگلم، در سن ۱۴ سالگی به مهر و مومن معناد شد - مادرش، معلین و تم ماهیا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی نصیب نشد - در سال ۱۹۷۸ تهیهها در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت.
 بقیه در صفحه (۸۵)

بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده نمیتوانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - نقطه صد اعمانی که بیست اعمانی آنرا برای مرستون ریست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نحیندار برای خرد کسوت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند - فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بابیسکل از کابل حرکت کردم یک بابیسکل جدید ((سه تنگه انگلیسی)) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته تنید به جلال آباد سرفتنده که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگرچه داستان طولانی است مکن خلاصیه به عرض میروم - حرکت از جلال آباد و بیورازمین (نورخ) شیب راسر خین سار و بیورازمین کستان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معنی مشغور سکما
 (معبد طلایی) در آنجا واقع است - وارگد شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدم، بعد از آن رسیدم از شهر د هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدم - ((ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکساز و پنصد کیلومتر میباشند)) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتم، جسون فیصد ند که من توسط بابیسکل نام بمبئی میباشم اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخورد، بریان یا خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراک کمیرت نرسد، میتوانی از خورد استفاده کنی، دوم اینکه در بین راه جیور را باید ازین خطلی بیورگی که در آنجا هزاران هزار میور زنده گی میکنند، مجرد اینکه زیادیدند یا لایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخورد استفاده کنی، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در راه و بیوراز قریه ها دیدن و عجایب بین راه وارد جنگل بسیار بزرگ با درختان قوی الجته شدم که صداهای حیوانات عجیب و غریب انسان را به هراس و امیداشت - بعد از طی چندین ساعت راه با خود فکر کردم که اینها الله از خطر میورنا خلاص شدم - در همین فکر بودم که هجیم شاد یا شروع گردیدم - در دعاها میور ها میورن از بالای درختان و اطراف پته را ظاهر میگردید، شاد یا نسبتاً جته کوچک داشتند رنگ سیاه مایل به نسواری را ای دهای دراز و یک تعداد شان هم شادی های زرد رنگ معمولی بودند - حمله شاد یا طسوری شروع گردید که اولاً راه رفتن حرکت مرا سد و کردند تا به خود جنبیدم مورد حمله شادی ها واقع شده بودم - بر از بابیسکل با بین انداختند و ده ها شادی بر سر شانه هام بالا شدند - بعضی شان زین و تاپیر بابیسکل را با بدن ام جویند بعضی شان لبا سهام را باره میگردند و بعضی شان موها هم را می کشیدند و دیگران که به من دسترس نداشتند در حالیکه بعضی از آنها جوجه های شان را در - میزدند و فریاد داشتند میرقصیدند - و خیز و جست شیت زد بهم صورتیکه بود خود راه بخود رسانیدم و چندین شت آنرا به اطراف تیت کرده باشم میورن ها یکم مرارها کرده و متوجه جیدن و خوردن نخود ها شدند و من هم قرار را بر قرار ترجیح داده از - صحنه مجادله فرار نمودم - در حالیکه لبا سهام را را تکانده و بابیسکل خود را از زمین بالا میگردم - متوجه شدم که در تمام بدن زخمهای متعدد دی از - اثر جنگ و شدم ندان میورنا به وجود آمده که هیچ کدام آن زخم عمیق و خطرناک نبود و خوشبختانه به اثر استعمال کمی تینچر که با خود داشتم بهتر شد - بر سرعت حرکت خود افزودم که میاد امیورنا

پس از نوح جان کردن نخود ها ترا تعقیب نمایند و از جانب دیگر چون چند ساعت وقت مرا شادی ها گرفته بودند باید هرچه زود تر و سریع تر حرکت میگردم که رسیدن شب در جنگل بسیار خطرناک است خطر حیوانات وحشی و مارها واقعی ها خطر های بی مرگبار دسی دارد - بهر صورت نوشیدم تا هر چه زود تر از جنگل خارج شوم اما متاسفانه پس از مسافه چند کیلومتر یک گله فیل های وحشی سرک را مسدود نموده بودند و راه عبور به کلی وجود نداشت و از - جانب دیگر نزد یک شدن با بین حیوانات عظیم - الجثه وحشی بسیار خطرناک بود حالاً باید تصمیم میگردم - یا انتظار کشیدم که گله فیل راه را باز نماید که در این صورت امکان داشت تمام روز حرکت نکنند و از وضع طوری معلوم میشد که برای نوشیدن آب و استراحت آمده اند - زیرا آنجا در کنار چاه - برکه آب صاف وجود داشت پس چه کم؟ با بسند تصمیم میگردم، در اینجا بود که تک بینی به خاطر م رسید - من نمیگویم زبان کن پایه فکر سود باشی ای زفرست بی خبر در هر چه باشی زود باشی و پنجم از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتم یعنی از بیوا هه حرکت کردم که با بابیسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را با زیمیکرم، امانه به موازی سرک بلکه به هر طرف که راه میداشتم پیشرفت کرده در اثر نداشتن قطب نما براه ناما، راه را به گلسی تم کردم، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میسید و من در فکر نوشیدن بودم که چه باید کرد وجه نگردد -
 درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد - ((دستی از غیب برون آید و کاری بکند)) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شب در این جنگل خوف بسیار خطرناک بود و در اثنا شیکه از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنه ها - فکر کردم که ام مار گریز یا حیوان وحشی باشد، خود را آماده کردم و کارگ شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد - چند لحظه گوش به آواز درجای خود استاد، آواز گم شده بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیورن یک تر، در دعوتاً و نفرات قف درختی قطور بود و من مبارزه تسلیم شدم - زیرا مقاومت فایده بیسنده داشت - بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی پایانس مید که آوازی مانند اشیا لقی بیورن کشید - پس از چند دقیقه سه جار نفر د پیرم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بابیسکل مال بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند - پس از فاصله نه چندان دور - در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانس در درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سرا - رانسان نزد ریس قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگرچه ارد و بیوراد بسیار نرزه یک به آن عزیزان بود، میشد کلمات آنها را یک اندازه درک کرد و به فمهم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم از فمهم های هندی وهم به طور خصوص یاد گرفته بودم و در اثنا بی سقم هم در پاکستان رهند رستان لطفاً ورق بزنه

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های یخه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و شدت حی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تد اوی میکنم ناگهان خوتند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تد اوی میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت توهم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تد اوی میکی؟ گفتم: من تد اوی مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تد اوی شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تد اوی کرده نتوانستی در نتیجه تد اوی غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تد اوی کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم دارم در اینجا باید ریسک را قبول کنم. دختر را به من دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورد، و وقتی که به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برینم بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریس انسانی باید باشد و افغانا، چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میلیونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انشی بیونیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزدین مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آوردند و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزدین های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین با توریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول با خود خوانیدم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدین خانه رئیس قبیله و خورا که خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه. شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحبت با ی گردید و نظریه امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پدیدت جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذ هبسی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجهی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را می دیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پانک و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هند ی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن در وام کرد که خوردند و نوشیدند، سر را بیدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه بار هم از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن با فخر تو و صحبت پایی دخترم تر-تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد ی نسبی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پشمان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شاد مانسی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلبا چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب-قیمت خورس داشتم. بهترین خورا کها و بهترین سبزه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستند حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بوز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسیدم. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیل و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهرة دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و شما دختر را احسان نمود، مالاتت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طو ر تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. در سفر با دی گارد مسلح غنیر رهنا با من همراه نبودند از جنگل ناس شده رجاده عمومی رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دفعه وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل نیدید چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سولات بسیار بسیار مشکل میکسید، مشکلات سولات کانگری بودند. شما هم رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل و حتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویشش همم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کوساران- نرو ی نگفته ام اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسند چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست بین نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدینک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف

دانش فای گسترده



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و پنجه های بلند وجود دارد. پداریا اهمیت در پیش رو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کار باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرهابد انید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذرناشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکند.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید. چرا با حرف های کوچک آرزو های بزرگی را ایجاد میکنید؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیرونیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوئید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزو تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد هاسمی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جین له میلستیا ورکولسو
سره زیاته مینه لری؟
— حدای دیاره داعبره مه کوه او مه دالاجاته بنیه امیلستیا
ورکول می نه خوئیری اونه می داپیری میلستیاوی خورل
خوئیری می چی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —
ورخیم به تیره بیا همه خواره چی به خبله می باخه کریم، پسر
خوند راکوی.
— یانی، چی اشیز هم یاست؟
— آشیزخونه، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خبل
لاس، هوسانه یخیم.
— سره له دی چی ستاس میلستیاوی او دعوتونه نه خوئیری
خوبیا هم هیله ده چی یوه ورخ ستاسی دلاس د هوسانی له خوند
خخه خوند واخلسو.

رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه
میکند.
آدرس: خوشحال مینه مقابل لیه، سپین کلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست.
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

زنگی در ذهنم نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگه بود
گفتید اسد آباد کنرا، آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید؟
— بلی، ما ازسلسله خانواده علامه سید جمال الدین افغان
استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا
با محترم قناری و قمار مرزی شدیم و قس دربار
کودک پنج ساله از وی سوال کردم، چنین گفت:
(بسم الله الرحمن الرحیم)

سید اعظم جان که امت بی شمیر بزرگ اسلام است، از نبرغ
سرور کاینات بهره گرفته است.
او که کودک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که
بعلا از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم.
او درس شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و در
یک سال را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

استعدادها

تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی
— موز سرورت لروچی خین بولکورو سائو، خلد ورسره، شنانی و ان
بمزنو بیوا و نه بی وویژنو، نه داجی بخرنی اوزموز له جا بیو یال
خخه پردی (بیدانه) نمایتنامی جوی ی تری و بدی باب ما یسه
راد یزکی بیو کویس کپی، اوتی یوخده می نعه دبلگورچی تر خاویزا و
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند، د ساری به پول
مومن جان اوئیرینو، آدم جان اودرخانی او داسی نورپی کیسی
چی به تری هم زمار ل شوی د.
— خیرتکه چی به اوسنی رخت کی هخه کیری موعهر خوک یوه پاکل خانگه
برج برچی، ایپاسی سوار پی بی یونایشنامه لیکورینی ایس کسه
لوعهار کی، ایرتیره تری واپه، اینه عین؟
— دتمشیل له عتر سره بی ساری او ینکه مینه لری، سوارم بدی برج
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نس.
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نوا و بخرنی سفرونه عکله ویزیری
یو وارد گال دمش به تیکه ویزندل نس، د ریای نس منوال د سولی
او بیستون منوال بی نیمه تلای و اوند پی بیس می ترلاسه
تری بدی، پنجه سلی می شوروی اتجان ته سفرد لود.
— که تاسی ته خوت ریای چی ستاتمشیل نترس می نه سوسیری، خور
اشینی کیری، ایاد احبره رشتیان؟

— نه، ابداهه به تاسی خبرونه حواشینی کیری، حکه سرخو، بیلا
بیل دوق او حلیقه لری، یوه ریخ به باری د موشگاه تر ختک روان
م، دوی بیلی می ترنتک سیری سوپی، یوی راته وییل: ((خاتن
سر مونایت)) ما برته وییل: تشکر بچیم، یوحو شینی روسته بیبا
عنامه بیلی می مخی ته راعلی، هعه یوه چی لومی بی خه کسه
امخی ته رافله او دهنی بلی له خوی بییره بنینه و نو.
— بنتله، بیا هنی چی خبره بی راته کیری و، رانز دی شوه.
— بداسی حال کی چی سترکی بی له اوئیکو دکوی، ماته بی لاس
راتی او تکرار تکراری بخینه ووینتله.
— ما ورته وییل: هرخوک او علاقه بی، نه ولی به خیلی خبری دی
دومره متاثره او بیبیمانه بی؟ یوهترسند باید براخه حوصله او ورین
تندی ولسری.
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست؟ د پنتوندا
یشامو دند بیت سرپرست او هم د پنتوندا نمایشامو د د ایرکمره
مشل او وریمور به تیکه دنده ترسره کیم او په راتلونکی کی یو
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لرم.
— تاسی دخیل شخصی ژوند به برجه کی خیلو مینه والوته خه ویل
سوار پی؟
— دوره زمان لرم، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی، او دوار
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری، زه او میرمن او جیان می
به سمیت سره ژوند کوم، د اقتصاد د بلوه شکر محتاجه نه م، که د
حنی عواطف له کبله، د هنر د نری نه می تره شور او په کور کینا ستم
بیاهم ته احتیاج کیری.

بنسخه نارینه

۱۶ د مخ پاتی
چه اربناطت په کورن کی غیر
نورمال دی، او دلته دی چه
جلاسی شروع کیزی، هر یوهغه
خیل اصلی باطنی خواص او -
کرکتیوویل نه نایی، گوری چی
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری
اماد موضوع د مخکی نه ورنه
عادی شوی وی.
اشنبا هانود واقع کولو به وخت
کی یو ویل نه لار شونه وکړی.
په یاد لروچی یواری یوی بنخس
په اجتماع کی جان داسی معرف

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات
عروس و اتمام بونستروهنزوع
الیم مطابق ذوقا تازا باقیمت
های مناسب و رعایت بخشسی
عرضه میدارد.
آدرس: سرای سید حبیب الله
واقع جاده مندوی
نمبر تلفون: ۲۱۳۶۲

داسی ثابت شویده، چی نارینه
کیدای شی په در یو حالونوکی ترارولری
ولسری.
۱- کوبی، ۲- د موثری بنخس
سره به تولنه کی، ۳- د غیر
موثری بنخس سره به تولنه.
نتیجه په لاس راغلی ده، چه
د نیلکی بنخس به ختگ کی نارینه
پخبله خان جذاب احساسوی.
داسی بیسنی چی سړی دیوچا په
ظا هری بنه د سنی مین شی، که
شه هم یوهنپی چی زما انتخاب -
دومره شکلام نه لری او باطنی
کیفیت خخه په دومره لنه مودکی
معلومات نه شی ترلاس کوی.
داسی احتمال وجود لری چی
اساس داسی ناخپه سفله ور

خیل کار طرفداری، په وس پروره،
د لور همت لرونکی، پیری فعالسی
اول پیری خوشحاله دی.
هغه تحقیقات چی دانسانانود،
خارجی بنی د جان بولی په مورد
اجرا شویدی، پیری نتیجی په
لاس راغلی دی، مگر په هیخ
یونتحقیق کی داسی حالت ندی
په گونه شو ی، چی داسی بنده
به پیدا شی، چی دهنی ظا هری
بنه به هیجا نه خوند نه ورکوی.
داسی انسان نه پیدا کیزی چی
هرجانه به نیلکی نه وی، او پو-
هنپی چی ویی دهنی ظا هری
بنه نارینه ته دومره محمه ده؟ په
یوه اجتماعی علم کی دهنی او-
نارینه په مورد د تحقیق وروسته

کر: چه که خه هم زه کورن ولیم،
بیاهم مانه د کورکرامم دی او
دهنی د ختگ نارینه وییل: دا
هیخ د قبولو ورنده، هغه بنخه
چی هنی ته د تولو خخه د مخه
د کورکرو، زما لیا ره ند.
پیر نارینه شنه دی چی غواړی خیل
حقوق پرستوانندی په زوره -
وینژانی، کونجی کوی، بنده
یواری د کورکارو اړخول، پرمنخل
چاروکل، نه اشاره کړی، مگر
د همنویومعلومانو په اساس چی
دالمان شرق د عالماتوله خوا د
(۵۰۰) بنخود د تحقیق لاندی
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی
دی، داسی معلومه شویده چی
په کورن ژوند کی بنخس معمولاند

طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر
 من آید . او میگوید : ((اگر سوسه ای
 در من ایجاد کرد که گویا همبازی
 من قصد سوء استفاده را دارد ،
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -
 یتم . اگر خود را راضی نیافتم به -
 بازی ادامه میدهم و به سخنان
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
 همان لحظه از صحنه بیرون
 می آیم . سوال در اینجاست که
 انسان خود چی را می پسندد
 و از چی بدش می آید این هم
 درست مانند قصه زنده گسی
 است . انسان در هر جا هر حالت
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر
 همانگونه رنگ میگیرد .
 از سر دیوی می پرسیم : آیا
 آینده اش را نیز در نهایی سینما
 می بینید ؟
 او خندیده و گفت : ((من در

گذشته فکری کردم که بازگسری
 با رام . مگر گاهی به این خیال
 غرض میخندم و شرم می آید
 حقیقت این است که من هم اکنون
 در این مورد هیچ نمیدانم . زلف
 رسانه های جمعی شخصیت
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز
 آنچه افسانه های پیش معلوم
 نمیشود .
 او بعد از این سخنان نفس
 بلندی برآورده افزود :
 ((در آریل)) به مذاق مذاق
 میل به جهان سینما در من کل کرد .
 بعد ها به این اندیشه افتادم که
 از این راه پول و ثروت نیز کسب
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و
 اندوخته علمی در بخش سینما
 برایم میسر نشد ، به این سبب
 میتوانم بپذیرم که :

((اما ما من به خاطر کسب
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما
 نشده ام .))
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان
 حساب می کنید ؟
 در مورد این پرسش میگوید :
 ((من نمیدانم ، من خود بر سر
 بیشتر فلما حساب نمی کنم
 زیرا اساساً توجه چندانی در -
 مورد آنها صورت نگرفته است . -
 معمولاً یک نکته نزد من موجود
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
 من قرار دارد و در طرف دیگر
 فلما ، من کوشیده ام تا بین
 این هر دو تناسبی درستی را -
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک
 کردم که این امر ناممکن است . -
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
 وقف فلما بمانم .
 - پس شما اکنون از خود راضی
 هستید ؟
 ((هنرمند شدن واقعا به
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر
 میکنم که تا هنوز روشی درستی
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
 حاصل کنم .))
 در این میان سخن بر سر من -
 چکرورسی آمد ، سری دیوی در
 اندیشه نوروت ، بعد آهسی
 بر آورده و سپس به سخنانش
 ادامه داد : ((رشته ها پیوسته
 می گردند ، به هم محکم میشوند و
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای
 همیشه به یک رنگ نمیند .))
 برای برهن سازی از اجالت -
 در آلودگی بر سر دم :

آیا از فلما می ((بکنه)) بیشتر
 اند با ((راضی است با چکرور
 با این پرسش آثار سرتی در
 شما پیشید پذیرد که گفت :
 ((اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر
 آنچه برای من از همه محترمت
 اینست که من برای رضایت خود
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر
 بد و ستان همبازی خوشی که با
 بودن آنهاد رهن هدلی وصیبت
 ایجاد میگرد .))
 در آخرین لحظات گفت و شنود
 ما سری دیوی بر این گفته تاکید
 نمود :
 ((وقتی در ایام که نفس را
 به خوش بازی کرده ام و خواستی
 را که از من تقاضا میروند به جفا
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم))

من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد ، من
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خو -
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاق مکتب
 است و ده سال دارد .
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دار الحفاظ بر آمدم .
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم
 بود ، به فکر نوروتم ، ((ایا)) های زانگرا بخود مشغول می ساخت .
 از خود می پرسیدم :
 - ایا با این کودک کمک مادی صورت خواهد گرفت ؟
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
 خواهد شد ؟
 - ایا عالتا در مملوئی ناکولت ، در صف ۸ مکتب شاملین
 خواهد ساخت ؟
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار
 گذاشته خواهد شد ؟
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنیة از منحه (۱)
 در نگاه فخر چه به اساس
 احتضار فضیلت است !
 به جای چیزی بانام جهان سوم
 باره ای از جهان بیگانه ماید پدر
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در
 مد ار توسعه و البته به مراکز تراکم
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
 میدل میکند و انبوهی از زرم -
 سیاره راه بر هوش عقب مانده گسی
 به حال خود میگذارد .
 حتی اگر به تومی کود کانه
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان
 چه جای برای آن باقی میگذارد .
 ما برای آن که بپوهده در بر هوشی
 بی مخاطب فراد نکشیده با نسیم
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .
 کرم
 کاره جایی رسیده است که دیگر
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر
 امکانات بی نهایت بی زنی شده حاکمیت
 ها است . اما ان حاکمیت ها که بنا
 بر خصلت خود فقط می کوشند
 توده ها را هر چه ناگاه ترنگه
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
 انصون شان کرده تا ناچار با
 چسباندن رنگ جاسوس اجنسی و
 خرابکاران دست مخالفان بپدار دل
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ -
 گونه اظهار نظر مخلوف بر نشد و
 نزد بد رانی در هند چشم ممکن
 است به رشد نوروت دهند تا در -
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه
 های تمسعد اجتنامی ، سراز میان
 میله های سیاه جالی بیرون کشند
 اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه
 ذهن توده ها را از قالب های پنهانی
 باجمود های القایی تکی بر خواندی
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی
 دولت های که همه مجاهد
 شان در طریق دورنگ داشتن
 مردم از بی بردن به واقعات -
 خلاصه می شود چه امیدی برای
 رنگاری باقی می ماند اگر دل -
 سپردن به امید تلاش و کوشش -
 دلسوزانه از سوی حکومت ها
 حاصل جز افزایش فاصله
 عقب مانده گی ندارد .
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام
 من در دست من و چهار سال پیش
 از این در شرمی نوشته ام .
 . . . موردی که اکنون با -
 د یوارهای اتاقش و از آخرین را
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه
 کلبه برمهه اری خشک نظرس
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حماحه اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بوجاست
 جهالت نیز باقی است اما جفا -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شوی باشد برای
 روز تافتن د او طلبانه خلق از -
 معبد دانش بشری به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 هتوک خرافه و هم چینی در -
 تمسعد کور کور است . بی گسنان
 پس از زینده شدن نقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ارض نشد است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 د چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب
 جهانی است که خود تلویر تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصمصرا
 خواهد بود .
 برای روشنفکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد د پالوگی بالایی
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان مارا عوامل دست
 نشانده و دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 د یوارنگه داشته شده مارا از خاطر
 ببرند ، بیانات را چشم به ما دختمانه
 و ناکه بدین یاری های بنیانی و -
 دگرگون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون در حضور توده را با بهره
 جویی از سمیوتیسی میخوانند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فانه مراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بد ران مغرور کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شما بد ران جهالتی من مشکل مان
 با این مبارتتم انگیزمان کم که :
 روشنفکران سم باید مجزیه بی
 صورت د هد و دگر که نیروی ممکن ها
 تونسی بزند .

مینتوبه مهراتوی تصور می
 د یو چاچه خوک خوبش نویسی
 د نوموری عکس به زره کی های نیسی
 خود وخت به تیره و سوسه د
 خونش شوی مقابل بیخوله باد
 وئی ، اما عکس بی به زره کی باقی
 باقی کبزی . نو که نوموری به
 همه تپ کوم چی هنی عکس نه
 د بر شیا هت لری ، خونوی او -
 د ستی بری مینبزی
 مثلانارینه به وارسه دری نیسی
 لری ، که د نزدی خنخه ورته خیر
 شو ، گوزوجه داد ری سره نیسی
 به خیل منع کی سره مشابه دی
 یعنی یوتیپ نیسی دی . کیدای
 شس چی نوموری نارینه د اموضع
 احساس تکی .
 یونسته : د دنیا پر مخ داسی -
 خوک پیدا کنیزی چی همه عشق
 زنه بی زنی
 خواب چی هو ، داسی نواد ونسه
 شنه چی عشق (مینتوب) بیخی
 نه بیوانی .
 اریاچی لیکوال لیکس چی
 نوموری نواد ونسه تعجب کوی او
 وای چی عشق یومرض دی .
 عشق به د نیکی یومرض عنوان
 ندی ، او ای چی کیدای شس چی
 پرانسان باندی د عشق به وخت
 کی د یورفگان راشی ، د یورفگمن
 ووسی ، چه د افگنوتوب دانسان
 په اعضا بواندی سخت تاثیر کوی
 اوحنی د لیونتوب مرخلی نه بیسی
 رسوی .

میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حماحه اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بوجاست
 جهالت نیز باقی است اما جفا -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شوی باشد برای
 روز تافتن د او طلبانه خلق از -
 معبد دانش بشری به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 هتوک خرافه و هم چینی در -
 تمسعد کور کور است . بی گسنان
 پس از زینده شدن نقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ارض نشد است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 د چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب
 جهانی است که خود تلویر تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصمصرا
 خواهد بود .
 برای روشنفکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد د پالوگی بالایی
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان مارا عوامل دست
 نشانده و دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 د یوارنگه داشته شده مارا از خاطر
 ببرند ، بیانات را چشم به ما دختمانه
 و ناکه بدین یاری های بنیانی و -
 دگرگون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون در حضور توده را با بهره
 جویی از سمیوتیسی میخوانند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فانه مراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بد ران مغرور کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شما بد ران جهالتی من مشکل مان
 با این مبارتتم انگیزمان کم که :
 روشنفکران سم باید مجزیه بی
 صورت د هد و دگر که نیروی ممکن ها
 تونسی بزند .

از فرستاده های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی ستیو تشریف بیاورید.

به جای شوهر

از قول یک تن از زنان صاحب جمال و بازیگر مشهور سینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جایی شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره پشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

عشق امروزی

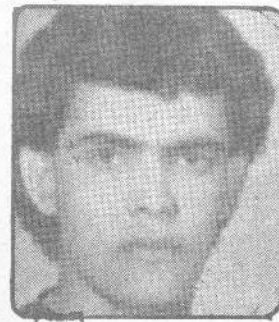
بسر: عزیزم، واقعا نتوانم سرا دوست داری؟
دختر: بله، برویز جان!
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟
ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصا وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوما زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۴۰ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که ((درخت باران)) در تیشور و نامی خود نوعات زیادی هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرما و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت
لوس ازین
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.
اولی: آپ که سرمی شکست.
دومی: آخر آپ در کوزه بود.



از اداره مجله مایرون - خواهشمندم تا محترم انجنیر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور از محنت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید:

۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشته. هنر سینما که یک هنر جاودانی است من سخت دوست دار آن میباشم. از جمله کسانی استم که هنر سینما را رد کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم. اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید.

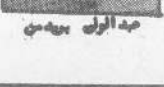
من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

نصیر احمد نایل، محصل پوهنتون

درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گری استقبال نمود. ویها شق تینامونتم شده بود. اما بعد از مدتی از ختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟

گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند. بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند



نگته ها

۱- بیران زیا :

صورت مردان وزنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گردد. باشند. (جوزف مک بیل)

۲- فاجعه زندگی :

((برنارد شاور)) نمایشنامه نویسن مشهور ایرلندی میگوید: زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی از نوبت است که داشته ام و دیگری رسیدن به نوبت است که دارم.

۳- رواجش دهید :

زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکنید. رواجش دهید. (جان میلتن)) شاعر انگلیسی
ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایان است که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد. به جز از شکست یک قلب و جیب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود میشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد می نماید.

نگته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است. (حضرت علی ره)
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)
ارسالی مطیع الله سلطانی

بزرگترین سگرت جهان

در دنیا همه موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیون ها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انرا کش کنید. آیا در خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

- * بد بخت است کسیکه خود شن نمیرد و نگاهش نمیرد.
- * کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.
- * کم خوابی عبادت است و کم آیزی عاقبت است.
- * سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از پوهنتنی فارسی

دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -
برستد، دوستم بدار مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به اول می بندند، دوستم بدار
ریگدار دوست داشته باشم،
دوستم بدار و اجازت بده
همچو غراب های مستی بخس
و شادی آفرین شعراز شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناپ وصال سرا بامست و پروانه
ات نعام، بگداهم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بوی گل های خوشبو
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت
باشم و درست داشته باشم
بگدار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شوریسار
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده
هم چون کاهستان و همانند بیت
پرستان ثنا بیت نعام ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بدار ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازت بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق.

سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های
درد استخوان در کفرانسی کسه
اخیراً برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لندن
تشکیل شد، اعلام کردند که
تخت خواب های فنری و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهید روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
وارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با تپ نامطلوب روی
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد،
نه از فلزی و فنری.

ارسانی وزه ستاره اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید:
اقای محترم مدیر مسئول، در -
نورده ای که برای اشتراک
یکساله در مجله شما خانه ببری
کرده بود، در اخیر آن نه
شده بود که اگر در آخر سال
از مجله شما رضی نبودم، بلیسی
که تحویل کرده ام بن مسترد
خواهند شد.

اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابراز
نارضایتی نموده، استرداد مبلغ
مذبور را خواهیم.

نامه مذبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود:
عنا چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سرکم، متفنی ام
که مبلغ مذبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته مجله
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید.

ارسانی: محمد یوسف ویس
گی از کی مسترسد؟
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زندگی بشر رسیده است:
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از اربابش و -
ارباب از زنی.

ارسانی: روزشانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
(امید لئون) در آمریکا نصب شد.
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت.
اولین تلگراف:
اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
نخانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد.

اولین امبولانس:
اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان
ساخته و به کار گرفته شد. این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رسانند.

اولین پلیس زن:
اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسانی: سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد. ای این بزرگترین
بدبختی نیست؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نواقص دیگران
استند؟ چرا انسانها زهمه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا همه
نواقص کسی صادفانه دوست
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم
که فکر میکنند؟
بس چرا من شماست
مازده علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم! ایامن
خیلی ناتوانم؟

ارسانی: تو یا سنی
برای دختران
هرگاه گردن بلند دارند،
گوشواره دراز بزیبایی تان
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارید
این شوق را نکشید.

ارسانی: عبد الناصر شریفی

یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و بدارندان
یارب کجیه صبر و الهیز مسا ز بی
و این درد پنهانی مرا آشکار سازی
یارب مرا از دوری آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

ستاره همد
غیب المصلهای زیبا و
دلشیز در باره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی
بهنتر از عشق نداشته. (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش بهترین گفته های عاشقانه
در روی زن اثربند دارند. (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهترین
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی
شوکه عزیزت میشمارد. (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد. (سوئدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر
میشوند گوارا تر میشوند. (مکزکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است. (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق. (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز
خار ندارد. (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهری چیز دیگر
تراغبین کند. (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. (جاپانی)

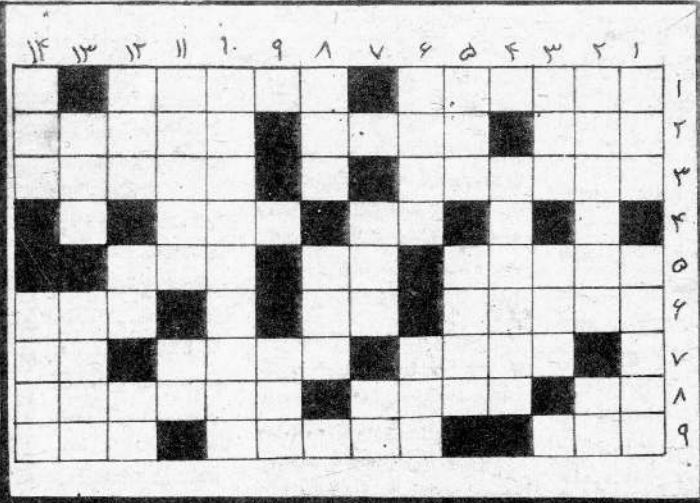
ارسانی: محمد تمیم (محقق)
ترا ای پرستنده
ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نغفتم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی.
من غرق در بای شدم که ساحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
ناهی نظری توخی



سرزمینها

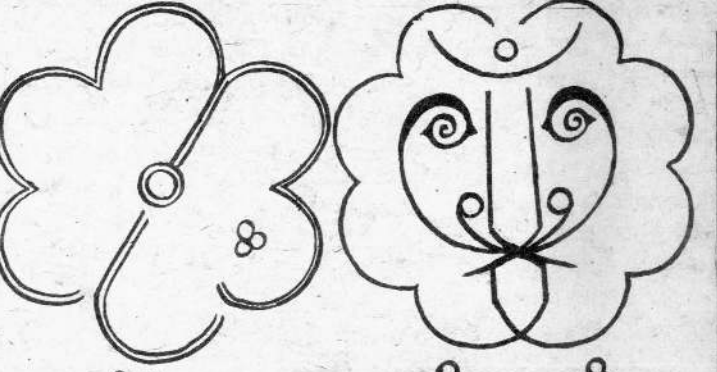
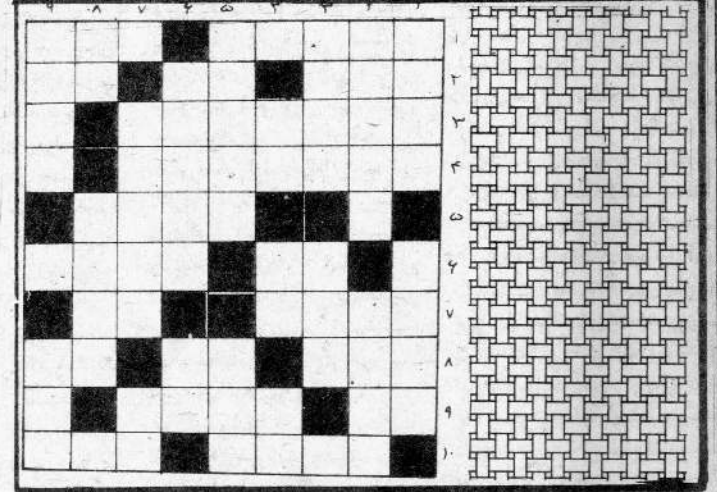
و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
 - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
 - ۳- لهجه - علاقه
 - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود اثنان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
 - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
 - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد پستی
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
 - ۲- حالای پینو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
 - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
 - ۴- ستاره زن هندی
 - ۵- هم نشین انگشتر
 - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد پستی
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
 - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نشانه می شود
 - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
 - ۴- کلمه میکند
 - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
 - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
 - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
 - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
 - ۹- بزرگی پینو
 - ۱۰- وظیفه امین
 - ۱۱- مسافه - استفرخ
 - ۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - ناپدید
 - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
 - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - سازگاری
 - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون
 - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
 - ۴- عدد بیست - قبول پینو
 - ۵- باخبری - دروازه پینو - طرف (معکوس)
 - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
 - ۷- لاغر پینو - جدا می - کلمه ریسط
 - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
 - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

خود را آزمایش کنید

- | | |
|----------------|-------------------|
| ۱ - ناخن دراز | ۷ - چشم سیاه |
| ۲ - ناخن کوچک | ۴ - چشم آبی |
| ۳ - موی سیاه | ۵ - چشم بادامی |
| ۴ - موی بالای | ۶ - اندام چاق |
| ۵ - موی خرمایی | ۷ - اندام لاغر |
| ۶ - موی سفید | ۸ - اندام متوسط |
| ۷ - قد بلند | ۹ - رنگ جلد گندمی |
| ۸ - قد کوتاه | ۱۰ - رنگ جلد سفید |
| ۹ - قد متوسط | ۱۱ - رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

حل کنندگان

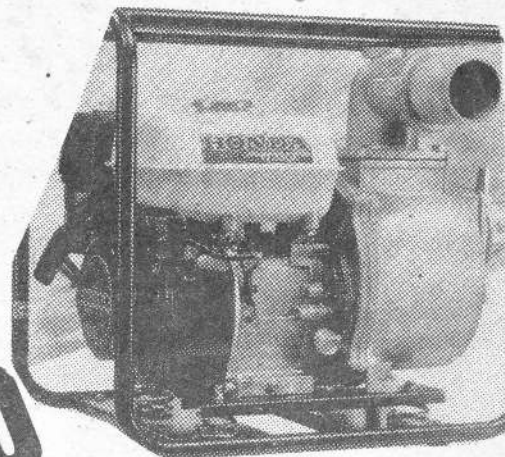
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر شفیق، راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد هادیون رمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسیناغزالی، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، یانغیزی، عادلانور مزی، محمد نعم، احمد داوود احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوسی انور، پرویز، ستاره برتو، لطف الله عثمانی ورد، ک، فیضی اللعثمانی، ورد، ک، فهم افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا، میروح الله، نوریه عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انور مزی، سید احمد شاه، سویتا، نوریه امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریوس، د یانسا، نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، مریم، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوریه عطا، میرجنتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار

سید علی محمد

واتر پمپ هوندا



واتر پمپ مصروف اقتصادی



Water Pump

واتر پمپ های هوندا در روپین پترولیسی ۳ انچه جاپانی که در فیه
یکهزار لیتر آب میدهد • خنراتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •
واتر پمپ های یک انچه برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود
وارد رابه سه قسم میدهند، سوجی و سوس میدهند •
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع
مختلف پوزه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •
ادرس: تجارتخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

حسین هوتکی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قر -
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •
ادرس: مارکیت حورار مکتب ابد الهه - مریم

یمار امین ویدیو کست

یمار امین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نماید • لحظه ها بی
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

اجناس لوکس، لوازم آرایش و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه می‌دارد
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

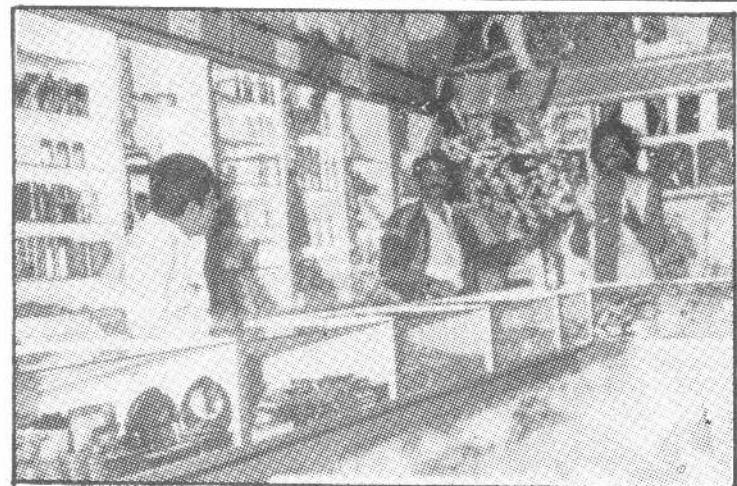
عبیدیان بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور و واتر پمپ های بتولی
و دیگ های صنعتی • روغن • کپوتان مار
و غیره • اجناس از با اعتبار ترسین
کمپنی های جهان • به قیمت عالی
مناسب بطور عمده • هرچون به فروش
میرسد •
آدرس: شرکت عبیدیان بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه
نمزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
۱۱۶۶۲

آدرس: شهر نو
مقابل رینبنداری



از لیلام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه ارزان

صنایع ملی را تقویه نمایید



فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید

بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**